

آتوربادگان (آذربایجان)، آران و مغان نامهای هم‌ریشه با سومری

۱ مقدمه (گیریش)

آذربایجان و آتوربادگان نام یک سرزمین می‌باشد و همین نام بصورتهای مختلف هم نوشته شده است مانند آذربادگان و آذربایگان. در قالب نام یا لقب اشخاص بصورت آتورپات بنام سردار محافظ آذربایجان که با اسکندر مقدونی جنگید هم دیده می‌شود که بعد در نام مبدان در قبل و بعد از اسلام هم مکررا مشاهده می‌گردد.

در ریشه یابی نام آذربایجان کسری و هم‌فرانش بیشتر با خاطر قائل بودن به "تاریخ حذفی" و بی اطلاعی مطلقاً از تاریخ بین النحرين و عدم نگرش علمی به زبانشناسی و اتیمولوژی یا ریشه یابی کلمات همین کلمه را بصورت غلط و غیر علمی ریشه یابی کردند. در ریشه یابی این کلمات (آذربایجان، آران، مغان) آنها دچار این اشتباهات شدند:

۱- عدم در نظر گیری ارتباط این کلمه و کلمات دیگر با زبانهای قدیمی آذربایجان که التصاقی (اکملی) یا Agglutinative-Ergative بودند و حتی زبانهای قدیمی ایران نیز مانند ایلامی به همین گروه زبانهای التصاقی تعلق دارند و با سومری در یک گروه زبانی قرار می‌گیرند. و که سومری‌ها که خود را تنگ‌ار یا مقدس-انسان می‌نامیدند هم که به احتمال زیاد از آذربایجان و یا با کنتر از آذربایجان در حدود ۷۰۰۰-۶۰۰۰ قبل به بین النحرين یا به گفته سومری آن "آران‌پودان = زمین وسط‌رودخانه‌ها" مهاجرت کردند از کلمه "آران" که در سومری معنی "زمین مسطح وسط" را می‌دهد و در ترکی هم عیناً همانطور است در آذربایجان به دلتای بین دورود آراز و کور گفته می‌شود و نامی تاریخی آران یک مقاله تحقیقی نوشته ام که بعداً حضورتان بصورت مجزا تقدیم خواهد شد. باز راجع به حضور گستردگی زبانهای التصاقی در منطقه شمال و غرب خاورمیانه همین بس که علاوه بر اوارتوبیها و هورها و زبانهای فقازی و زبانهای بعضی ملتهای محلی آذربایجان بلکه از زبانهای جنوب ایران هم مثل ایلام و شوش تا منطقه بلوچستان و ادامه آن تا دره سند که همان مدنیت هاراپا-سند باشد باید نام پرد که دارای زبانهای التصاقی بودند. به احتمال هم‌ریشه با زبان هاراپا زبان فعلی تامیل می‌باشد که بعداً وارد مناطق جنگلی هند شدند. به هر حال از تمام این زبانها و فرهنگها در آثار محققین ایرانی هیچ اثری نیست و کلاً تحقیقات خود را مقایسه ایی انجام نمی‌دهندو همه را قبل اثبات شده فرض می‌کنندو اینهم از بار علمی نوشته هایشان می‌کاهد.

۲- با اینکه کسری از مشخصات زبانهای التصاقی بصورت علمی بی اطلاع است ولی در مورد نام آذربایجان و تفکیک آن، عملاً به التصاقی بودن آن اعتراف می‌کند^{*} چون زبانهای التصاقی زبانهایی هستند که کلمات آنها از اضافه شدن قسمتهای مختلف به هم بوجود می‌آیند بدون اینکه تغییری در ریشه ها پیدید آیند. (مخصوصاً ریشه فعل) عیناً همانطور که در نام آذربایجان و کلی از کلمات دیگر همین را می‌بینیم. کسری نام آتوربادگان را بصورت آتور-پاد- گان تفکیک می‌کند و بعد همین کلمات را بدون تغییر یافتن!!! درست مثل زبانهای التصاقی می‌یابد و بعد از یک تحلیل سطحی نتیجه می‌گیرد که این یک کلمه غیرالتصاقی بوده و بعد این قسمتها را معنی یابی می‌کند آنهم بصورت سطحی و کلاً با این روش نمی‌تواند به معنی اصلی و علمی این قسمتها دست یابد.

*در اینجا "پاد" ریشه فعلی است و باید متغیر یافته شود و جایگزینی آن با ترکی فعلی اینچنین باشد "۱ آتور-۲ باد- ۳ گان: ۱ آتور- ۲ بارندران- ۳ کند غانا وطن" ولی اگر معنی آنرا در نظر بگیریم در فارسی فعلی ترتیب همه بهم میخورد و بر عکس می‌گردد. "۱ آتور- ۲ باد- ۳ گان: ۳ سرزمین - ۲ محافظت شده - ۱ آتور" حال اگر بعض از استاد بگویند که اینچنین "نامسازی" در فارسی قدیم دارد باید گفت که اینچنین مشخصات التصاقی از قدیم از زبانهای ملتهای قدیم التصاقی در فارسی ریشه دوانیده و آنرا به زبانی نیمه التصاقی تبدیل کرده است و در طول این نوشته بکرات با این مسئله رو برو خواهیم شد.

۳- تفکر حذفی در تاریخ نویسی و زبانشناسی منطقه باعث شده است که هردوی این علوم بصورت رشد نکرده باقی بمانند. تفکر "حذفی" این است که، وجود هرچه مدنیت و فرهنگ ماقبل هخامنشی را حذف میکند و ادعا میکند که هخامنشیان تنها فرهنگ و ساکنین اصلی ایران بوده اند و مدعاویان این نگرش حتی اطلاع علمی و دقیقی هم از هخامنشیان ندارد و با مراجعه به نوشته های پسیار کم پارسی در بیستون همه چیز را توجیح می کنند. مطابق گفته های این گروه قبل از هخامنشی در ایران نه فرهنگی بوده و نه ملتی و بعد از هخامنشیان هم هیچ فرهنگ بزرد بخوری و قابل استنادی نبوده است. و یونانیان این فرهنگ اصیل هخامنشی را نابود کردند و بعد اشکانیان سلوکیان را نابود و حذف کردند و بعد ساسانیان اشکانیان را نابود و حذف کردند و بعد اعراب و مسلمانها آمده فرهنگ ساسانی و ایرانی را کلا نابود و حذف کردند و بعد ترکها آمدند و دوباره فرهنگ ایرانی و سامانی را نابود و حذف کردند و بعد مقولها آمدند و همه را حذف کردند... این داستانی است که بکرات نوشته می شود و تکرار می گردد و این خط حذفی و غیر علمی در تاریخ نویسی و تفکر ۱۵۰ ساله ایران ریشه دوانده است.

۴- مسلما در مقابل این تفکر حذفی باید یک نوع فکر معقول را بکار برد یعنی فرهنگها را نه حذف کننده همیگر بلکه مکعمل همیگر و بصورت تجمیعی و تداومی دانست. یعنی باید به تاریخ به عنوان مجموعه ایی از تمام ملتهای گذشته نگاه کرد و از تاثیرات این دورانها بر تاریخ فعلی و چگونگی تکمیل این آثار در مراحل مختلف تاریخی اندیشید. و بر خلاف تفکر حذفی باید به تاریخ و زبان با تفکر تجمیعی و تکمیلی و تداومی نگاه کرد و داده های زیانشناسی و تاریخی فعلی را هم با این دیدگاه بررسی نمود. مطابق این روشه که من هم در این نوشته بکار میگرم ، کلمات و فرهنگ را با مقایسه ریشه های تمام زبانهایی که تا به حال در این منطقه بوده اند بدست می آریم. مطابق این روش با حیرت تمام مشاهده می کنیم یک سنت ملی یا یک مراسم مذهبی و یا یک لغت چه مسیری را پیموده و در اصل چه بوده است و یا حدث زده می شود چه باشد!!! در روش فعلی سعی میکنند همه چیز را به هخامنشی برستانند از شب چله گرفته تا سفره هفت سین نوروزی و... و بعد در توضیح مشترک بودن آن با جغرافیایی پسیار وسیع بازمیمانند. مدعاویان این نوع "تفکر حذفی" معتقدند که هر چه "فرهنگ" در منطقه است همه از ما یعنی "هخامنشی" گرفته اند و نه ایران و منطقه قبل و بعد فرهنگی داشته است که بتواند تاثیر گذار باشد. کلا آنها به بدنه-بستان فرهنگی در تاریخ معتقد نیستند چون اصلا دوران ماقبل هخامنشی ایران و منطقه را فاقد هر نوع تمدن میدانند که بتواند تاثیر گذار باشد و به این نتیجه میرسند پس هرچه تمدن و سنت در منطقه است فقط از ما یعنی هخامنشی است!!!

۵- به هر حال تفکر حذفی با حذف تحقیقات درباره تمدنها ماقبل و مابعد هخامنشی عملا تمام این دوران را بی تاریخ و بکر گذاشته است و کار بسیاری برای آموختن این دوران هنوز باقی است.

نمونه ایی از کلمات مشترک با سُمری علاوه بر ترکی در فارسی و عربی

برای ورود و مقدمه به عنوان مثال چند کلمه سومری را که در فارسی و عربی مصطلح هستند مثال می نزنم تا بدانیم "نگاه حذفی" به تاریخ" ما را در چه بی اطلاعی عمیقی نگه داشته است و بدین صورت ریشه یابی کلمات به چه اختشاشی دچار شده است. یعنی در حالیکه در ریشه یابی فقط به زبان پهلوی (که فارسی کتابی دوران ساسانی محسوب میگردد ولی عملا نوشته قابل توجهی هم از آن زمان نمانده است و اوستای فعلی عملا حداکثر ۸۰۰ ساله است). یعنی همین پهلوی اکثرًا بعد از اسلام و به خط عربی مراجعه میشود و جای زبانهای قديمی و باستانی ایران خالی میماند و به جای آن به زبانهایی مانند سمنانی و غیره مراجعه میگردد که خواننده خیال میکند شاید لوحه هایی از سمنانی و غیره در دست است ولی عملا مشاهده میشود که اینها لهجه هایی هستند محاوره ایی که لغاتش بوسیله دانشجویان جمع شده و اسنادی مانند معین این لغات را بعنوان مشابه و برای ریشه یابی استفاده میکنند یعنی به جای مراجعه و مقایسه با لوحه ها و سنگنوشته های ایلامی، سومری، آکدی-بابلی و اورارتوبی و یا نوشته های آرامی که زبانشان جایگاه ویژه ایی حتی در زبان پهلوی دارد (جایگاه آرامی در شکل گیری پهلوی بسیار مهم است و حتی خط پهلوی از آرامی گرفته شده است) و که لغت نویسان ما از همه

اینها و این زبانها بی اطلاع هستند! سعی میشود این جای خالی را با لغتهای جدید لهجه ها و روستاها پر شود البته با استفاده از الفبای لاتینی برای آوا نگاری!!!(مثلاً حاشیه نویسی و توضیحات محمد معین در برهان قاطع) و با این روش "بی اطلاعی" هیچ اثری از ریشه های زبانهای دیگر در لغات آنها پیدا نمیشود و حتی لغات بسیار آشکار متعلق به این زبانها ریشه یابی نمیتواند گردد. اگر ما این نوع ریشه یابی مشوش را در مورد زبانهای قیمتی به علت بی اطلاعی لغت نویسان فعلی در نظر نگیریم باز مشاهده میکنیم که آنها حتی با زبانهای زنده مثل ترکی و عربی هم رفتار حذفی دارند که این زبانها با زبان فارسی که با آنها در تماس همیشگی بوده ولی جایگاهشان بوسیله این لغت نویسان جدید حذف، پاک شده و حذف گردیده است . بنا براین با در نظر گرفتن اینکه خواننده کلا اطلاعات خود را از این منابع کسب کرده است، لذا مجبورم که برای طرح ریشه یابی کلمات "آذربایجان، آران، مغان" بازهم در کنار خواننده در دنیای لغت پکردم و او را با خود به این دنیای "نگفته ها و ننوشته های فعلی" و لی درواقع "دنیای گنوشته های ۵۰۰۰ سال قبل" ببرم : اول از همه کمی راجع به زبان سومری اطلاعات خود را تازه میکنیم اینکه : سومری مثل زبانهای ایلامی (شوشا و خوزی) ، هاراپا(تمامیل و براهوی)، اورارتوبی و زبانهای قدیمی ایران و آذربایجان، زبانی التصاقی است و سومریان از آذربایجان و به گفته ایی از آسیای میانه با گذر از آذربایجان به "آران پودان" سومری یا "بین النهرين" فعلی که به دشت بین دو نهر دجله و فرات گفته می شود، مهاجرت کردند. به عنوان یادگار از زبانهای التصاقی در دوران فعلی می توان از زبانهای ترکی باد برد که بعلت ساختار التصاقی کلمات هنوز هم ریشه های مشترک با زبانهای قیم از جمله با سومری در آنها قابل تشخیص است در بر آورده که من از وجود خیل عظیم کلمات بنیادی با ریشه سومری-التصاقی و همچنین حضوری پایای مشخصات التصاقی در قسمت دستور زبان زبانهای ایرانی مثل فارسی کردم، مرا بدین واداشت که این زبانها را مخلوطی از زبانهای التصاقی با زبانهای هند اروپایی بدانم و نیمه التصاقی در نظر بگیرم. باز سومری به علت ۵ سال حضور ادبی و فرهنگی در منطقه دارای دو لهجه ادبی "امه گیر" و عامی و مردمی "امه سال" می باشد که در نوشته ها معمولاً مردان با لهجه ادبی حرف میزنند(چون دیبرها همه مردند) و زنان با لهجه مردمی و در زبان ترکی به علت هم ریشگی زبانی لغتهای بسیاری از هردو پیدا می شود در زبانهای ایرانی هم به علت مخلوط بودن با زبانهای قیمی حضوری ریشه ایی از لغات التصاقی قابل مشاهده است که تا به حال اعماض شده است. در اینجا من تعدادی از کلمات مشترک ترکی ، فارسی و عربی را که اشتراک آن بسیار قدیم است می آورم که در سومری هم هست تا التصاقی بودن انها را نشان دهم و از حضور ریشه ایی التصاقی در زبانهای ایرانی زده باشم و برای اینکه همه به اجمال نباشد چندین کلمه با ریشه سومری مثل دولت، ادب، دیبر، ارتش سالم و سلام و اسلام را شرح داده و بعد به موضوع اصلی یعنی کلمه "آذربایجان" میپردازم: کلماتی مثل "من" ، "شاه" ، "خدا" ، "تور" ، "دوسن" ، "داماد" ، "سپاه" ، "سپا" = سگ نگهبان و نگهبان " شعبان، شببان، چوبان، شب" " دیبر ، دب ، تابل ، تاختا ، تاباق ، دیزیر دب زیز = دب یازی، کتب(کدب) ، کتاب ، مکتب ، دویر، دیوان ، دری دیبری " ، "قایپی، قاب، قاپاق، کعب، مکعب" ، " آتور = آذر= آهور" ، " ساری ، شارو، زرد، زر، شرر، شراره = اشعة اولین نور سحر" ، "سوروشمک "(زیر در سومری)، "زیتون"(زیردوم سومری) "چوب، چپ" (زوب سومری)، "جُبب =جوی" (جُبی سومری) "آنفاق = نام (سومری یا س) = نا(س) ، دِمَك = دِگ (س)، آنفاق دِمَك ، نا دِگ ، ناطق ، ظُق ، آنفاق و رِمَك ، ده آنفاق، دانا ، داشش ، داششماق، دین، داششمان = مشاور، داششمند (پسوند مان مند که در سومری مان= انسان و دوست)، ارتش= ارش(مرد-کشنه)، شش = گُشتَن = اوچماق (او اوچماقی یا دیوان اللغات الترك ده یازدقی تک بیر ملتین اولوب یوک اولماقی)، پا، باجا(س)، پاچا، باجاق، ایران، اورین(س) = بهشت یا سرزمین تمیز شده از گناهان، آری(س)= آرتماق، آری(س)= تَمَيِّز، کوه، بیل، میخ، نردهان، او، بام ، دام ، آدام= ساکن ، اشکوب، او، آبا، آنفاق، ار، ارک، ارگ، کوشک، کوی، کوچه ، سوق، سوخارق، قلا، قلعه ، قلاق، آباد ، باد ، پاد، گانا، گان، کند، کنت، کنژ، جان، کوی، کبوی، قویو، آرتماق، آرتا، آرتا= آرتان = برکت، آرتان بولاق، سورابیل، سوربولاق، آنابیل مقدس بولاق، نم = شِه، نمین = بیوک موبد اولان معبد یا اوجادا اولان کنت= شهر، کولور = داغلار اورتا سی شهر، (خلخال) کال کال = داغلق یا ثروت، هرو، هشین، کالار، آلوار، گیوره، کویی، کریستان، کیرنو، ازنو، کروپیش، لومبر، آزکریستان، گیلوان، دره، دریند، دارا، بند، قیراق، قیی، کوه، قفر، قرسال، تون رنگ و موسیقی، نوا، کوک کردن، کوک، دوس، دوست، تاش ، یوالداش، قارداش، قنز، قزئق، آنا، نُنَه، نیته، آتا، آپا، با، باجی، آقا، آکا، هَخَا، الاَهِ، ایل، ایلو، ایلگین، الاه، دینگری، تانقی، تانری،

تاری، اوغان، آن تانری، مردوخ، قضاو قدر، صله، گبه، گتبد، گنبز، دور، دایره، دوار، دیوره، چوره، دوره لمک، دویرمک، چویرمک، دولانماق، دولاشماق، ساب زدن که در سومری شاب = پاک کردن، طبل، تبل، داول، کونوشماق، گفتن، گو، قولا، گوش، گورولتی، سوال، سورو، سراغ، آزاد = دهقانی که آقایی ندارد و صاحب زمینش است، نوکر باغبان، گر باغ کرتی = تورکجه با غ دوری چیر، چیر، شیتیم، چاتماق، سایماق، چتکه، شمردن، چیدن، و... پر، بال، قول، پرلادماق، شیتا(s)= مبد، فرشته = معبد بالدار، پری، دموگیر = شهروند = جمهور، جمشید دُمزید = خدای چوپانی و شکار که در عید نوروز از دنیا زیرزمینی و تاریکی مردگان (کر گور) بیرون آمده و با همسرش الهه کشاورزی و برکت(اینانا) همبستر گشته و برکت و پر محصولی حاصل میگردد سفره نذری هفت برکت در عید نوروز برای آن پهنه میگردد و کلا سفره نذری از دوران سومری هست مثل مرثیه و روضه که مثل ترکی در سومری هم آغو-آغی گفته می شود درباره سفره نذری باید بگوییم من در موقع مطالعه متون سومری و ترجمه هایش به کرات به سفره نذری بر می خورم و کلا سفره نذری در بیویک چیله، کیچک چیله و خدنبی (قوت الله مه) و سفره نذری های هفت چهارشنبه "چیله بچه" در منطقه خلخال و آذربایجان بنوعی این رسوم سومری را تداعی میکند و عموماً نذرکردن و سفره نذری در بین تمام ترکان رایج بوده و هست. تمام مراسم عید نوروز و چهارشنبه های آذری = آنواری در سومری هم هست، و... جمشید = دُمزید، زرتشت، و... از پسوندها گر(گیر)، لاق، چی، چیگین، گان، جان، وان، بین، اور، آر، سار، چمن، زار و... رایج بودن زبان یا زبانهای التصافی و ژرکیک همراهی سومری را در هزارهای قدیم را نشان میدهد

برای اینکه راجع به کلمات مشترک سومری و ترکی و در مواقعی با ایرانیک و سامی اطلاعات دقیقترا باشد بهتر است بگوییم مسئله عقیقت و بزرگتر از آنست که به صورت اجمالی آنطوریکه من کردم انجام گیرد نتیجه تحقیقات من بصورت نوشته‌ئه ترکی در حدود ۵۰۰ صفحه A4 است که با درنظر گرفتن اینکه هر صفحه A4 دو برابر یک صفحه کتابی است بنابراین می‌توان گفت که برابر ۱۰۰۰ صفحه کتابی است تازه این بحث فقط بروی کلمات است بدون اینکه بخواهم شواهدی از متون لوحه های سومری بزبان اصلی بیاورم که در این مورد حجم کار به چندین برابر افزایش می‌باید. در متن زیر سعی خواهیم کرد فقط با مراجعت به کلمات و بدون آوردن شهود از متون مقدمه را پایان بخشم ولی موقعي که به کلمه آذربایجان می‌پردازم در آنجا موقع بحث بروی کلمه "آتور" به اجراء این قاعده را شکسته و پُر حرفي می‌نمایم تا خواننده بداند در این موارد چقدر پشتبندي "مسئله" سوال، سورو" قوی است و پر از متون هزاران سال می‌باشد.

دوست

کلمه مصطلح در ترکی و فارسی "دوست" در سومری هم بدین معنی یافت میشود و بصورت "دوسا-دوُسسا-دوُسسا" تلفظ میگردد:

dusa

dusa [FRIEND] wr. du₁₀-us₂-sa; du₁₀-sa; du-us₂-sa; du₂-us₂-sa "friend, companion"
Akk. ru'u

آدب و دَبِير و کتاب

برای تحلیل کلمه ادب و تابلا و دبیر که هم ریشه هستند رجوع می‌کنیم به کلمات سومری که در اینجا کلمه "ادب و ادبیات" که در زبان عربی است اصل آن سومری است در سومری بصورت إدوُببا = edubba'a نوشته می‌شود که معنی "خانه دبیران" یا "خانه کاتبان" را میدهد و إدوُببا چون التصافی است از دو قسمت تشکیل شده است إ+دوُببا که در اینجا إ= او = خانه و دوُببا=تابلا = تاباق = گل نوشته طبق مانند. معادل آکدی إدوُببا کلمه مرکب سومری- آکدی "بیت توپی" است که "بیت" همان سامی کلمه سومری "إ او" میباشد و "توپی" همان "دوُببا"= تابلا ترکی یا لوحه است کلمه سومری

دو بیا که بصورت توپی وارد زبان سامی آکدی-بابلی میگردد و بعدا در زبان سامی عربی حرف پ به ب تبدیل میگردد و بعد از سالها بصورت فعل نوشتن = کتب که در اینجا "تب" یا "تب" تلفظ عربی همان "دو بیا" سومری به معنی تابلا یا لوحة میباشد و کتب = تابلای گلی را نوشتن. با در نظر گرفتن منابع دانشگاه پنسیلوانیا و اکسفورد داریم:

edubba'a: ادو بیا : ادو ب - با - ادو ب - با : مدرسه کاتبان و آکدی آن بیت ثُبپی میشود.
ادوبیا [SCRIBAL SCHOOL] wr. e₂-dub-ba-a; e₂-dub-ba "scribal school"
 آکدی **bīt tūppi** Akk.

که مطالب بالا پایه کلمه "آدب" و "آدبیات" را تشکیل میدهد که مطابق این یعنی "تابلای گلی نوشتن" یا "مدرسه آموزش تابلای گلی نوشتن" و کلا کلمه به دوران "گل نوشته و خط میخی" بر میگردد. برای اینکه اطلاعاتمن ر در مورد این کلمه کاملتر بکنیم باید بگوییم مطابق خط میخی اینطور نوشته میشود:

[1]		e ₂ -dub-ba-a
[2]		e ₂ -dub-ba

که در جدول بالا همانطور که کلمه به سیلاهای تقسیم شده مطابق قواعد نوشتاری سومری بصورت سیلابی نوشته میشود از چپ به راست که باز در اینجا ا = او(خانه) = و همینطور دوب = تاختنا = تابلا = تاباق = و با(s) = بول مک = بولو شمک = و آ = آغلاما = که در اینجا می بینید خط میخی کلمه را به سیلاهای تقسیم میکند و جدا از معنی سیلاه دیگر کلمه مترادف آن سیلاه را مینویسد بدون در نظر گرفتن معنی آن چون منظور صدای آن سیلاه است نه معنی آن. مثلا در کلمه "قارقوش الله مک" ما بطور سیلابی می نویسیم، قار + قوش + ال + آمک در نوشتار سومری هم همین قواعد جاریست.

edubba'a

edubba'a [SCRIBAL SCHOOL] wr. e₂-dub-ba-a; e₂-dub-ba "scribal school" Akk. *bīt tūppi*

حال کلمه **دبير** را در نظر میگیریم که به سومری میشود: "دبسیر=تابلا یازیر" یا "دو ب یازیر" و کلا کلمه "کاتب" و "دبير" در سومری بسیار رایج است و از این کلمه، کلمات مرکب دیگری هم ساخته میشود:

دبير يا كاتب
scribe
 کاتب-دبير يا کمک دبير: " : "دو ب قال" معادل آکدی و بابلی ندارد

dubgal [SCRIBE] wr. dub-*gāl*₂ "a scribe or scribe's assistant

: دبير: "دو ب سار" که آکدی آن "توپ شارو" می شود و "توپ" باز همان "دو ب" می باشد و "شارو" آکدی همان "سار" سومری است که معادل "یازار" ترکی یا نویسنده – کاتب می باشد

dubsar [SCRIBE] wr. dub-sar "scribe" Akk. *tupšarru*:

: مدیر دبیران: "دوُب سار قال" و معادل آکدی ندارد و "قال" همان "کل" ترکی به معنی بزرگ است.

dubsargal [SCRIBE] wr. dub-sar-gal; dub-sar "senior scribe"

"دوُب سار تُور": شاگرد دبیر و معادل آکدی ندارد و "تور" سومری همان "تور و تورون" ترکی به معنی بچه یا نوہ است که در سومری معنی بچه را میدهد.

dubsartur [SCRIBE] wr. dub-sar-tur "junior scribe":

و حالا با خط میخی یا " به ترکی قدیم خط قازت یا کنده شده" همین کلمه "دبیر=دبسار" و شرح آن:

[1]		dub-sar
+	-0 (11292x/100%); -ra (13x/0%); -re ₂ (9x/0%); -re (6x/0%).	
	3500	3000
[1]	253	10884
	2000	177
	1500	
	1000	
	(no date)	2

چنانچه دیده میشود این کلمه دوب-سار(تاباق-یازار) تلفظ میگردد و بین صورت نوشته میشود: و این خود

تصورت دو سیلاپ نوشته میشود که قسمت سمت چپ دوب تابلا طبق و دومی سار یازار نوشتن میباشد، این کلمه در تابلاهای بین ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سال قبل ۲۵۳ بار و در تابلاهای بین ۴۰۰۰ تا ۴۵۰۰ سال قبل ۱۰۸۸۴ بار و در تابلاهای بین ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ سال قبل ۱۷۷ بار نوشته شده است.

امه گیر: زبان سومری تحت الفظی معنی مادری میدهد چون در سومری آما یا آنا معنی مادر، زایدن و شیرنوشیدن = اممک می دهد و در عربی آم به معنی مادر از آن گرفته شده و همچنین کلمه امته که معنی زاییده و هم مادر را می دهد و همچنین ابو به معنی پدر هم سومری است که به ترکی و سومری آبا = پدر گفته میشود و بعدا از طریق آکدی وارد عربی میگردد. امه گیر در آکدی شومریتوم و شومرو گفته میشود که خود یک کلمه جدگانه سومری است. کلمه "شومرو" در آکدی که بعدا در عربی در کلمه "جمهور" میشود. با در نظر گرفتن اینکه در سومری کلمه "امگیر" معنی شهروند هم میدهد بنابرین اصل معنی "جمهور" حقوق شهروندی برای زاده های یک کشور است.

emēgir [SUMERIAN] (32x: Ur III, Old Babylonian) wr. eme-gi; eme-ğir₁₅ "the Sumerian language" Akk. *šumeritum; šumerû*

[1]		eme-gi
[2]		eme-ğir ₁₅ (eme-gi ₇)
+	-0 (24x/75%); -ra (8x/25%).	
	3500	3000
	2500	2000
	1500	1000
	(no date)	

[1]		21	2			
[2]		1	8			

7 distinct forms attested; click to view forms table.

emeğir [SUMERIAN] wr. eme-gi; eme-ğir₁₅ "the Sumerian language" Akk. šumeritum; šumerû

لغت امه گیر که بدو صورت نوشته میشود و معنی شهروند و عموم هم میدهد و لهجه سومری "آمه گیر" یعنی زبان "ادیوانی و رسمی" است و مقابل "امه-سال" یا به اصطلاح زبان کوچه-بازاری رل میدهد. امه-گیر بعداً بصورت جمهور وارد عربی میگردد و باز معنی شهروندی و عموم بودن را میدهد.

"اوُمبیساغ": دبیر و همچنین طبله معادل آن در آکدی "توپشاررو" میباشد که به دبیر هم گفته میشود

umbisağ [SCRIBE] wr. umbisağ; umbisağ₂; ubišaga "scribe; scholar" Akk. tupšarru، طبله: دبیر،

لغت های بسیاری هنوز در رابطه با نوشتن در سومری هستند که برای صرفه جویی در وقت نمی نویسم و دوباره به لغت دبیر بر میگردم که در سومری "دوُب سار" گفته میشود و کلا معنی "تاب یا تابلانویس" میدهد. کلمه "تاب-توُبیا" یعنی به ترکی تاقتا یا تاباق و کلمه "سار" همان فعل یازار یا یازماق ترکی در ضمن کلمه تابلا عیناً در سومری موجود است و حال می پردازیم به آنالیز این کلمات بصورتی جدیتر ولی از آوردن جملات نمونه به خاطر کمبود وقت می پرهیزیم:

دوُب = دُوبَا = توپ = تابق = تاقتا

کلمه سومری "دوُب-دوُبیا" به معنی تاباق یا تاقتا معنی لوحه را میدهد و چون اولین آنها بصورت استوانه بودند هم با این نام نامیده شدند که کلمات ترکی توپ و توپیوز و توپاز هم همین گردی را نشان میدهد و بعداً معنی گل پخته هم داد که در مواقعی بجای لغت دیگر سومری کربیچ= گل پخته بکار می رود درست مثل سومری قدیم. دیکته این

لغت این است:  و کلا ۱۱۸۳ بار در تابلاها بکار رفته است و به ۱۹ نوع نوشته شده است در تابلاهای نوشته شده بین سالهای ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ قبل از میلاد مسیح (۵۰۰۰ تا ۴۵۰۰ سال قبل) این کلمه ۱۴۳ بار دیده میشود و در بین ۲۵۰۰ تا ۲۰۰۰ قبل از مسیح (۴۰۰۰ تا ۴۵۰۰ سال قبل) این کلمه ۹۳۸ بار و در بین ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از مسیح (۴۰۰۰-۳۵۰۰ سال قبل) ۴۵ بار نوشته شده است تمام این نوشته ها با کد تابلا و سطر موجود بعلاوه جمله ابی که بکار رفته را می توان آورد ولی چون این شامل ۱۱۸۳ جمله و نام لوحه است لذا از آوردن شان خودداری می کنم در ضمن آکدی آن "توپیو" میباشد که خود سومری است: کلمه دُوب به کرات در متون بصورت "دوُبیا" دیده میشود که در "تابلا"ی ترکی تکرار میگردد ولی در نوشته های دیگری به کلمه تابولا (dub bala) هم در سومری برخورد کرده ام و البته تمام این تغییرات از تفسیرات سومرشناسان ناشی میشود که چون اکثرا حرف سومری و تلفظ آنرا کاملاً نمیتوانند حس بزنند.

(1183 instances)

dub [TABLET] (1183x: ED IIIb, Ebla, Old Akkadian, Lagash II, Ur III, Early Old Babylonian, Old Babylonian) wr. dub "tablet" Akk. tuppu

See [dub bala](#)[go over an account].

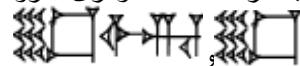
[1]		dub				
+	-0 (1183x/100%).					
	3500 3000 2500 2000 1500 1000 (no date)					
[1]	143	983	54			

19 distinct forms attested; click to view forms table.

سار = بazar = يازماق = نوشتن

کلمه سومری سار هم معنی کلمه ترکی بazar و يازماق = نوشتن میباشد این کلمه در سومری هم دو نوع گفته و نوشته میشود : سار و سارار باز معنی های دیگری هم دارد مثل "باغ" که در فارسی بصورت مرغزار و مرغسار دیده می شود و باز معنی دیگری دارد معادل تراشیدن و "سییرمک ترکی" که احتمالا از همین ریشه باشد در مورد هم ریشه بودن سار و سارار سومری و بazar ترکی هم میتوان هم فکر بود بخصوص با در نظر گرفتن تغییری که دُسیار سومری به معنی کاتب به دَبِر ، دَوِر ، دَبَزِر و ... در فارسی میکند و یا همان کاتب عربی چگونه تحت تأثیر دُب سومری است مسلما يازى و يازار ترکی هم با در نظر گرفتن چندهزار سال فاصله امکان بالایی از همراهی دارند.

به هر حال کلمه سومری سار و سارار به ترتیب بدین صورت نوشته میشوند :



و آکدی آن شاتارو می باشد و جمعا در تابلا های سومری ۲۲۷ بار نوشته شده و به ۹۰ نوع متفاوت تلفظ نوشته شده است که با در نظر

گرفتن این گوناگونی تلفظها در آن زمان ما به سه مثال برمی خوریم که در آنجا سار سومری مثل "بazar ترکی ایساررا" نوشته شده است که من با شماره کدهای این تابلا ها آنها را مشخص میکنم:

[i₃]-sar-ra-aOSP 2, 049 r ii 4; i₃-sar-ra-aOSP 2, 050 r i 11; i₃-sar-ra-aOSP 2, 050 o i 8;
و بحث را راجع به سار و پساررا در سومری و يازى و يازار ترکی را همینجا خاتمه میدهم و از آوردن همه ۲۷۷ جمله می پرهیزم.
کلمه سار و پساررا جمعا ۲۷۷ بار به ترتیب بین نوشته های ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ سال قبل از مسیح ۴۷ بار و ۲۵۰۰ تا ۲۰۰۰ قبل از
مسیح ۱۶۵ بار و بین ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از مسیح ۶۴ بار دیده میشود.

(277 instances)

sar [WRITE] (277x: ED IIIb, Old Akkadian, Lagash II, Ur III, Early Old Babylonian, Old Babylonian) wr. sar; sar^{ar} "to write" Akk. šaṭāru

[1]		sar				
[2]		sar ^{ar}				
+	-0 (167x/60%); -ra (85x/31%); -re (25x/9%).					
	3500 3000 2500 2000 1500 1000 (no date)					
[1]	47	165	46			

90 distinct forms attested; click to view forms table.

دوبسار = دوب یازار = دبیر = دبزیر دوزیر و ...

کلمه سومری دُوبسار به معنی دبیر و کاتب عملاء ترکی دُوب یازار یکی است که دوب همان معنی تابلا را می‌دهد. این کلمه به

سومری اینطور نوشته می‌شود :  و تلفظ آن به زبان آکدی توشبآررو می‌باشد این کلمه در متون سومری ۱۱۳۲ بار نوشته شده است که از آنها ۲۵۳ بار بین ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ قبل از میلاد و ۱۰۸۸۴ بار بین سالهای ۲۰۰۰ قبل از میلاد و ۱۷۷ بار بین ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد نوشته شده و ۲ بار ان هم در تاریخ نامعلوم نوشته شده است و باز به ۲۶ نوع مختلف هم نوشته شده است که از آوردن مثالهای مختلف برای صرفه جویی وقت خودداری می‌گردد.

(11320 instances)

dubsar [SCRIBE] (11320x: ED IIIa, ED IIIb, Ebla, Old Akkadian, Lagash II, Ur III, Early Old Babylonian, Old Babylonian, uncertain, unknown) wr. dub-sar "scribe" Akk. *tupšarru*

[1]		dub-sar
+	-0 (11292x/100%); -ra (13x/0%); -re ₂ (9x/0%); -re (6x/0%).	
	3500	3000
[1]	253	10884
	2000	177
	1500	
	1000	
	(no date)	2

26 distinct forms attested; click to view forms table.

"آتور - پاد - گان"

بعد از ورودی کوتاه به موضوع کلمات سومری و حضورشان در زبانهای ترکی فعلی و بعض افشاری و عربی برای اینکه از موضوع اصلی یا کلمات " آذربایجان- آران و مغان" بدور نمانیم با کلمه "آتورپادگان" به راه ادامه میدهیم.

"آتور - پاد - گان": کلمه آذربایجان در قدیم بصورت آتورپادگان- آتورپادگان گفته می‌شد و این کلمه بین صورت تلفیکی میگردد: آتور- پاد- گان

و حالا همین کلمات تلفیک شده را ریشه یابی می‌کنیم .

آتور = آتوار = خدای آفتاب سومری که "آهور" خدای آفتاب زرتشتی هم برگرفته از آن

است درباره ریشه یابی کلمه "آتور" من قبل این کلمه را به آتو+ ار تقسیم می کردم و با درنظر گرفتن اینکه در سومری "آتو" مثل ترکی فعلی معنی "آتش" می دهد و در ضمن معنی "آفتاب و روز و گرما" هم می دهد (در زبان ترکی گون = روز و آفتاب در سومری کلمه "گون = روشنایی و منبع روشنایی" است به هر حال هردو کلمه "آتو" و "گون" در سومری هستند) کلمه "آتو"ی سومری در ترکی فعلی بصورت "أت" تلفظ می گردد و فقط به معنی "آتش" و "گرما" بکارمیرود و به معنی "خورشید" جای آنرا "گون" گرفته است کلمه آت = آتش در ترکی با "او" و "اوذ" هم دیده می شود مثلاً کلمه "اجاق" که در واقع "آوت-جاق" = محل آتش است درباره "اوذ = آتش" از دیوان لغات الترك می توانیم لفت "اذعچ = زبانه آتش = آت قاج" را آورد در حالی که در کلمه "أجماق = بهشت" ما می توانیم رنگی از "او=آتش و آفتاب" را ببینیم که با این نوع تفسیر "أوجماق = محل آفتاب = بهشت" و در ضمن کلمه "آتش" هم از "أت" گرفته شده است درست درست مثل آن و آخرخش و کلا کلمات آتور و آنر یادگار زبانهای التصاقی ساکنین قدیم ایران است که در لغت سازی فارسی فعلی و زبانهای ایرانیک تاثیر بسیاری دارند و حتی در قسمت دستور زبان، زبانهای ایرانیک باز رد آنها دیده می شود بطوریکه من این زبانها را نیمه التصاقی می نامم راجع به تاثیر زبانهای التصاقی در زبان فارسی و ایرانیک با یک بررسی اجمالی که ببروی ریشه افعال بسط فارسی کردم که تعدادشان کم و در حدود ۱۲۰ می باشد و باید قدیمی ترین افعال فارسی باشند با حضور بسیار ریشه دار افعال التصاقی روبرو شدم که این هم ریشه حضوری بسیار جدی این زبانها را در زبانهای ایرانیک را نشان می دهد و اینهم نشانگر بوجود آمدن زبانها با انتقال با زبانهای التصاقی ساکنین قیمی فلات قاره ایران است. راجع به زبانهای التصاقی باید گفت زبانهای ترکی بزرگترین گروه فعلی این زبانها را شامل می شوند و اگر من در مقابل یابی لغات در بین ترکی و سومری چهار مشکلات نمی شویم شاید هم این همراهیکی این زبانها کمک میکند ولی خیلی وقتها همین کلمات را در عربی و فارسی هم مشاهده میکنم که در مورد عربی با مراجعه به لغات آکدی و بابلی متوجه می شوم که این لغات بوسیله زبان آکدی از سومری به قرض گرفته شده و بعد هم سامی گشته و در عربی هم هست. باید درنظر گرفت بابلی و آکدی به مدت ۲۵۰۰ سال یعنی تا ۱۰۰ سال قبل از مسیحیت با سومری همنشین ممتد بودند و متون سومری در دین، علم، حقوق و دیوان تا دوران مسیح بصورت نوشته ای بکار گرفته می شد ولی حضور وسیع لغات و قواعد التصاقی در زبانهای ایرانی باید ریشه یابی دقیقترا گردد راجع به حضور لغات و قواعد سومری در ترکی به علت هم ریشه بودن این زبانها مشگل تقریبا حل است فقط باوراندن آن به "ذهنیت تفکر حذفی" زمانبر است.

باز برمیگردیم به مسئله اصلی یعنی موضوع "آتو- آر" که من قسمت اول یعنی "آتو" را در سومری برابر "أد" = آتش یافته بودم و قسمت دوم یعنی "آر" را باز در سومری برابر "جوان" یا مرد و یا قهرمان" یافته بودم (در ترکی هم عیناً همان معنی را می دهدو حتی کلمه آرک ک هم از ان گرفته شده است) که بعداً با یافتن اینکه خدای آفتاب و روز و روشنایی و گرما هم نامش در سومری آتو/ أد میباشد بسیار خوشحال شدم و اینطوری خود را قانع کردم کلمه "آتور" یا "آتوار" میتواند در ارتباط با "آتو/ أد= خدای آفتاب" باشد که با این فرض کلمه "آتور" تبدیل می شد به "خدای آفتاب مرد جوان" موضوع برایم حل شده بود ولی برای اینکه موضوع را باز هم قابل قبول ببینم احتیاج به متنی بود که نشان بدده یک اصطلاح بنام "آتوار" به عنوان اصطلاح دینی نشان دادن خدای آفتاب در زمان سومریان هم مصطلح بوده و با بررسی دقیق لوحه های سومری به زبان اصلی که در آنها از خدای آفتاب آتو حرف زده بود متوجه شدم که بعضی جاها و خیلی وقتها اسم آتو تنها آورده نمی شود.

edubba'a

edubba'a [SCRIBAL SCHOOL] wr. e₂-dub-ba-a; e₂-dub-ba "scribal school" Akk. *bit tuppi*

کلمات مرتبط با "آتو"ی سومری (أت ترکی) یا آتو(آتور) در فارسی

کلمه "آتو"ی سومری که همان "أت" ترکی را معنی میدهد از زمانهای پیدایش زبانهای فعلی ایرانیک که زبانهای التصاقی قدیم هم در آن شکل گیری شرکت داشتند در این زبانها کلمه التصاقی و ترکیک "آتو" به اشکال مختلف در ارتباط با معنی "آتش"،

"آفتاب" و خدایگان و کلمات مرتبط با آنها دیده می شود، لذا با در نظر گرفتن اینکه تحقیقات عمیقی از این منظر انجام نگرفته بدین علت مجبور به نگاهی اجمالی در این موضوع میشوم تا زمینه ذهنی هم برای دریافت مطلب مرتبط با موضوع "تداوی تاریخی و زبانشناسی" فراهم گردد. اول این کلمه را بصورت اجمالی با معنی سومری-ترکی آن مورد نگرش قرار می دهیم تا بعداً بصورت عجیقتری مورد تحقیق قرار دهیم.

در سومری "آد" و "آت" مثل ترکی معنی "آتش" میدهد:

۱ - "بار" = بارلاماق

bar [BURN] wr. bar₇ "to burn; to fire (pottery)" Akk. *napāhu*

"بار" که به آکدی "ناپاھو" گفته می شود در اینجا "بار" معنی سوزاندن میدهد عین این کلمه در ترکی هنوز هم رایج است مثلاً آت بارلاماق" که معنی "آتش درست کردن میدهد" همچنین در کلمه ترکی "باروت" که باز معنی "روشن کننده آتش" را میدهد.

۲ - "ایزی" = ایستی

-izi [FIRE] wr. izi; izi₂ "fire; brazier" Akk. *išātu*; *pendū*

"ایزی" سومری که به آکدی "ایشاتو" و "پندو" گفته میشود. در ترکی با "ایستی" همراهیه است و در سومری معنی سوزاندن و منقل را میدهد و در ترکی فعلی معنی گرما را.

۲ - "تاب" = سوختن، آتش، قرمزشدن و...

wr. tab; tab₂ "to burn, fire; to dye (red); to brand, mark" Akk. *hamātu*; *šamātu*; *şarāpu***tab** [BURN]

"تاب" که در سومری معنی سوزاندن، آتش، قرمز شدن و... را میدهد که در فارسی بعنوان یادگاری از زبانهای قدیم التصاقی در کلمه "آفتاب" و "تابیدن نور تابیدن" دیده میشود. در کلمه "آفتاب=آف+تاب" قسمت اول بر طبق برهان قاطع "آف خورشید" و با جمع معانی "آفتاب" = خورشید سوزان یا خورشید نورانی البته کلمه "آف" بعده آن خواهیم پرداخت که همان "آد" یا "آت" سومری یا همراهیه با آن و التصاقی است. در مورد کلمه رایج "تب و تاب" که در سومری معنی مریضی به همراه تب و لرز را میدهد. باز اینرا در اسم کوه "تفنان" هم میتوان دید که با در نظر گرفتن معنی سومری یعنی "سوزان" یا همان "آتش فشان". در تفغان کلمه "تب" و "تفت" یکی فرض میگردند که حرف "ب" به "ف" تبدیل گشته تفت کلا معنی آتش را میدهد.

برای اینکه ببینیم آیا از کلمه "تاب" کلمه ایی مثل آفتاب درست شده که تاب در آخر قرار گیرد میتوانم به کلمه سومری "نیغ-تاب" که معنی "جمعه آتش" را میدهد اشاره کرد.

fire-box

niğtab [FIRE-BOX] wr. niğ₂-tab "fire-box"

كلمات مرتبط با نور يا اشئق

کلمات مرتبط با نوریا ائشّق در سومری زیاد است و ما از میان آنها تعدادی را که در زبانهای فعلی تشخیص میدهیم برای مثال می‌آوریم:

۱- "بور": که معنی آن نورانی کردن و روشنایی دادن است در ترکی همریشه با آن "پار-الداماق یا بار-الداماق" میباشد و به معنی درخشیدن و نوردادن است در آکدی به آن "ناپاهو" و "نورو" گفته میشود که "نورو" در زبان عربی به صورت "نور" دیده میشود.

bur [GLOW] wr. bur₂; bu₇ "light; to glow, shine" Akk. napāhu; nūru

۲- "ایزی تاب": که معنی آن نور دادن و "ائشّق" است با اینکه با "ایزی" به معنی سوختن از یک ریشه است ولی در حالت ترکیبی با تاب معنی "نور و نور دادن" را میدهد که در اینجا به همریشه بودن دو لغت ترکی "ایستی" = گرما و "ائشیق" = "ائشّق" = نور و روشنایی باید اشاره کرد همچنین در اینجا کلمه "تاب" = سوختن با کمی تغییر بصورت "تاب" = تابیدن دیده میشود کلاهی، از ریشه زبانهای قدیمی بودن کلمات "آفتاب و تابیدن" را اثبات میکند.

izi dab [LIGHT] wr. izi dab₅ "to light, set alight"

۳- "کور" به معنی سوزاندن و نوردادن است و کلمه "کوره" از آن بیادگار مانده و در ترکی (کلمه کوره از فعل ترکی کورو کلمک = سوزاندن بوسیله دمیدن باد میاید) به معنی " محل آتش" و باز در ترکی در کلمه "اوچاق- قورماق" یعنی اجاق را درست کرده آتش زدن". و در حالاتی "أت قورماق" هم گفته میشود که معنی درست کردن آتش" است. و باز کلمه "قورآتماق" = جرقه زدن و "قور= جرقه" هم با این کلمه همریشه است مثل تعداد زیادی از کلمات ترکی که به علت همریشگی به وفور در سومری یافت میشوند. آکدی آن "ناپاهو" میباشد.

kur [BURN] wr. kur "to burn, light up" Akk. napāhu

۴- "لو" به معنی آتش گرفتن که به آکدی "ناپاهو" گفته میشود کلمه سومری "لو" = آتش گرفتن با کلمه ترکی "الو" = زبانه آتش همریشه است و باز به معنی نور و آتش همانطور که در کتاب "دیوان لغات الترك" دیده میشود در کلمه "لیل" = نور و "یلا" = چراغ و همچنین در کلمات "یلدرم" یا "ایلدرم" = صاعقه دیده میشود

lu [FLARE] wr. lu₉ "to flare up" Akk. napāhu

۵- "مُول" به معنی ستاره و در خشیدن در ترکی با کلمه "ال-دوز" یا "ئیل-دوز" هم‌ریشه است که آنهم معنی ستاره میدهد. کلمه سومری "مول" در زبان آکدی "کاککابو" و "مولمُوللو" و "ناباتو" گفته میشود که وسطی عینا از سومری گرفته شده و "کاککابو" با "کوکب" عربی به معنی ستاره هم‌ریشه است.

mul [SHINE] wr. mul; mul₂; mul₄ "star; to shine, radiate (light); arrow; to radiate (branches)"

Akk. *kakkabu*; *mulmullu*; *nabāṭu*

۶- "شاخماق- چاخماق و شیمشک و چخماق" این کلمات ترکی را من با کلمه "زالاق" سومری هم‌ریشه میدانم که معنی "شاخماق" و "ائشلاداماق" و در خشیدن را میدهد در کنار معانی مثل مقدس و نورانی

zalag [SHINE] wr. zalag; zalag₂; su-lu-ug; sulug "(to be) pure; (fire) light; (to be) bright, to shine"

Akk. *ebbu*; *namāru*; *nûru*

کلمه سومری "زالاق" بصورت "سو-لو-اق" و "سولووق" هم نوشته میشود با اینکه این کلمه با کلمات سومری "شغ" به معنی پختن و آتش روشن کردن و همچنین "سیگ" به معنی سوختن هم‌ریشه است و این آخری با "سوخ-تن" فارسی هم‌ریشه میباشد و سوختن هم یک یادگاری قدیمی از زبانهای التصاقی در زبانهای نیمه التصاقی ایرانیک از جمله فارسی است.

sig [BURN] wr. sig₃ "to burn (of digestion)" Akk. *ṣarāpu*

šeḡ [COOK] wr. šeḡ₆ "to cook; to dry a field; to fire (pottery)" Akk. *bašālu*

هر دوی کلمات سومری "شغ" و "سیگ" در ضمن میتوانند با کلمات "شاخ-ماق" و "چاخ-ماق" و "چخ-ماق" و "شیم-شک" هم‌ریشه باشند.

کلمه سومری "شغ" در ضمن با یک کلمه دیگر سومری یکی تلفظ میشوند ولی با خط میخی جداگانه نوشته میشود. و آنهم "شغ" به معنی باران است که در ترکی به صورت "شہ=نم و نمور و سرد" و "شیه-لیمک=باران ریز" دیده میشود در ضمن کلمه "نم" هم به همین معنی سومری است

šeḡ [RAIN] (70x: Ur III, Old Babylonian) wr. šeḡ₃; šeḡ_{x(|IM.A.A|)}; šeḡ_{x(|IM.A.AN|)} "to (fall as) dew; to rain; rain" Akk. *nalāšu*; *zanānu*

به معنی "شاختا" = سرمای گزنه و برفک در سومری کلمه "شیگ-شیق" را داریم که با "شاقتا و شاختا"ی ترکی هم معنی و هم‌ریشه است:

šeḡ [FROST] (11x: ED IIIb, Lagash II, Ur III, Old Babylonian) wr. šeḡ₉; šeḡ₄ "snow; sleet; cold weather; frost, ice; burning, incineration; chills, shivers" Akk. *šalgu*; *šurpu*; *šuruppū*; *šurīpu*

کلا در بعضی از کلمات سومری که به "غ" ختم میشوند الان همان "غ" بصورت "ه" تلفظ میشود مثلاً کلمه سومری "ساغ" به معنی شاه که الان بصورت "شاه" تلفظ میگردد. در مورد کلمه "شاه" محمد معین در زیر نویس برخان قاطع توضیح میدهد و کلماتی می آورد که اکثراً به "شاه" میخورد ولی به عنوان فارسی باستان کلمه "خشایاتهبا=xshayathiya" را می آورد مرا در تردید فرو میبرد که کلمه ایی تک سیلابی ساغ به همان معنی شاه بعد از ۵۰۰۰ سال تغییرات کمی می یابد ولی چگونه این کلمه دور دراز خشایاتهبا میتواند ریشه کلمه شاه در زبانهای ایرانیک در ۲۵۰۰ سال قبل باشد. باز اگر در نظر بگیریم کلمه عربی نور در ۴۰۰۰ سال قبل در زبان آکدی با تغییر کمی "نورو" تلفظ میگردد و کلمه عربی "قلیل کم" در ۴۰۰۰ سال قبل در آکدی "قالالو" تلفظ میگردد که فرقش کم استو باز کلمه عربی برق به عنوان رعد و برق در آکدی "باراقو" است که باز به عربی نزدیک است. کلمه سومری "ساغ" در آکدی "شاررو" تلفظ میگردد که به تلفظ "شاه" نزدیکتر میگردد و راجع به تلفظ "آرامی" آن اطلاعی ندارم ولی میدانم که اکثر کلمات آکدی به حرف "او" ختم میشود که در زبان عربی و احتمالاً آرامی همین حرف آخر فسخ میگردد یعنی همین "شاررو"ی آکدی در این زبانها باید به "شارر" یا چیزی شبیه آن تبدیل گردد که "شاه" هم میتواند از این قماش باشد.

saĝ [KING] wr. saĝ₄ "king" Akk. šarru

۷- "آق": کلمه "آق" سومری در ترکی هم با کلمه آق به معنی نور هم معنی است در ضمن کلمه ترکی آق به معنی سفید و روشن "آغارماق" هم با این همراهی است.

ug [LIGHT] wr. ug; ug₂ "light" Akk. nūru

۸- کلمات جالب و همراهی ایی هم راجع به رعد و برق است که اینجا یک به یک می آورم.
کلمه سومری "کار" و "کار-کار" معنی صدای رعد و برق و خود رعد و برق را میدهد و در ضمن معنی انفجار هم میدهد که در ترکی "گور-ولتی" و "گور-رولدمک" با آن هم معنی است.

kar [BLOW] wr. kar₂-kar₂; kar₂ "to blow; to light up, shine; to rise" Akk. napāhu

حتی به رعد و برق در سومری مثل ترکی "گور گور" که در زبان ترکی در محل خلخال و در مرکز آن هرو "گور گور بابا=رعد و برق" هم گفته میشود.

"ساغقول": کلمه سومری "ساغقول" همان معنی ترکی "گوی- شاققل-داماق" = صدای رعد و "شاققاتی" = صدای شیرنگ را میدهد در ضمن همین کلمه در آکدی و بابلی "سانکللو" تلفظ میگرد. چنانچه گفتم کلمه سومری "ساغقول" = کلمه ترکی "شاققاتی" که معنی صدای شیرنگ "جیرینگ" فارسی را میدهد در زبان آکدی بصورت "سانکللو" تلفظ میگردد و لغات "زنگوله" و "زنگ" در فارسی هم از اینجا وارد شده است و ریشه ایی "التصاقی-سامی" یا "سومری-آکدی" دارد.

saĝgul [LIGHTNING] wr. sag-kul; saĝ-gul "globe-lightning" Akk. sankullu

در مورد کلمات مرتبط با "آتش"، "روشنایی"، "آفتاب" و "آسمان"

بحث برروی کلمات سومری مرتبط با آسمان، روشنایی، بهشت، آفتاب و آتش ما را به این نتیجه میرساند که خیلی کلمات که الان در زبانهای ترکیک و ایرانیک و سامی در این مورد هستند یا با سومر همراه هستند و یا با آکدی ... و گاهی وقتها متوجه میشوند که آن موقع با یک معنی بکار میرفند و الان با معنی دیگری ولی در ارتباط با معنی اول بکار میروند مثل لغت "گوگ" که در سومری معنی "روشنایی و درخشان" میدهد ولی در ترکی هم معنی "درخشان و آسمان" را میدهد و در ضمن کلمه ترکی "گوموش" چرا با "گوگ" همراه است (به معنی درخشان) و یا کلمه عربی "سماء" = "آسمان و بهشت" چرا با کلمه "آسمان" فارسی همراه است و

...

"گوگ": براق، نورانی

کلمه سومری "گوگ" = براق و نورانی، عیناً در ترکی است که معانی "آسمان، براق و نورانی" هم میدهد و معادل آکدی ندارد

kug [BRIGHT] wr. gug "(to be) bright"

"گوگ": نقره، فلز،

کلمه سومری "گوگ" به معنی نقره در ترکی با کلمه همراه خود "گومیش/ گوگ-میش" هم معنی است و این هم معادل آکدی ندارد.

kug

kug [METAL] wr. kug "metal, silver; (to be) bright, shiny"

"گوگ بابیار": نقره

کلمه سومری "گوگ بابیار" که فقط معنی نقره را میدهد یک کلمه ترکی از "گوگ" است و کلاً با کلمه ترکی "گوموش/ گوگ-موش" همراه است و هم معنی است و در آکدی "کاسپو" نامیده میشود.

kugbabbar [SILVER] wr. kug-babbar; kug-babbar₂ "silver" Akk. *kaspu*

"کون": نورافشانی درخشان

کلمه سومری "کون" به معنی "نورافشانی درخشندۀ" در ترکی آذری یا آتوری به معنی "خورشید" بکار میرود در حالیکه کلمه سومری "آد" و "آتو" به معنی "آفتاب" در ترکی فعلی به معنی "آتش" بکار میرود. کلمه سومری "کون" در آکدی "ناباتو" گفته می شود در ضمن از "گون" در ترکی کلمات دیگری هم به معنی "روز" مشتق میگردمند: گون و گونوز یا گونز

kun [SHINE] wr. kun₂ "to shine brightly" Akk. *nabâtu*

آسمان در سومری

آسمان در سومری با ۸ لغت گفته میشود ۶ تای آن علاوه بر آسمان معنی بهشت هم میدند و همه معادل آکدی "شامو" دارند که به عربی همان "سماء" است و ۲ لغت دیگر سومری معنی "سقف آسمان" میدند در ضمن کلمه آکدی "شامو" هم با کلمه سومری "آسمه" به معنی اشعه باز شده و "اشعة خورشید" میباشد.

"آن":

کلمه سومری "آن" معنی "آسمان" ، "بهشت" ، "بالای درخت" در ضمن معنی وطن و سرزمین هم میدهد. در ترکی "أغان" معنی "خدای آسمان" را میدهد که در سومری "آن" معنی "خدای آسمان" را میدهد.

sky

an [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. *šamû*

"گیرا":

کلمه سومری "گیرا" که معنی "آسمان، بهشت، پنهان" میدهد به آکدی معادلی مثل "پوزرو" و "شامو" (سماء) را دارد در ترکی آذربایجانی همراهی همراه مشاهده نشده از دیگر زبانهای ترکیک بی اطلاع هستم در فارسی هم ظاهر همراهی ندارد.

gira [CONCEALMENT] wr. gira "concealment; sky, heaven" Akk. *puzru; šamû*

"غشه":

کلمه سومری "غشه" معنی "سقف آسمان" را میدهد و به آکدی "شوپُك شامه" گفته میشود.

ĝešhe [FIRMAMENT] wr. ĝeš-he₂; ĝeš-he "firmament, vault of the sky" Akk. *šupuk šamē*

کلمه سومری "الله" معنی "سقف آسمان" را میدهد و در ترکی احتمالا با کلمه "الو و الا" که معنی بالا، آسمانی و خدا را میدهد احتمالا همراهی است در ضمن در ترکی قدیم "الکین" خدای آسمان محسوب میگردد در کنار "تانری یا تانقرا" و "الله" سومری ۳ معادل آکدی دارد مانند کلمات "اللو" ، "شامو" و "شاقو". کلمه سومری "الله" بعدا به عنوان خدای آسمان هم دیده میشود در ضمن کلمه عبرانی "الله" را باید بر آمده از این کلمه دانست و کلماتی مانند "الله يا الله" هم از ریشه سامی شده "الله" گرفته شده است.

ulhe [FIRMAMENT] wr. ul₄-he₂ "firmament, vault of the sky" Akk. *šupuk šamē*

"اون":

کلمه سومری "اون" معنی "بلند(بودن)، آسمان، بلند شدن" را میدهد. در آکدی معادل آن "الو، شامو، شاقو" هستند.

un [HIGH] wr. un₃ "to arise; sky; (to be) high" Akk. *elû; šamû; šaqû*

"آتاه":

کلمه سومری "آتاه" معنی بهشت را میدهد و بصورت آشکار از کلمه سومری "اد/ اوُو" به معنی آفتاب گرفته شده است و در ترکی هم همراه دارد "آت" در ضمن کلمات "آتور" و "آذر" هم با این همراه هستند که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

utah [HEAVEN] wr. utah "heaven" Akk. *šamû*

"زیگارا":

کلمه سومری "زیگارا" به معنی بهشتان، باز در آکدی "شامو" (سماء) خوانده میشود.

zigara [HEAVENS] wr. zigara "the heavens" Akk. *šamû*

"زیکوم":

کلمه سومری "زیکوم" به معنی بهشتان است و در آکدی معادل آن "شامو" (سماء) است.

zikum [HEAVENS] wr. zikum "the heavens" Akk. *šamû*

"زیکوم" میتواند بصورت "زی+کوم" باشد که کلمه "زی" که در فارسی فعلی هم بکار میبرود معنی "زیستن" را میدهد و "کوم" معنی گرم شدن را میدهد که احتمال معنی آن "زنگی در آفتاب" یا در "گرمای آفتاب" یا در آسمان باشد. که باز هم در آکدی به "شامو" تبیل میشود که همان "سماء" عربی باشد.

بهشت در سومری

جاگاه بهشت در سیستم دینی سومری در آسمان است و بهشت رابطه مستقیمی با خورشید و نور و روشنایی دارد و دنیای تاریکی و مردگان در زیر زمین است که جهنم هم همانجاست. در سیستم دینی "تریک" هم خدای آسمان همان الگین خدا محسوب میشود و بهشت هم در آسمان است و تاریکی را و دنیای مردگان در زیر زمین است در این دین هم بدی و تاریکی در کنار هم هستند. در دین زرتشتی خدای آفتاب و روشنایی سومری "آتو" که در سومری به عنوان "خداآوند توانا" بصورت مرکب "آتو-ار" یا "آتور" نامیده میشود با تلفظ "آهور" وارد جنوب ایران میشود ولی باز هم بصورت تلفظ "آتور" در سرزمین اصلی خود میماند و باز هم با این تلفظ در کنار "آهور" با معنی "پروردگار" و یا "فرشته روشنایی" دیده میشود. در زرتشتی هم دنیای تاریکی و بدی در کنار هم هستند. در کلمات سومری زیر که راجع به بهشت است که در آسمان است به کلماتی هم برخورد میکنیم که حدود و شغور بهشت سومری را نشان میدهد.

"آن":

لغت سومری "آن" به معنی بهشت، آسمان، بالا و تاج درخت است به آکدی "شامو" (سماء) گفته می‌شود و هم اکنون بصورت "سماء" از ریشه آکدی بابلی استفاده می‌شود

heaven

an [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. *šamû*

"آباد":

کلمه سومری "آباد" معنی "قلعه های بهشت" یا را میدهد و معادل آکدی برایش ثبت نشده است. باید در نظر گرفت که "آباد" بصورت "آن" + "باد" است و معنی "آن" همان آسمان و بهشت است و معنی اصلی "باد" در سومری "محافظت" است و در حالت کلی "باد" معنی محافظت و قلعه را میدهد و در ضمن "قلعه شهر" یعنی شهرهای احاطه شده با دیوار محافظتی را در سومری "باد" و "آباد" می‌گویند که همین الان هم "آباد" و "باد" به معنی مراکز سکونتی در ترکی و فارسی مرسوم است و ریشه آن از زبانهای باستانی التصاقی. در ضمن به معنی محافظت و دفاع با تلفظ "پاد" از این کلمه در فارسی استفاده می‌شود.

anbad [HEIGHTS] wr. an-bad₃ "heaven's heights"

"آبار":

کلمه سومری "آبار" معنی "کناره بهشت" را میدهد که در آکدی معادل ندارد. که در اینجا "آبار" = "آن" + "بار" معنی و لغت "آن" به معنی آسمان و بهشت قبله بررسی شده است ولی "بار" معنی دیگری هم به غیر از آتش روشن کردن" را دارد و انهم معنی "بیرون" است که "بر" که مثلا در "بر ساختمان" یعنی بیرون ساختمان ولی چسبیده به آن یعنی "کناره". در ترکی هم "بری" معنی کنار میدهد مثلا "بر گل" = "کنارم بیا" در ضمن "بری باخ" یعنی از "گوشة چشم" نگاه کردن. "گوز برلنگم" = عصبانی از "کنار" چشم نگاه کردن. و در ضمن در ترکی به "بیرون" از ده هم "بایئر" می‌گویند. بایئر آگتمک = بیرون رفتن، بایئر آ چئمقاق = به بیرون رفتن. احتمالا بیرون هم با "بار" = بیرون = بایئر" سومری هم ریشه باشد.

کلمه سومری "آباد" معادل آکدی ندارد

anbar [SIDE] wr. an-bar "side of heaven"

bar [OUTSIDE] (2579x: ED IIIa, ED IIIb, Ebla, Old Akkadian, Lagash II, Ur III, Early Old Babylonian, Old Babylonian, unknown) wr. bar; ba-ra; bala; bur "outside, (other) side; behind; outer form, outer; fleece; outsider, strange; back, shoulder; liver; because of; to set aside; to cut open, slit, split" Akk. *būdum; kabattu; kawûm; ahû; warkatu; qalāpu; salātu; šalāqu*

"آنکی":

کلمه سومری "آنکی" به معنی "جهان و بهشت" یعنی کل "این دنیا با آن دنیا" در آکدی معادل ندارد. "آنکی" بدین صورت آنالیز می‌گردد "آنکی" = "آن" + "کی" که "آن" معنی "آسمان" و "بهشت" را میدهد ولی "کی" معنی "زمین" را میدهد:

anki [UNIVERSE] wr. an-ki "the universe, heaven and earth"

ki

ki [PLACE] wr. ki "place; ground, earth, land; toward; underworld; land, country; lower, down below" Akk. *ašru*; *erṣetu*; *mātu*; *qaqqaru*; *šaplū*

راجع به کلمه سومری "کی" باید گفت به غیر از معنی "زمین" معانی دیگری هم دارد مانند: جا، محل، خاک، به طرف، دنیای زیر زمین، وطن، زیرین یا تحتانی. به معنی "جا و محل" به صورت پسوند در نام جاها و مکانها در ایران یافت میشود. - ک و - آک" مثلاً "ایوانک" با اینکه اینرا میتوان با پسوند "اک" به معنی "کوچک" اشتباہ گرفت مثلاً "چشمک". کلمه "کی" سومری به معنی "دنیای زیرزمین مردگان" در کلمه سومری "کیر" هم دیده میشود که این کلمه هم ریشه کلمه "گور" است که رایج در ترکی و فارسی میباشد و که در ترکی فقط به قبور قبل از اسلام و باستانی اطلاق میگردد. قابل توجه است کلمه سومری "کیر" با تلفظ "کئر" در نام مکانهای آذربایجان یافت میشود. مثلاً منطقه قبرستان فعلی هرو مرکز خلخال یک قبرستان بسیار باستانی است و این محل با نام قیمتی خود "کئنوریش" نامیده میشود که به معنی " محل رسیدن به دنیای مردگان(کئر)" است و باز در آن نزدیکی ما "کیرنو" را داریم که باز هم با "دنیای زیرزمینی مردگان" در رابطه است و باز روستا نزدیک هم با اسم "گوران سرا" نام گرفته که البته معنی گوران در سومری متفاوت است و بعداً بحث خواهد شد. به هر حال کلمه سومری "کی" معادل آکی-بابلی دارد و آنها عبارتند از: "آشرو"، "ارستو"، "ماتو"، "فافقارو"، "شاپلو" در اینجا "ارستو" را باید هم ریشه با "عرصه" و "ارض" عربی دانست.

"آنکی شوآ":

کلمه سومری "آنکیشتو" به معنی "عرضه از بهشت تا زمین" یا پنهانی از فلك تا ارز" که آکدی آن "سیلیپ شامه او" ارشتی" که در اینجا "شامه" همان "سماء" عربی و "او" همان و "ارشتی" همان "عرضه-ارض-عرض" عربی باشد.

ankišua [UNIVERSE] wr. an-ki-šu₂-a "the extent of heaven and earth" Akk. *sihip šamē u erṣetu*

"آنشاق":

کلمه سومری "آنشاق" به معنی "درون بهشت" است و معادل آکدی آن "قرب شامه" است. کلمه سومری "آنشاق" کلمه مرکبی است از ترکیب "آن" به معنی بهشت و آسمان و "شاغ" به معنی "قلب" از ترکیب با کلمه "شاق" در سومری کلمات بسیاری ساخته شده است از جمله "شاق ساق" به معنی "ساغ- ساق" ترکی یعنی "سالم" و "بهتر حس کردن" که هم ریشگی "ساغ- ساق" ترکی را با "شاقساق" سومری را نشان میدهد. در ضمن "شاق قور" هم معنی "بهتر حس کردن" را میدهد که انهم با "ساق الماق" ترکی یکی میداند. در ضمن در سومری "شاق داب" = فکر کردن است و در دیوان لغات الترك کلمه ساغ= خرد و عقل و همچنین ساغ= زیرکی، هشیاری، فطنت و ذکاء و در سومری باز داریم "شاق ده" = تصمیم گرفتن و "شاق بالا" = فکر کردن که در ترکی "ساق دوشونمک" میشود "شاق ده"

anšag [HEAVEN] wr. an-šag₄ "the interior of heaven" Akk. *qereb šamē*

"آنشاق":

کلمه سومری "آنشاق" به معنی "تمامیت بهشت" و "تمامیت نهشت" را میدهد و معادل آکدی ندارد. "آنشار" کلمه مرکب است از "آن" به معنی آسمان و بهشت و "شار" به معنی "کلیت و تمامیت، جهان، زیاد بودن و کثرت، ۳۶۰۰" عدد

۳۶۰ در سومری معنی بسیار بزرگ و هزاران را میدهد. کلمه سومری "شار" به معنی بسیار در پسوند "سار" فارسی دیده میشود که مثلا در کلمه "کوهسار" به معنی " محل کوههای متعدد" دیده میشود.

anšar [HEAVEN] wr. an-šar₂ "the entirety of heaven" Akk. ?

"آنزاگ" :

کلمه سومری "آنزاق-آنزاگ" به معنی "افق، مرز و حدود بهشت" که معادل آکدی ندارد. این کلمه هم مرکب است : "آن" + "زاق" و معنی "آن" معلوم است(آسمان) و قبل ابیت شده است و کلمه "زاق" با معنی زیر دیده میشود: "بازو"، "اکتف و پشت"، "طرف و سوی"، "مرز و حد"، "محله"، "طرف راست"، "راست" و از کلمه سومری "زاق" به معنی "راست و طرف راست" در ترکی فعلی کلمه "ساغ-ساق" به معنی "طرف راست" را داریم.

توجه: مطابق یافته های بالا کلمه ترکی "ساغ-ساق" به معنی "سالم" با "ساغ-ساق" به معنی "طرف راست" از نظر ریشه ابی متفاوت است.

anzag [HORIZON] wr. an-zag "horizon, border of heaven"

zag [SIDE] wr. zag "arm; shoulder; side; border, boundary, district; limit; right side, the right" Akk. *ahu; idu; imittu; ishu; mišru; pāṭu*

"گیرا- قیرا":

کلمه سومری "گیرا-قیرا" معنی "پنهان، آسمان، بهشت" را میدهد و معادل آکدی آن "پوزرو"، "شامو" (سماء) است.

gira [CONCEALMENT] wr. gira "concealment; sky, heaven" Akk. *puzru; šamû*

"غِشَّه":

این لغت قبل ابا معنی "آسمان" مورد بحث قرار گرفته شده است.

ĝešhe [FIRMAMENT] wr. ĝeš-he₂; ĝeš-he "firmament, vault of the sky" Akk. *šupuk šamē*

"آل":

این لغت قبل ابا معنی "آسمان" مورد بحث قرار گرفته شده است.

ul [FIRMAMENT] wr. ul₄; ul₅ "vault of heaven, firmament" Akk. *šupuk šamē*

"آل":

این لغت قبل ابا معنی "آسمان" مورد بحث قرار گرفته شده است.

ulhe [FIRMAMENT] wr. ul₄-he₂ "firmament, vault of the sky" Akk. šupuk šamē

"آن" :

این لغت قبلاً با معنی "آسمان" مورد بحث قرار گرفته شده است.

un [HIGH] wr. un₃ "to arise; sky; (to be) high" Akk. elū; šamû; šaqû

"أَتَاهُ" :

این لغت قبلاً با معنی "آسمان" مورد بحث قرار گرفته شده است.

utah [HEAVEN] wr. utah "heaven" Akk. šamû

"زیقارا" :

این لغت قبلاً با معنی "آسمان" مورد بحث قرار گرفته شده است.

zigara [HEAVENS] wr. zigara "the heavens" Akk. šamû

"زیکوم" :

این لغت قبلاً با معنی "آسمان" مورد بحث قرار گرفته شده است.

zikum [HEAVENS] wr. zikum "the heavens" Akk. šamû

آفتاب و طلوع و غروب در سومری

sun

ud [SUN] wr. ud "day; heat; a fever; summer; sun" Akk. immu; ummedu; umšu; šamšu; ūmu

urun [EXALTED] wr. urun_x(EN); u₁₈-ru; uru; uru₁₅ "(to be) exalted; (to be) strong" Akk. dannu; šapsu; šīru

اور هور = قوى والامقام و بالا آمده، اتور: آفتاب والا مقام و آفتاب بلند.

sun

urun [EXALTED] wr. urun_x(EN); u₁₈-ru; uru; uru₁₅ "(to be) exalted; (to be) strong" Akk. dannu; šapsu; šīru

چيق ماق

sun-

- zig [RISE] wr. zig₃ "to issue; to levy, raise, muster; to swell; to expend; to rise" Akk. *dekû*; *gapāšu*; *tebû*; *ṣītu*
 ziga [EXPENDITURE] wr. zi-ga "expenditure" Akk. *ṣītu*

See a zig[raise], gaba zig[depart], gu zig[call], gu zig[lift the head], ̄eš zig[have an erection], sāg zig[raise], su zig[fear], šu zig[raise the hand].

zikura [EARTH] wr. zikura "earth" Akk. *erṣetu*

آسمان و برهان قاطع

sun-disk

- ašme [RADIANCE] wr. aš-me; aš-me^{zabar} "radiance; sun-disk ornament" Akk. *barīru*; *šamšatu*

aš [BOIL] wr. aš "a boil (on skin)" Akk. *ṣernettum*

aš [FLOUR] wr. aš "bread; a type of flour" Akk. *akalu*; *upumtu*

sun-disk ornament

- ašme [RADIANCE] wr. aš-me; aš-me^{zabar} "radiance; sun-disk ornament" Akk. *barīru*; *šamšatu*

sunburn

- šer [BRIGHT] wr. sir₂; še-er "reddening, sunburn (?); (to be) bright; brilliance, ray" Akk. *namāru*; *šarūru*; *ṣiriuptu*

ساري - سارغ و سرغ "ديوان لغات الترك" = سار-رق = مانند سار = زرد و زر

sunburn

- šer [BRIGHT] wr. sir₂; še-er "reddening, sunburn (?); (to be) bright; brilliance, ray" Akk. *namāru*; *šarūru*; *ṣiriuptu*

sunrise

- utu'e [SUNRISE] wr. utu-e₃ "sunrise" Akk. *ṣīt šamši*

sunset

- utušuš [SUNSET] wr. utu-šu₂-uš; utu-šuš₂ "sunset; the West" Akk. *ereb šamši*

yellow

nisig [GREENERY] wr. nisig "greenery, vegetable(s)" Akk. *arqu*

sissi [GREEN] wr. si₁₂-si₁₂; sissi_x(GI) "(to be) green-yellow, pale" Akk. *arqu; arāqu*

تذکر: مشگلات ریشه یابی لغات (ایتمولوژی) فارسی به روش رایج "حذفی"

تا به حال در مورد ریشه یابی کلمات از آوردن ریشه یابی هایی که ایران انجام شده است خودداری کردم تا هم جای بیشتری نگیرد و هم مجبور به توضیح دادن در هر لغت نباشم که چرا این نوع ریشه یابی غیردرست است. ولی الان که تا حدودی به وسعت حضور لغات التصاقی سومری و سامی آکدی در زبانهای منطقه‌پی بردم می خواهم برای مثال به چند ریشه یابی غیر قائم کننده که بوسیله "لغت شناسی حذفی" در ایران انجام گرفته اشاره بکنم تا بدانیم ریشه یابی اشتباه لغات "آذربایجان" و "آران" و "مغان" جزو تنها اشتباهات آنها نیست که تمام "تمدنها و ادیان ماقبل و مابعد هخامنشی و غیر زرتشتی ایران و منطقه" را از تاریخ ساخته خود حذف کرده و در بی اطلاعی مطلق نسبت به آنها شروع به ریشه یابی لغات میکنند و عملاً این نوع تفسیر غیر علمی به بن بست رسیده است. باید نوع لغت نویسی به روش حذفی دهخدا و معین را به بن بست رسیده تلقی کرد و یا تاریخ نویسی و انسکلوپدی سازی به شیوه حذفی ایرانیکا و پارشاطر را هم غیر علمی و هم عقب مانده از زمان حال دانست.

باید دانست که تاریخ نویسی و لغت نامه نویسی تا قبل از ۱۰۰ سال به طریقه طبیعی تجییعی و تداومی نوشته میشد یعنی شما در آثار بیرونی مثل "آثار الباقيه" و غیره میبینید که پیشادیان بین النحرینی هستند و یا قسمتی از آنها مال بین النحرین محسوب میگردند که بعداً شرح داده خواهد شد و یا در "الفهرست" نوشته این ندیم باز نوشته های بیرونی تأثیر میگردد و در ضمن راجع به اصل زبانهای فارسی "پهلوی" و عربی به تقاطعی بودن آنها با زبانهای تمدنها و باستانی منطقه اشاره میکند و حتی راجع به آنها افسانه هایی هم می آورد. و راجع به لغت نامه نویسی "برهان قاطع" که نویسنده آن با لقب برهان معروف است و تبریزی الاصل میباشد به کرات در ریشه یابی لغات به اصطالت ترکی "ایلامی یا سومری" خیلی از سامی قدیم اشاره میکند مثلاً اسامی "کیومرث" و "آذربایجان" و "فریدون" که قسمت بزرگی از نوشته ها بوسیله محمد معین از "برهان قاطع" حذف شده است. راجع به این اسامی و داستانهای باستانی ایران و چگونه "کیومرث" و "جمشید" و "جمشید" و غیره در سومری معنی میدهد بعده انشا الله حرف خواهم زد و مخصوصاً موقعي که دعا ها و مدحهای را که برای "آتو- آتوار- آهور" نوشته شده به صورت صفحه های مختلف در کتاب متن اصلی ترجمه کرده و برایتان نوشتم میبینید عملاً "آتوار" و "آهور" یکی هستند و معنی خدای روشنایی میدهد و اصلتاً از آذربایجان تا شهر حران مورد پرسشش بوده است. در باره "جمشید" یا بقول "دیوان لغات الترك"، جم کیشی، همان دمزید خدای چوپانی سومری است که عید نوروز کلام مراسم دینی ازدواج دمزید با الهه برکت و کشاورزی اینان است و همین مراسم آن موقع هم بوده است و کلا این مراسم به دوران قبل از کوچ سومریان به بین النحرین است و در بین تمام ترکان و التصاقی زبانها رایج میباشد.

و حال لغت آسمان و ریشه یابی آن بروش رایج حذفی و روش "تداومی و تجمیعی" که من بکار میبرم:

کلمه "آسمان" را با روش "تداومی و تجمیعی" یعنی با در نظر گرفتن اینکه این لغت میتواند یادگاری از مجموعه تمدنها بیان کند که تا به حال در ایران و منطقه بوده اند باشد مورد بررسی قرار میگیرد. اول اینکه در نظر میگیرم به آسمان در عربی و ترکی چه میگوید و بعد در زبان قدیم فارسی چگونه تلفظ میشده و در زبانهای باستانی منطقه آیا نزدیک به این کلمه با معنی که قانون کننده باشد هست یا نه و بعد جمع‌بندی و نتیجه.

به "آسمان" در ترکی فعلی "گوگ" میگوید که در سومری معنی نورانی یا جای نور میدهد و در عربی "سماء" گفته میشود که با آکدی و بابلی آن یا "شامو" هم‌ریشه است که خود این کلمه باز از سومری وارد شده است و آنهم معنی نورانی میدهد.

ولی در سومری "آسمان" با لغت "آن" شناخته میشود. کلمه "آسمان" یا قسمت اول آن از نظر تلفظ و معنی بسیار نزدیک به "سماء" عربی و "شامو" آکدی است و با "آسمه" سومری به معنی نورانی هم‌ریشه است. و در اینجا باید بگویم کلمه سومری "آسمه" به معنی نورانی در آکدی "باریرو" (براق) و "شامشاتو" خوانده میشود و کلمه "شمس" عربی به معنی "آفتاب" هم از این گرفته شده که خود این لغت آکدی از ترکیب دو لغت سومری بوجود آمده "شامشاتو" = "شامش" + "آتو" که "شامش" آکدی که ریشه "شمس" عربی باشد خود تلفظی از "آسمه" سومری به معنی نور و نورخورشید است و "آتو" هم درست همان "آتو" یا آفتاب سومری است که فعلاً در ترکی "آت- آد" گفته میشود. پس لغت آکدی "شامشاتو" و معنی "آفتاب نورانی" را میدهد. در

اینجا ما میبینیم دو لغت "شمس" و "سماء" عربی هم ریشه هستند و از معنی "نورانی" سومری زاییده شده اند که ریشه سومری هم دارند.

sun-disk ornament

ašme [RADIANC] wr. aš-me; aš-me^{zabar} "radiance; sun-disk ornament" Akk. *barīru*; šamšatu

و ما در سومری لغت مستقلی هم به معنی "آسمان" داریم که "آن" است (در ترکی آغان خدای آسمان) و "آن" معنی "بلند و بالا" و "تاج درخت" هم میدهد در ضمن علامت جمع در سومری "آن" است که به کلمة اضافه میشود در ترکی آثاری از این نوع علامت جمع باقی مانده است "أَغْلَانْ جَمْعُ أَغْلُولْ" و "أَرَنْ جَمْعُ أَرْ = مرد". در اینجا ما "آسمان" را میتوانیم یک کلمة مرکب فرض کنیم "آسمان" = "آشم" + "آن" و معنی با در نظر گرفتن معانی سومری میشود "آسمان نورانی" قابل توجه است نورانی که اینجا "آشم" است بعنوان صفت در اول آمده که موضوعی رایج در زبانهای التصاقی مثل ترکی و سومری است مثلا با در نظر گرفتن ترکی آن اینطور میشود = "آچما". آشمنش = باز شده + "آن" = آسمان و در فارسی فعل بر عکس است یعنی آسمان باز شده یعنی میشود "آن+باز شده" و در واقع میشود: "آن+آسمان" نه اینکه "آسمان+آن" !!! باید در نظر گرفت که با توضیحات بالا به این نتیجه میرسم که "آسمان" با "سماء" و "شمس" هم ریشه است و هرسه با معنی "نورانی" متراffد هستند، و لغاتی هستند که هم ریشه در "آکدی و بابلی" دارند و خود این لغات آکدی-بابلی ریشه در سومری دارد.

an [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. šamū

و حالا میرسم به ریشه پایی "حذفی" معنی برای کلمة "آسمان" که بعنوان توضیحات و زیر نویس به "برهان قاطع" اضافه کرده است :

اوستا asman معنی سنگ است "بارتولمه ۲۰۷ و ۲۲۰" رک : آس . چون آسمان را بسان سنگی پنداشته اند از اینرو نام آن در اوستا و پارسی باستان نیز asman میباشد که در پهلوی و فارسی آسمان گوییم "خرده اوستا ۱۶۶ ح ۱" ، پهلوی "مناس ۲۶۸" ، گیلکی asman ، فریزندی asmun ، یرنی asəmun ، نظری asman "ک. اص ۲۸۴" ، سنگسری asemun ، سمنانی asman "ک. ۲ ص ۱۸۰" ، و خی asmun ، یاز غلامی asmun ، سربکلی asman "گریرسن ص ۷۲" ، تهرانی asmun . . .

در اینجا مشاهده میکنیم که بی اطلاعی معین از فرهنگهای دیگر این سرزمین و منطقه اورا در چه چهار چوب تنگی قرار میدهد او که نمیتواند یک ریشه واقعی "آسمان" را بیابد به اولین لغتی که تلفظ آن به "آسمان" تزدیک است پناه میبرد که "آس=سنگ" باشد و ادعا میکند که کلمة "آسمان" یعنی سنگ و باز ادعا میکند که "چون آسمان را بسان سنگی پنداشته اند". که هیچ منطقی آنرا نمیتواند قبول کند چون همه زبانهای همسایه قدمی برای "آسمان" لغاتی دارند یا مستقل است و یا اینکه با جای آفتاب و نور بودن آن در ارتباط است که همه منطقا آنرا مورد قبول قرار میدهیم ولی چگونه میتوان ادعا نمود که آسمان شبیه سنگ است که اسمش منشعب آن باشد: اولا جای سنگ در پایین و جای آسمان در بالاست ثانیا سنگ سنگین است و آسمان وزنی ندارد، رنگ سنگ و آسمان متفاوت است و زبریشان فرق میکند و ... شاید معین ناشیانه برای اثبات حرخ خود ادعا بکند که در بعضی افسانه ها چنین آمده پس اسم آسمان مطابق این افسانه از سنگ گرفته شده است . باید گفت که از نظر علمی این نظریه کاملا نادرست است چون میتوان گفت این افسانه ها مال دوران بسیار نزدیکی نسبت به دوران دورلغتشاگی زبانی است چون "آسمان" ، "آقباب" ، "آب" جزو لغات بسیار قدیمی و اولینهای پک زبان هستند که در آن موقع لغتهاي زبان بسیار محدود است و جمله سازی بسیار اولیه است و چیزی به عنوان گراماتیک یا دستورزبان شکل نگرفته تا بازیانی این چنین ضعیف بتوان به افسانه سازی پرداخت و از آنهم به این نتیجه رسید که: آنی که بالاست و جای خورشید است در واقع همان سنگی است در زیر پای من است ؟ یعنی افرادی که تا آن موقع هنوز برای آسمان لغت نساخته اند چه اندوخته لغتی زبانی میتوانند داشته باشند که با آن افسانه سازی کنند و به همدیگر آنرا نقل کنند!!! ما در اینجا میبینیم که معین که از دیدن همگونی لفظی و معنی "آسمان" و "سماء" در درون محدودیت متد "حذفی" عاجز میماند و "آسمان" را به "سنگ" بدل میکند. و بعد بجای "ریشه شناسی لغت" به "شاخه شناسی لغت" مپردازد و با آوردن "سنگسری" و "سمنانی" و "یاز غلامی" و "نظری" و "تهرانی" و لجه های فعلی شهرستانها و روستاهای زبانهای باستانی منطقه مسئله تمام شده فرض میکند.

رجوع به زبان پهلوی هم نمیتواند حلال مشکلات باشد چون اطلاعات ما راجع به زبان پهلوی عملا به مقدار کمی به نوشته های آخر ساسانی و دوران بعد از اسلام بر میگردد (اوستای فعلی نوشته بعد از اسلام است) و خود زبان و خط پهلوی بر عکس خواسته

لغت نویسان "حذفی" خیلی با "آرامی" الناطقی است و کلا خط پهلوی از آرامی گرفته شده است و از نظر لغوی هم پر از مشترکات است.

رجوع به زبان پهلوی هم نمیتواند حلال مشگلات باشد چون اطلاعات ماراجع به زبان پهلوی عملاً به مقدار کمی به نوشته های آخر ساسانی و دوران بعد از اسلام بر میگردد (اوستای فعلی نوشته بعد از اسلام است) و خود زبان و خط پهلوی بر عکس خواسته لغت نویسان "حذفی" خیلی با "آرامی" الناطقی است و کلا خط پهلوی از آرامی گرفته شده است و از نظر لغوی هم پر از مشترکات است.

"پردیس" و "فردوس" و "پارا دایزو"

این کلمه بصورت "پارادایزه" در زبان آکدی است و احتمالاً از این طریق وارد زبان آرامی شده است در سومری معادل آن "کری-ماه" است به معنی "باغ-دلپذیر" چون به باغ در سومری "اکیری" گفته می شود و در ترکی فعلی در لغط "کرتی" به معنی "پرچین محافظ" باغ و همچنین به معنی "باغچه" دیده میشود لغت باغ در ترکی از لغت قبیمی "باغ" = انگور زار میاید. باز از لغت سومری "کیر" به معنی "باغ" در لفظ "نوکر" هم دیده میشود که در سومری معنی باگبان میدهد که با لفظ "نوکیری" دیده میشود:

:

"کریماه": به معنی باغ دلپذیر و پارک

kirimah

kirimah [GARDEN] wr. ^{geš}kiri₆-mah "pleasure garden, park"

"اکیری و کیری": به معنی باغ و در ترکی امروزی "کرتی" معنی باغچه میدهد در حالیکه "باغ" در دیوان لغات الترک به معنی باغ مو و باغ انگور آمده است/

ukiri [GARDEN] wr. u₂-^{geš}kiri₆ "garden produce

"نوکیری": به معنی باگبان(نوکر) همچنین در آکدی هم بصورت "نوکاریببو" گفته میشود که باز نزدیک به لغت "نوکر" است.

nukirik [GARDENER] wr. nu-kiri₆; nu-^{geš}kiri₆; nu-^{geški}kiri₆; ^{lu}₂nu-kiri₆ "gardener, horticulturalist"
Akk. nukaribbu

"ماه": به معنی "بزرگ" که معنی "دلپذیر" هم میدهد:

mah [GREAT] wr. mah; mah₂ "(to be) great" Akk. kabtu; mādu; rabū; šīru

راجع به کلمه سومری "ماه" به معنی "دلپذیر" هنوز هم در ترکی و فارسی به معنی "زیبا" مورد استفاده قرار میگیرد و کلا "ماه" به معنی "زیبا" با "ماه" به معنی "کره ماه" از نظر ریشه متفاوت هستند که اولی از ریشه سومری و التصاقی است ولی دومی از ریشه ایی هندواروپایی.

خود کلمه "کریماه" در سومری و "پارادایزه" در آکدی به باگهای عمومی یا پارکها گفته میشد که برای استفاده عموم در نظر گرفته شده بود که بعد به "باغ عمومی آسمانی یا بهشتی" هم گفته شد و بعد به عنوان "پارادایز" و "پردیس" و "فردوس" به عنوان لغتی مذهبی وارد زبانهای مختلف شد از جمله آرامی که وارث آکدی بود و یونانی و از آن طریق زبانهای اروپایی.

از "ابراهیم" تا "پراهام":

درباره معنی اول ابراهیم: به معنی "پر ملتهای بسیار- پدر- پرخیلی"

درباره ریشه نام "ابراهیم" باید گفت که چندین نوع سعی تا به حال برای ریشه یابی آن انجام شده است که تقریباً همه آنها در مورد سیلان اول هم عقیده هستند یعنی "آب = پدر" و اینکه این لغت بر گرفته از آکدی است ولی این را ادامه نمیدهند که همین لغت بصورت "آبیا" در واقع سومری است و بوسیله آکدی کسب شده و "آبو" تلفظ میگردد در لغت نامه دانشگاه پنسیلوانیا کلمه سومری "آبیا = پدر، شخص پیر، ریش سفید، شاهد، مامور" و درست معادل آکدی این کلمه را مینویسد: "آبیا" سومری = "آبو، شیبو" آکدی. و کیپیدیا را باید مثل منابع دیگر انسکلوپدیکی غیر دقیق و اجمالی دانست ولی بل این حال از آنهم در این مورد باید آوری میکنم که ابراهیم از منابع عبرانی می‌آورد و اصل آنرا "آبراهیم" به عبرانی ذکر میکند و از نظر ریشه شناسی "آب = پدر" می‌شناسد ولی "راهام" را یک کلمه عربی قبول نمیکند و سعی میکند ازرا برگرفته از "راایم" به معنی بسیار بداند و بعد از قول یوهان فردیش کارل کیل نقل میکند که "راهیم" معادل کلمه‌ایی عربی- عبری باشد که معنی "بسیار" میدهد و آنرا معادل "رُحَام- رُهَام-؟" عربی میگرد. و باز داوید روحان که میبیند عملای از عربی معنی برای قسمت دوم "آبراهیم" پیدا نمیشود آنرا از ریشه آکدی و به معنی "عشقهای پدر" یا "عزیزان پدر" میباید ولی با در نظر گرفتن حساسیت یهودیان برای داشتن یک معنی حتی عبرانی ویکیپیدیا با ذکر این حساسیت بر روی تئوری "دوید روحان" اسرار نمیکند ولی از آن نام میبرد. به هر حال همه این یافته ها بر روی قسمت اول نام "آبراهام" یعنی "آب = پدر" هم عقیده هستند و همه هم از هم ریشه بودن "آب = پدر" عربی، با "آبو = پدر" آکدی هم عقیده اند و ما هم اینجا اینرا اضافه میکنیم که کلمه آکدی "آبو" = پدر" مطابق لغتنامه معتبر پنسیلوانیا که با همکاری دانشگاه اکسفورد تالیف شده است با معادل سومری خود "آبیا = پدر" یکی است.

abba [FATHER] wr. ab; ab-ba; abba₂ "old (person); witness; father; elder; an official" Akk. *abu;šību*

پس معادل قسمت اول "ابراهیم" یعنی "آب" در واقع سومری و "آبیا = پدر" است که اول بصورت "آبُ پدر" آکدی گشته و آنهم بعد در عبرانی کسب و جذب گشته است. متن انگلیسی ویکیپیدیا بصورت زیر است:

Etymology

Abraham first appears as *Abram* in the book of Genesis until he is renamed by Yahweh in [Genesis 17:5](#). The narrative indicates that *abraham* means "the father of a multitude" ([Hebrew: אָבִּ הַמֹּן גוֹיִם](#))^[5]. However, scholars do not accept the narrative's definition to be the etymology of Abraham because, though "ab-" means "father", "-hamon" is not the second element, and "-Raham" is not a word in Hebrew. It should be noted though, that 'rabim' is a Hebrew word meaning multitude. [Johann Friedrich Karl Keil](#) suggested there was once a word *rahām* (רָהָם) in Hebrew, meaning "multitude", on analogy with the Arabic *ruhām* which has this meaning, but no evidence that this word existed has been found;^[6] another possibility is that the first element should be *abr-*, which means "chief", but this yields a meaningless second element, "-aham". [David Rohl](#) suggests the name comes from the [Akkadian](#) "the father loves",^[7] but scholars would prefer an origin based on Hebrew.

درباره معنی دوم ابراهیم: بزرگ مثل پدر

این معنی بر روی معنی آکدی آن بنا شده که باز کلمه آکدی "آبو" = پدر" در آن به چشم میخورد که خود بر گرفته از سومری "آبیا = پدر" میباشد.

درباره معنی سوم ابراهیم: محافظی که از طرف خدا فرستاده شده (أبارة)

چنانچه گفتیم در قسمت اول "ابراهیم - آبرآهام" به معنی "پدر ملتها" ما فقط در قسمت اول یعنی بر روی "آب=پدر" به توافقی کلی میرسیدیم ولی در مورد قسمت دوم "راهام" ابهاماتی شروع میشد و عده ایی اصلاً اینرا دقیقترا میدیدند که این اسم را در "آکدی" ریشه یابی کنند. و با این حال قسمت اول هم که همه در مورد آن توافق داشتند "آب پدر" در واقع آکدی "آبو=پدر" و آنهم در واقع سومری "آببا=پدر" بود.

معنی دوم را در واقع "موتلو أنان" پیشنهاد میکند یعنی مستقیم از "ابراهیم- آبرآهام" به سومری مراجعه میکند و در آنجا بدنبل کلمات همراهی میگردد و نتیجه اش قابل توجه است یعنی معنی "ابراهیم" میشود : "حافظت الهی" یا "حافظتی که از طرف خدا معین گشته است" و با کلمه سومری "أبارا = حفاظت شده از طرف خدا" همراهی فرظ میگردد.

ubara [PROTECTION] wr. ubara "divine protection" Akk. *kidinmu*

لازم به ذکر است که کلمات دیگری هم در سومری هستند که معنی محافظت کردن میدهند و همراهیه ان در ترکی فعلی هم بکار میروند مانند "آباد" و "باد" که در سومری معنی محافظت کردن میدهند و حتی به معنی دیوار محافظ شهر و قلعه هم بکار میروند: در ترکی فعل "آبارماک=محافظت کردن" و "بارانماک=خود را حفظ کردن و پنهان شدن) بارانک = محل محافظت شده و محل پناه، (بار باد) از این ریشه است. کلمه های "آباد" و "باد" به معنی شهر و قلعه هم از اینجا میآید و کلمه فارسی "پاد=محافظت گردن" در واقع همراهی با کلمات سومری "آباد" و "باد" است.

abad

abad [SHELTER] wr. *a₂-bad₃*; *an-bad* "shelter" Akk. *tabinu*

bad [WALL] wr. *bad₃* "wall, fortification" Akk. *dūru*

abadgal

abadgal [PROTECTIVE] wr. *a₂-bad-ŷal₂* "protective"

کلمه سومری "باد" به معنی "دیوار و قلعه" و معادل آکدی آن "دوُروُ" است که خود باز بر گرفته از کلمه سومری "دوُ" است این کلمه در سومری معانی زیادی دارد که تعدادی از آنها با همان ریشه و تلفظ در ترکی موجود است . یکی از معانی "دوُ"ی سومری "درست کردن" و "ساختن" و "بنا کردن" است و معادل آکدی آن "بانوُ" یا همان "بنا"ی عربی است . کلمه "دیوار" یکی دیگر از مشتقات فعل سومری "دوُ=بنا کردن" است و ریشه سومری دارد درست مثل "دوُروُ"ی آکدی که از فعل سومری "دوُ=برپا ساختن و بنا کردن" گرفته شده است. افعال ترکی "دوزلتمنک=ساختن" و "تیکمنک = ساختن"

du [BUILD] wr. *du₃* "to build, make; to do, perform" Akk. *banû; epēšu*

در ضمن کلمه سومری "دوُ" معنی همراهیه ترکی خود "دوز دورماق=عمودی ایستادن" "دوردورماق=برپا کردن" و "دورماق=برپا ایستادن" هم میدهد:

du [PLANT] wr. *du₃* "to plant; to fix upright, erect; to impregnate; to drive in, fix; a designation of grain" Akk. *retû; zaqāpu*

و باز کلمه سومری "دوُ" معنی "دورماق گرفتن" هم میدهد که در ترکی به همان معنی در لغت "دورماق- دوُت گرفتن" لیده میشود.

du [HOLD] wr. *du₃* "to hold, keep in custody"

برای اینکه مطلب را بیش از این ادامه ندهم به کلمات "دوز، دوخت، توخوماک، دوزلتمنک، طرزی و درزی" نمیپردازم.

"ابراهیم" در فارسی باستان "پراهم" و در عبری "آبراهام":

در مورد "ابراهیم = پراهم" ما در کتاب دانشمند لغت شناس غیر حذفی تبریزی "برهان قاطع" داریم:

"بامیم ساکن در آخر بر وزن فراهان، نامی است پارسی باستانی و معرب آن ابراهیم است – و نام یهودی بوده در نهایت سامان و تجمل در زمان بهرام گور و بهرام سامان او را بسقایی لنبلک نام بخشد."

و محمد معین که حذفی تربیت شده واز زبانهای دیگر بی اطلاع است عملاً نمیتواند آنرا ریشه یابی کند و در زیر مینویسد "رک: ابرهام" .

"کلمه" ابرهام" مال کدام زبان باشد نمیدانم ولی در عبری "آبراهام" همان "ابراهیم" است و "ابرهام" نوشته نمیشود".

به هر حال تبریزی که "پراهم" میداند ما را به نتیجه خوبی میرساند یعنی "آب پدر" یهودی که ریشه سومری داشت در فارسی باستان "پ = پدر" گفته میشد و "راهام" هم همینطوری است که قبل از این باعث دردرس زبانشناسانی شده بود که نمی خواستند آنرا "آکدی" در نظر بگیرند.

زبانشناسی جدید و حذفی در ایران از همه جالب تر است که کلا صورت مسئله را پاک میکند و مثل معین اصلاً به این ریشه یابی نمیپردازد چون هیچ اطلاعاتی در این مورد ندارد.

"ذکر" به معنی تکرار دعا ، یادکردن

"ذکر" که در عربی است و ما از طریق "عربی" با آن آشنا شدیم در واقع یک لغت سومری است که با همان صورت وارد آکدی میشود و به همان معنی و صورت در عربی- عربی و آرامی دیده میشود و مخصوصاً از نظر مذهبی به همان صورت اولیه تکرار میماند که بعداً "ذکر" هایی که برای خدای روشنایی و آسمان "أتو- أواؤر" خوانده میشود برایتان ترجمه خواهد کرد.

"زیکرو" = ذکر

کلمه سومری "زیکرو" که در آکدی هم "زیکرو" گفته میشود معنی "نام ذکرکردن، نام بردن از" را میدهد این لغت بعداً در عربی با تلفظ "ذکر" با همان معنی بکار میرود در مراسم دینی هم "ذکر" همان جایگاه قدیمی و ابراهیمی خود را دارد و عیناً در شامانها هم دیده میشود در سومر "ذکر" درست مثل دوران شامان جایگاه خود را دارد. کلا ادیان قدیمی بیشتر با "ذکر" دعا میکنند.

zikru [NAME] wr. zi-ik-ru "name, mention" Akk. zikru



کلمه سومری ذکر با خط میخی بدین صورت نوشته میشود:

و در کدام تابلا نوشته شده نام برده نمیشود.

قبر و گور

برای ریشه شناسی دو کلمه "قبر" و "گور" اول از کلمه "قبر" شروع میکنم:

قبر: کلمه "قبر" با ریشه "آکدی وارد فرنگ ما میشود در آکدی برای لغت "دفن کردن" دو لغت "قَبْرُو" و "قارارو" داریم که دومی یعنی "قارارو" کمتر بکار میرود که به هر حال اینجا "قبر" به معنی "دفن کردن" به چشم میخورد. ولی احتمالاً "قارارو" از ریشه سومری "شوگور" و "گُور" وارد زبان آکدی گشته است.

qebēru

ki tum [BURY] wr. ki tum₂ "to bury" Akk. *qebēru*
 šu gur [ROLL UP] wr. šu gur "to wipe off; to roll up" Akk. *qarāru*; *qebēru*

در آکدی ما برای لغت "قبر" یعنی "جای دفن" ما لغت آکدی "قُبُرُو" را داریم که ریشه کلمه "قبر" را تشکیل میدهد

qubūru

e'urre [GRAVE] wr. eurre "grave" Akk. *qubūru*
 kišur [GRAVE] wr. ki-šur₂ "grave; hole" Akk. *qubūru*

حال اگر ما کلمه آکدی "قُبُرُو" را که معنی قبر و سوراخ میدهد مطالعه پکنیم باید به بدنیال فعلی یا لغتی در آکدی بگردیم که "قُبُرُو" از آن گرفته شده است و یا بر عکس. و همچنین فعلی را نمی‌یابیم و "قُبُرُو" نمیتواند یک لغت مستقل باشد چون قبر جزو لفتهای مورد استفاده بسیار روزانه نیست که برای آن یک لغت با ریشه مستقل ساخته بشود ما ملاحظه کردیم که حتی آسمان هم در زبانها لغت مستقل خود را ندارد بلکه برگرفته از لغت "نور" هستند و حتی در سومری "آفتاب" و "آتش" دارای لغت مشترکی تک هجایی هستند بنام "اُد"، معمولاً لغات تک هجایی قدیمیترین لغات زبان هستند و در سومری لغات تک هجایی دارای معنی‌های بسیاری هستند که بعداً تعدادی از معانی به لفتهایی چند هجایی ساخته شده با ریشه اولیه تک هجایی هستند. زبان ترکی نیز این پروسه تکمیلی را در خود جای داده یعنی بعضی از لغات چند هجایی ترکی عملاً در سومری معادلی تک هجایی دارند که در ریشه اصلی آن کلمه ترکی بعنوان ریشه اصلی جای گرفته اند. درست با درنظر گرفتن این خصوصیات که در آن زمان هم بعنوان تکامل زبانی جاری بود این لغت چند هجایی هم باید از این مرحله گذر کرده باشد بنا بر این در نظر بگیریم که "قُبُرُو" یک کلمه مرکب باشد و آنرا بدو نوع میتوانیم در نظر بگیریم: ۱- "قُبُو + أَرُو" و ۲- "فُبُ + أَرُو"

۱- "قُبُو + أَرُو" :

کلمه آکدی "قُبُو" معنی "ناله" را میدهد و معادل سومری آن "اِيلو" است که این "اِيلو" سومری با "أَلَا ماق" = ناله کرن و "آغلاماق" = گریه کردن هم ریشه است.

qubû

ilu [SONG] wr. i-lu "joyful song; lament" Akk. *niūtu*; *qubû*

کلمه "أَرُو" لغتی آکدی نیست بلکه لغتی سومری است به معانی: محل خواب ، جایگاهی برای خواب ، لانه ، جایی برای نشستن.

uru [LITTER]

wr. uru₁₂ "bedding place; litter; lair, dwelling; dung" Akk. *mūšabu*; *rubšu*

uru [SEAT]

wr. uru₅ "seat, dwelling" Akk. *šubtu*

و اگر با این معانی در نظر بگیریم "قُبُو + أَرُو" معنی "جایگاه خواب و یا لانه ایی که بر سرش ناله میکنند." را میدهد که این معنی اصلاً قانع کننده نیست!!!

۲- "قُوب + أرو" یا "گُوب + أرو"

کلمه "گُوب" یک کلمه آکدی نیست بلکه سومری است و معنی "جای گرفتن" ، "جایگاه" را میدهد و "أرو" هم یک لغت "سومری" است و معنی اش مطابق توضیحات قبل "جای خواب و لانه" است

gub

gub [BATHE] wr. gub₂ "to bathe, wash oneself; (to be) pure" Akk. *ramāku*

gub [STAND] wr. gub "to stand; (to be) assigned (to a task)" Akk. *izuzzu*

پس با این تفصیل معنی "گُوب + أرو" که هر دو قسم سومری هستند ، میشود: "جایگاه لانه" و "جایگاه خواب" که معنی آن مورد قبولتر است تا "جایگاه ناله کردن"

لغت "دفن کردن" در سومری

در سومری لغات مختلفی برای دفن کردن بکار میبرند:

۱- لغت سومری "کی توم" به معنی دفن کردن که معادل آکدی آن "قَبْرُو" (قبو) میباشد. این لغت در ترکی بصورت "ثُوم الماق = دفن کردن" بکار میرود. در لغت سومری "کی ثُوم" از "کی" معنی " محل-خاک" میدهد و "ثُوم = آوردن" و معنی ان از "خاک ریختن" یا "خاک انباشته شده" گرفته شده است.

bury

ki tum [BURY] wr. ki tum₂ "to bury" Akk. *qebēru*

۲- لغت سومری "شو گور" که در آکدی معادل آن "قَبْرُو" و "قارآرو" میباشد که این آخری تلفظی از سومری است. معنی "شوگور" در فارسی "پاک کردن" "جمع کردن" "دفن کردن" میباشد و همراهش با فعل "کورومک = پارو کردن" در ترکی است و "کورک = پارو" هم از این فعل گرفته میشود. بصورت "گور = قبر" در فارسی و بصورت "گور = قبور قبل از اسلام" در ترکی دیده میشود.

šu gur [ROLL UP] wr. šu gur "to wipe off; to roll up" Akk. *qarāru; qebēru*

šu gur [WIPE] (18x: ED IIIb, Ur III, Old Babylonian) wr. šu gur; šu gur₁₀ "to wipe clean; to erase" Akk. *kapāru*

(šu[hand] + gur[turn])

علاوه بر این فعل سومری "قوقورو" و "قوقورو دوق" که معنی "تمییز کردن" و "مرتب کردن" "وزن کم کردن" میدهد با "شو قور" هم ریشه میتواند باشد و معادل آکدی آن "کاپارو" است که آنهم با "قَبْرُو" همراهش است. "کورومک = پارو کردن"

guguru dug [TRIM] wr. gu₂-gur₅-ru dug₄; gu₂-gur₅ dug₄; gu₂-gur₅-ru-uš dug₄ "to trim down"
Akk. *kapāru*

guguru [TRIM] wr. gu₂ guru₅; gu₂-guru₅-gu₂; |URU×GU|^{gu}₂; gu₂-gur₅-ru; guru₅-guru₅; gu₂|URU×GU|^{gu}₂ "to trim down" Akk. *kapāru*

قبر و گور در زبان سومری

کلمه معادل برای "گور" و "قبر" در سومری "کیماه" ، "ادوق" و "اُنقال" است که معادل آکدی آن هم بیشتر "قبر" است و کلا در ساخت کلمات فعلی "گور" افعال سومری "دفن کردن" شریک بودند نه خود لغت "قبر" در سومری.

kimah [GRAVE] wr. ki-mah "grave; a cultic place" Akk. *kimahhu*

udug [DEMON] wr. ^dudug; u₂-dug₄; udug "a demon (of desert, mountain, sea, tomb); ~ figurine" Akk. *utukku*

unugal [TOMB] wr. unu-gal "tomb"

grave

e'urre [GRAVE] wr. eurre "grave" Akk. *qubūru*

irigal [UNDERWORLD] wr. irigal; iri-gal; urugal₂ "earth, land; underworld; grave" Akk. *eršetu*; *qabru*

kimah [GRAVE] wr. ki-mah "grave; a cultic place" Akk. *kimahhu*

kišur [GRAVE] wr. ki-šur₂ "grave; hole" Akk. *qubūru*

کلمه تک هجایی سومری "گور" و لغتهای هم‌ریشه آن در ترکی و فارسی

کلمه سومری "گور-قور" با معنی "گرد" ، "گرد بصورت بسته" و "دور". احتمال کلمه فارسی "گرد" و ترکی "گیرده" با آن هم‌ریشه باشد.

کلمه "قور-قورشاق" به معنی شال-کمرband و کمان (گوگ کورشاقی) با "گور-قور" سومری هم‌ریشه است.

gur [CIRCLE] wr. gur₂ "loop, hoop, circle" Akk. *kippatu*; *šumutu*

gur [RIM] wr. ^{geš}gur₂ "(circular) rim" Akk. *kippatu*

کلمه سومری "گور-قور" به معنی "جمع کردن" "گرد آوردن" در اینجا به آکدی اشادو گفته میشود و در فارسی "گرد آوردن" شاید از آن ریشه است و در ترکی "کورومک = برف تمیز کردن" هم میتواند از آن ریشه باشد.

gur [REAP] wr. gur_{x(|ŠE.KIN|)}; gur₁₀; gur_{x(|ŠE.KIN.KIN|)} "to reap" Akk. *ešēdu*

کلمه سومری "گور- قور" به معنی "بزرگ بودن" که معادل آکدی آن "ابو" ، "رابو" و "کابرو" است. در فارسی هم "گور" به معنی بزرگ از این ریشه است "بهرام گور" ، "گورخر" و در ترکی چانچه در "دیوان لغات الترک" هم نوشته میشود "قر= مرتبه و پایه" و "لغه قر= بلند مرتبه و انسان بزرگ.

gur [THICK] wr. gur₄; gur₁₄; gur₁₃ "(to be) thick; (to be) big, to feel big" Akk. *ebû*; *rabû*; *kabru*

کلمه سومری "گور- قور" به معنی محافظت کردن در ترکی "قوروماق = محافظت کردن" با آن هم‌ریشه است

"قابیری" = "گیوره" = "کوهستان" = کوه در خلخال

حال در بین این نوشه ها یواش یواش و رویی به توبونوم ها یا نامهای جغرافیای در آذربایجان میکنیم تا بعدا که به نامهای دیگر جغرافیایی مانند "آذربایجان" و "آران" و "مغان" میرسیم ببینیم ما با یک تعداد استثناء روبرو نیستیم و تعداد زیادی از نامهای جغرافیایی دارای ریشه باستانی "التصاقی" هستند که ساکنان باستانی این قسمتها و یا بنوعی قسمت عده ای از "پدر بزرگهای" آذربایجان و ایران و خاورمیانه را همین "التصاقی زبانهای باستانی" تشکیل میدهند و حتی در دوران بعد از خامنشی هم اکثریت این مناطق را تشکیل میدانند و در تشکیل زبانها و ملتاهای "ایرانیک" شرکت ریشه ای داشتند همانطور که در این چند صفحه متوجه حضور ریشه ای در لغات شدیم.

"گیوره" به معنی "کوهستان در خلخال و زنوز بکار میروند و معمولاً کوهستان بلند را میگویند. در خلخال رشته کوه های مشرف به گیلان با نام "گیوره" خوانده میشود. در سومری این را بصورت "قابیری" دیده میشود که در آکدی "شادو- سادو" گفته میشود که تلفظی نزدیک به "سد" عربی است. در پهلوی این لغت نزدیک به سومری بصورت "گابیری" دیده میشود. در مورد اینکه "گیوره" ترکی فعلی با "گابیری" سومری که لغت ۵۰۰۰ سال قبلاً یکی باشد و تنها حرف "ب" به "و" تبدیل شده باید یاد آور شد معمولاً در یک لغت این تبدیل یک "صدا" به "صدای" دیگر بسیار طبیعی است و یکی از اصول لغت شناسی است. مثلاً در عربی حروف "پ" آکدی به "ب" تبدیل میگردد و ...

...

Gairi(Avesta Pahlavisice) = Gabiri(Sm) = Givre-Gibre(Az-Tr) = Dağ(Tr)

اسم یک کوه در خلخال و زنوز

gabiri [MOUNTAIN] wr. ga-bi-ri "mountain" Akk. šadû



1. mountain

Akk. šadû "mountain(s); a myth. locality corresponding to Sum. kur".

کوُر = قِر = کوه

کلمه سومری "کوُر" به معنی "کوه" که معادل آکدی آن "ارشتو" ، "ماتو" ، "شادو" هست و در ترکی مطابق "دیوان لغات ترک" در "قر" = پشت، کوه از سنگ خارا یکپارچه، "کرش" = سر و قله هر کوهی که بر آن بالا روند.

kur [MOUNTAIN] wr. kur; kir₅ "underworld; land, country; mountain(s); east; easterner; east wind" Akk. erşetu; mātu; šadû; šadû

و "گر" در سومری بصورت "کیر" هم تلفظ میگردد و از آن کلمات مختلفی ساخته شده است.

kurbad [MOUNTAIN TOP] wr. kur-bad₃ "mountain top"
kuršag [MOUNTAIN MIDST] wr. kur-šag₄ "center of the mountains"
kurur [MOUNTAIN BASE] wr. kur-ur₂ "base of the mountains"
kurzag [MOUNTAIN BORDER] wr. kur-zag "mountain border"

در اینجا اینهم قابل تذکر است که لغت سومری "کوُرَار" به معنی "پایه کوه" میتواند معنی خوبی برای "کولُور-کلور" خلخال باشد (با اینکه کوارور معنی "مرکز کوهستان-شهر کوهستان" هم در سومری میدهد)

در مورد لغت "ساتو" در سومری به معنی "کوهستان" که میبینیم بصورت "شادو" در آکدی تلفظ میگردد. و میتواند بنوعی پایه کلمه "سد" باشد.

satu [MOUNTAIN] wr. sa-tu "mountain"

iš [MOUNTAIN] wr. iš "mountain(s)" Akk. šadū

gabiri [MOUNTAIN] wr. ga-bi-ri "mountain" Akk. Šadū

کلمه سومری "کور" به معنی "داخل شدن" در ترکی بصورت "گیر-مک" استفاده میشود.

kur [ENTER] wr. kur₉; kur_x(DU); kur_x(LIL) "to enter" Akk. erēbu

کلمه سومری "کاسو" به معنی "کاسه و کوزه" در فارسی و "کاسا" در ترکی است. ولی بصورت "کوزی" و "گوزی" هم تلفظ میگردد که میتواند با "کوزه" فارسی و ترکی همراه باشد.

kasu

kasu [GOBLET] wr. gu₂-zi; ^{dug}KU.ZI; ^{dug}gu₂-zi; ^{dug}ka-a-su; ^{dug}KA.ZI "goblet; bowl"
Akk. kāsu

کلمه سومری "قاردو" به معنی "سرباز و گارد" میباشد.

qardu

gardu [SOLDIER] wr. gar₃-du "soldier" Akk. qardu

Kuze= Küze = Kasa

کلمه کاسه و کوزه با ریشه سومری

kasu = Gu-ze = ka-a-su

kasu [GOBLET] wr. gu₂-zi; ^{dug}KU.ZI; ^{dug}gu₂-zi; ^{dug}ka-a-su; ^{dug}KA.ZI "goblet; bowl"
Akk. *kāsu*

Kuzen = Kizil(Az) = Gold

کلمه سومری "کوزن" به معنی "طلا" و "کزل" ترکی است.

kuzen

kuzen [GOLD?] wr. ku₆-ze-en "gold?" Akk. ?

کلمه سومری "کوگسیگ" به معنی "طلا" و "کنزل" ترکی است. قابل توجه است که کلمه سومری "گوگ" به معنی براق را اقیلا در ساخت کلمه معادل "نقره" سومری دیدیم که با "گوموش-گوگموش" همراه شده بود. و بدین سان چه "کئزnel" = طلا" و "گوگموش=نقره" در ترکی عملا از کلمه "گوگ=براق و روشن" گرفته شده اند که پایه کلمه "گوگ" = آسمان=براق و نورانی" را هم در ترکی تشکیل میدهد.

kugsig

kugsig [GOLD] wr. kug-sig₁₇ "gold" Akk. *hurāšu*

بنده = فرزند

کلمه سومری "بنده" به معنی "فرزنده-کوچک" است و احتمالاً کلمه عربی "بنده" هم از آن است و اصلاً معنی غلام نمیدهد و اگر انسان بنده خدا است را معنی بکنیم معنی اینست: انسان بچه آفریده خدا هست. کلمه سومری "باندا" به آکدی وارد شده و عیناً "باندا" بنده" تلفظ میگردد و بعد بصورت بنده وارد عربی و احتمالاً آرامی گشته است و باید بدین صورت هم وارد پهلوی شده باشد چون پهلوی بصورت زیادی آمیخته با آرامی است بخصوص بعد از اینکه ساسانیان در بین النحرین ساکن میگردند عملا در پایتخت آنها زیان آرامی در دهان مردم رایج میگردد و تاریخ و اساطیر بین النحرین به عنوان اساطیر دینی وارد دین دولتی زرتشتی میگردد و از اینجاست که بیشتر اساطیر سومری را در اوستا و حتی بعدا در شاهنامه تحت عنوان اساطیر ایرانی می باییم. در این گذر است که نوروز و اسطوره سومری "دومزید" که پایه نوروز بود بصورت داستان جمشید وارد میگردد. این البته یکی از این راههای تحکیم این اسطوره بود چون اسطوره نوروز و خدایی همچون "آتور" و "دومزید" جزو خدایان قدیم و شمالی محسوب میگرددند و سومری ها قبل از مهاجرت از آذربایجان به بین النحرین به این دین ایمان داشتند و یکنوع تداوم دینی و فرهنگی در بین آنهایی که در آذربایجان ماندند با آنهایی که به بین النحرین رفتند مشاهده میشود، بطوری که بیرونی خاستگاه جمشید را آذربایجان و خاستگاه زرتشت را بین آذربایجان-موصول-حران و بغداد میداند و آنهم به تداوم و پیوند دینی و فرهنگی در اعصار قدیم بین این مناطق اشاره میکند. در پایین باز کلمه سومری "بنده" را مشاهده بفرمائید:

banda [CHILD] wr. ^{lu}₂banda₃^{da} "child"

banda [JUNIOR] wr. banda₃^{da} "(to be) junior; small; (to be) wild, fierce" Akk. *ekdu; sehru*

**آذربایجان ، آذر و لغتهاي مربوطه در لغتنامه غير حذفي و تاريخي "برهان قاطع" مقاييسه
آن با تفسير حذفي بر آن**

آتش: آتش را باید کلمه ایی از ریشه التصافی و همربیشه با "آد- آت - آتوُار" سومری دانست که بعد از سالها با تلفظهای مختلف هنوز در فارسی بکار میرود . "آتش" را باید جزو نزدیکترین تلفظها با " آت- آد" ترکی-سومری دانست که عیناً در ترکی موجود است.

sun

ud [SUN] wr. ud "day; heat; a fever; summer; sun" Akk. *immu*; *ummedu*; *umšu*; *šamšu*; *īmu*

urun [EXALTED] wr. urun_x(EN); u₁₈-ru; uru; uru₁₅ "(to be) exalted; (to be) strong"
Akk. *dannu*; *šapsu*; *šīru*

در اینجا "آد" به معنی "آفتاب" و "گرما" و "تابستان" و "روز" و همچنین "تب" دیده میشود کلمه "آد- آت" دیگر بیشتر از "آفتاب" به معنی "آتش" بکار میرود و "آفتاب" بصورت "گون" خوانده میشود که خود با سومری همربیشه است و قبل از آن اشاره شده است. کلمه سومری "لرون" بصورت "اور" و به معنی "قدرتمند و بزرگ و..." وقتی نام آفتاب میاید به عنوان صفت "التصافی" به آن افزوده میشود تا شاید احترام خدای "آفتاب" نگه داشته شود. (مثل بیشتر ادیان فعلی) و عین این نوع در سومری هم هست "آتوُارُو" در سومری درست مثل اینست.

در مورد "آتش" لغتنامه "برهان قاطع" مینویسد: آتش - بکسر ثالث (۵) و سکون شین نقطه دار (۶) معروفست و بعربی نار خوانند - به معنی نور و رواج و رونق - و غضب - و سبک روحی - و قدر و مرتبه - و گرانی نرخ هم گفته اند - و کنایه از شیطان است ۱ - و کنایه از مردم شجاع و دلیر باشد - و شخص عاشق - و گرمی و حدت عشق را نیز گویند - و اهل صنعت و (۱) کیمیا گوگرد احمر را آتش خوانند - و قوت هاضمه و اشتها را گویند.

و محمد معین با ذهنیت حذفی خود این توضیحات را به مطالب "برهان قاطع" اضافه میکند: ۸- اوستا atar و atarsh ، پهلوی atarsh ، atur "نیبرگ I : ۲۵ و ۳۴" و مناس "مناس ۲۶۸" ، در پارسی آذر ، آدر ، آتش ، آدیش ، نش ، آتیش (عامیانه) از همین ریشه است. "مزدیستا ۱۷۷" ، در گیلکی atash ، فریزندی و برندی ، و نظری atash ، atash ، atesh ، سنگسری atash ، سرخه atash ، سرخه atashuk ، اشکاشکمی و وختی atashuk ، (برق) "گریرسن ۲۸۴" ص. ۱۷۶ و ۱۸۰ " ، شهمیرزادی atashuk ، atash ، شهادتی atash ، رک : آذر.

تذکر : معنی آتش در "برهان قاطع" به معنی نور هم آمده که اینهم با معنی "سومری" آن همخوانی دارد. ولی در توضیحات محمد معین هیچ از معانی نام نمیربد فقط از تلفظ آن در "اوستا" و "پهلوی" حرف میزند و بعد آنها را در بصورت مغثوش با تلفظهای روستاها و شهرهای مختلف بکار میگیرد. محمد معین حتی به بودن کلمه آتش در ترکی هم نمیردازد و به علت بی اطلاعی نمیتواند به جستجوی ریشه لغت با مقایسه با لغات سومری و ایلامی و آکدی بابلی و آرامی بپردازد. مقایسه بکنید با سعی تبریزی در "برهان قاطع" برای مقایسه معنی عربی "نار" و معانی مختلف کلمه با توضیحات سبک "حذفی" محمد معین برای همان متن!

آدیش : در "برهان قاطع" زبانشناس و لغت شناس دانشمند التبریزی درباره "آدیش" توضیح میدهد که چطور یک لغت تلفظهای مختلفی داشته باشد چون حروف مختلف به همیگر تبدیل میگرند. در توضیحی که محمد معین مینویسد هیچ حرفی به عنوان زبانشناس ندارد که بگوید و به دو کلمه قناعت میکند و آنهم طبق معمول رجوع به پهلوی است.

برهان قاطع : آدیش ۱- بکسر ثالث و سکون تحتانی و شین نقطه دار ، آتش را گویند : بباید دانست که چون اکثر حروف فارسی بیکدیگر تبدیل میباشند بنا بر آن تای آتش را بدل ابجد بدل کرده آتش گفته اند و اینکه بفتح تای قرشت اشتهر دارد غلط مشهور است چه این لغت در همه فرهنگها بکسر تای قرشت آمده است و با دانش قافیه شده است و چون بکسر تا موضوع است بنابراین بعد از دال یا حطی در آورده اند تا دلالت بر کسره ماقبل کند و آدیش خوانده شود ، و بعضی بکسر ذال نقطه دار آورده اند و این نیز غلط است چه اگر دال اصلی میباید بنا بر

قاعدة كلية ايشان كه هر دال كه ماقبل آن الف و يا واوساكن باشد ذال معجم است درست بود و چون اين دال اصلی نیست بلکه بدل از تای قرشت است پس ذال نقطه دار نباشد.

توضیح محمد معین : ۱- رک : آتش "مزدینا" ۱۷۷

تذکر : کلمه "آد" سومری در همان زبان بصورت "أتو" هم دیده میشود یعنی تبدیل حرف "د" به "ت" و بر عکس در همان دوران ۵۰۰۰ سال قبل هم دیده میشود که در ترکی فعلی هم همانطور در "اوْت" و "اوُد" دیده میشود که بکار میرود. دیدن عین این کلمه التصافی در فارسی بصورت "آتش" و "آدش" و "آدیش" همراه شده گی این کلمات را با ترکی و سومری این لغت را تانید میکند که از زمانهای دور در این زبان بوده بنا به ماهیت نیمه التصافی که من در زبانهای ایرانیک میبینم.

آذر : کلمه سومری "آد" و "آتو" و کلمه مرتبط با آن "آرون" بصورت با هم در کلمه سومری "أتوُر" دیده میشود و کلمات "آدر" ، "آذر" ، "آتور" ... هم همراه شده با سومری آن است. البته "آتو" و "آتوُار" در سومری نام خدای آفتاب هم هست که در برهان قاطع بصورت "آذر خدای آفتاب" دیده میشود.

sun

ud [SUN] wr. ud "day; heat; a fever; summer; sun" Akk. *immu; ummedu; umšu; šamšu; ūmu*
urun [EXALTED] wr. urun_x(EN); u₁₈-ru; uru; uru₁₅ "(to be) exalted; (to be) strong"
Akk. *dannu; šapsu; šīru*

"برهان قاطع" : آذر ۵ – اگرچه این لغت بطريق مفرد و مرکب بنابر مشهور بفتح ذال نقطه دار است لیکن صاحب فرهنگ جهانگیری بضم ذال نقطه دار تصحیح کرده و شرحی بسیار طولانی بر آن نوشته است مجملاً به معنی آتش است که بعربی نار خوانند . و نام فرشته ای نیز هست که موکل آفتاب است و امور و مصالحی که در روز آذر و ماه آذر واقع شود باو تعلق دارد ۶ – و نام ماه نهم بود از سال های شمسی ، و آن بودن آفتاب است در برج قوس – و نام روز نهم باشد از هر ماه شمسی و بموجب رسمی که میان فارسیان مقرر است که چون نام روز با نام ماه موافق آید آنروز را عید گیرند و جشن سازند ، در این روز از این ماه عید کنند و آتش خانه را بپویند و مزین گردانند ، و در این روز نیک است ناخن چیدن و موی سترن ، و پاشن خانه رفتن ۱ – و کنایه از عشق هم هست.

"محمد معین" : ۵- اوستا atare,athr,atr; atar"بارتولمه"؛ پهلوی atur" نیرگ ۲۵ ، ۲۸۱ . رک : آتش ."

۶- آذر فرشته نگهبان آتش یکی از بزرگترین ایزدانست – آریانیان (هندوان و ایرانیان) بیش از دیگر اقوام بعنصر آتش اهمیت میدادند . ایزد آذر نزد هندوان آنکی Agni خوانده شده در "ودا" از خدایان بزرگ بشمار رفته است. در "اوستا" قطعة " آتش نیایش" در ستایش این ایزد است . در یسنا ۳۶ بند اول آذر وسیله تقرب آفریدگان باقفریدگار محسوب شده . نگهبانی نهمین ماه و نهمین روز هر ماه با اوست . "روز شماری ۲۶-۲۷".

۷- تذکر: در "برهان قاطع" نویسنده آن زبانشناس بزرگ "ابریزی" راجع " آذر= فرشته آفتاب" حرف میزند که آنهم با ریشه سومری این کلمه یعنی " آتو - آتوُار = خدای آفتاب" همخانی دارد لازم به ذکر است که کلمه " آتو" و "آتوُار" به معنی "خدای آفتاب" در گل نوشته های ۵۰۰۰ سال قبل سومری نوشته شده که دعائمه های آن را در سومری و ترجمه آن را بعدا خواهم نوشت. خدای آفتاب "آتو" در بین آذربایجان و حرران پرستش میشد و حتی بعدا که در حرران سامی ها حاکم شدند این "آتو" به خدای آفتاب "شامشی" یا همان "شمس" عربی تبدیل شد و بعدا همین دین آرام به تک خدایی رسید و نتیجه تکاملی همچنان در سنت باقی ماند. "آتور" سومری بعدا در زرتشتی که برگرفته از این دین آذربایجانی بود به "آهور" تبدیل شد. بعلت اینکه دینی که "آتو" خدای آفتاب را مپرستید و علاوه

بر آذربایجان، تا حران هم مورد پرستش بود، یواش یواش به تک خدایی رسید و یکی از مراکز پرستش آن در شمال "آران پودان - بین النحرین سومری" در شهر حران بود و این شهری بود که حضرت ابراهیم از زادگاهش شهر سومری از به حران مهاجرت کرده بود لذا در ادبیات اسلامی حضرت ابراهیم و زرتشت را در ارتباط کفر به تک خدایی یکی دانسته اند(سومرولوچ چیغ زادگاه حضرت ابراهیم را همان شهر حران میداند که قسمت شمالی آران پودان "بین النحرین" باشد و اینهم در واقع ادیان ابراهیمی را تکامل یافته ادیان بین النحرینی بودن به ما تلقین میکند و در این راستا من احتمال دو گانه ایی برای زرتشت و ریشه نامش میدهم که یکی از آنها یکی بودن زرتشت با زیوسودرا است که در سومری یک پادشاه است که بعد از توفان "نوح" اولین انسانی است که جاودان میگردد و ... راجع به زرتشت کمی پایین تر توضیح خواهم داد ... به هر حال در رابطه با "آتو - آتو ارو" و معادل آن "آهور" ما هیچگونه ریشه یابی جدی در لغت شناسی حذفی و نماینده آن محمد معین نمیبینیم و در توضیحات "محمد معین" که در حاشیه "برهان قاطع" بر لغت "آذر" نوشته هیچ اثری از ریشه یابی دیده نمیشود. بر عکس حذفی ها، تبریزی در "برهان قاطع" بدین صورت نوشته است: " و نام فرشته ای نیز هست که موکل آفتاب است و امور و مصالحی که در روز آذر و ماه آذر واقع شود باو تعلق دارد" معین مثل اینکه مسئله را نفهمیده باشد بجای "خدای آفتاب" از "خدای آتش" که گویا "مخصوص آریاییان" است حرف میزنند در حالیکه تقریباً "خدای آفتاب و آسمان" تقریباً در بین اکثر ملتها پرستش شده است و "آتش" فقط به عنوان سمبولی از "آفتاب و روشناهی" بوده است و حتی در زرتشتی ساسانی . به هر حال ببینیم معین چه نوشته: " آذر فرشته نکهبان آتش یکی از بزرگترین ایزدانست - آریانیان (هندوان و ایرانیان) بیش از دیگر اقوام بعنصر آتش اهمیت میدانند ". و در حالیکه نوشته های ۵۰۰ سال قبل پر از اشاره به خدای آفتاب "آتو - آتو ار" است بعثت بی اطلاعی معین از این خدای سومری و ترجمه آکدی آن "شاماش" (شمس) هیچ اشاره ایی به وجود آنها نمیشود . نه تنها معین در این مورد بی اطلاع است حتی او و همکرانشان قادر به تشخیص همراهش بودن "آهور" و "آتور" و "آذر" و "آتو ار" نیستند ولی "آذر" و "آکتی" هندی را یکی میدانند.

آذرآباد: آذرباد را در سومری "آتو ار=آذر" و "باد = محافظت ، قلعه شهر" و با این معانی سومری دو معنی برایش میتوان قائل شد: ۱- محافظت شده از طرف "آتو ار" (خدای آفتاب) که میتواند نام شخص هم بشود "آتورپاد" یا "تاروردی ترکی". ۲- معنی دوم "قلعه شهر آتور" یا "شهر محافظت شده از طرف آتور" و کلا هر دو میتوانند صفتی برای این شهر باشند چون نام تبریز بصورت "تارماکیسا" هم قبل تر کشیده شده است. که در اینجا "تار" میتواند در ارتباط با "آتور" هم باشد که در نام "آتورپادگان" هم دیده میشود.

"برهان قاطع": نام آتشکده تبریز است و معنی ترکیبی آن معموره آتش باشد چه آذر آتش است و آباد معموره را گویند - نام شهر تبریز هم هست ۲.

توضیحات محمد معین : ۲ - اشتباه است چه آذر بایگان (و تصحیفات آن) مأخوذه از "آتروپات" نام سردار و خشترپان (شهربان) آذربایجان است (رک: آذربایگان) و بدیهی است آتشکده هایی که در آن حوزه بود بدین نام تخصیص نداشته است بلکه من باب تسمیه حال باسم محل بدان موسوم شده "مزدیسنا ۲۳۸".

تذکر : در اینجا مبینیم باز معین به نام قدیمی تبریز یعنی "تارماکیسا" اشاره ایی نمیکند (بنا بر اصل حذف) بعد شروع میکند رجوع به نوشته یونانی که نام آذربایجان از نام یک سردار به اسم "آتورپات" گرفته شده باشد. در حالیکه مطابق توضیحی که بالا در مورد معنی سومری دادم "آتور باد" هم نام شخص میتواند باشد و هم نام محل و معبد و سرزمین تحت محافظت "آتور" (خدای آفتاب) و نه نام "شهربان" و "فرماندار" که لغت شناسی حذفی بدان رسیده است.

آذرآبادگان: چنانچه بعدا در ریشه یابی "آتورپادگان" توضیح خواهم داد مطابق سومری "آتور= خدای آفتاب پرقدرت" و "باد = محافظت کردن" و "گانا = وطن و سرزمین مادری". در این صورت "آذرآبادگان" دو معنی پیدا میکند :

- ۱- وطن خدای آفتاب پرقدرت و محافظ (اشاره به اصلت "آتور-آهور" و "زرتشت" از آذربایجان).
 ۲- سرزمین تحت محافظت آتورپرقدرت (خدای آفتاب و روشنایی پر قدرت)

"برهان قاطع": آذربادگان: با کاف فارسی بالف کشیده و بنون زده ، نام شهر تبریز ^۳ - و نام آتشکده تبریز است ^۴ . گویند چون در تبریز آتشکده بسیار بوده است بنا براین بدین نام موسوم شده است.

توضیح محمد معین بر برهان قاطع : ۳- نام تبریز نیست ، بلکه نام ناحیتی است وسیع که تبریز کرسی آنست. (رک : بیکماه در آذربادگان ببودند شاهان و آزادگان . فردوسی آذربایجان)

۴-اشتباه است . رک : آذرباد

۱- تذکر : چنانچه مشاهده میفرمائید لغتی نیست که "معین" با "برهان قاطع" بر روی آن توافق داشته باشد و با زیر نویسهای غالباً اشتباهاش در آن اعمال سلیقه نکند. کلا اگر "محمد معین" و دوستان "حذفی"شان مطالب "برهان قاطع" را اینقدر غلط میدانستند چرا سعی در انتشارش کردند و اگر کردند چرا "خیانت در امانت" کرده و تعدادی از لغات را مثل لغت "کیومرت" که تبریزی اصالت آنرا ترکی نوشته بود حذف کرده و یا با حاشیه نویسی های ضد "برهان قاطع" علاوه بر دعوای لفظی و مشاجره با معانی لغوی آن میپردازند. این روش "حذفی" تنها شامل حال "برهان قاطع" نمیشود بلکه تمام آثار گذشته ایران که همگی غیر حذفی هستند مواجه با تصحیحهای انتشاراتی اساتید حذفی ۱۰۰ سال اخیر هستند. ما در اینجا مواجه با یک خرابکاری عظیم در کل آثار گذشته‌گان هستیم تا بتوان از آن برداشتی "حذفی نمود" به هر حال ما باز در کنار تلاش تبریزی برای ریشه یابی لغتها شاهد "مشاجره و اعتراضات" محمد معین خواهیم بود. اکثر آثار گذشته‌گان که بدست اساتید "حذفی" تصحیح شده علاوه‌انقدر با حذف و اضافه شدنها و اعمال سلیقه‌ها مواجه گشته که بصورت غیرقابل شناختی درآمده و علاوه‌تاکیف "حذفیون" محسوب میگردد نه بزرگان گذشته.

آذرباد: لغت "آذرباد" را من معادل "آتوارباد" سومری میگیرم که معنی "محافظت شده از طرف خدای آفتاب پر قدرت آتوار" را میدهد. و چنانچه گفته شد هم برای افراد و یا محل و سرزمین میتواند بکار رود.

"برهان قاطع" : آذرباد – با بای ابجد بالف کشیده و بدال زده ، نام یکی از موبدان و دانشمندان بوده است ^{۱۰} .

توضیح محمد معین بر "برهان قاطع": ۱۰ - اوستا Aterepata (معنی پاینده و نگهبان آتش) نام یکی از پاکدینان ایران باستان "فوردین پشت بند ۱۰۲" . پهلوی Aturpat (و بهیات های دیگر). آتروپات مارسپندان (آذرباد مهرسپندان) یکی از موبدان عصر ساسانی است که او را مدون اوستا و کسی دانسته اند که تن به " ور (آزمایش ریختن روی گذاخته بر بدن وی)" داد رک : مزدیسنا ۱۰۶-۱۰۲ .

تذکر: در توضیح مغشوش معین که درون پارانتر است معنی "آذرباد - آتورباد" را معادل "معنی پاینده و نگهبان آتش" در نظر میگیرد در حالیکه در لغت قبلی راجع به آذرباد لغت "آتروپات" را که "همان آذرباد" باشد معادل "مأخذ از آتروپات" نام سردار و خشثپان (شهربان) آذربایجان است " یعنی شهربان در نظر گرفته بود و کلا ریشه یابی معین در یک آشتفتگی بسر میبرد.

در توضیحی که قبلاً بر این لغت نوشته ام مطابق معنی سومری آن " محافظت شده از طرف خدای آفتاب پرقدرت (آتور)" است و معنی "معنی پاینده و نگهبان آتش" یا "آتشبان" زیاد با دین "آتوری" جور در نمی آید چون قرار است "خدای آفتاب پرقدرت" محافظت من معرفی گردد نه من محافظ آن ! و حتی اگر موبدان هم گفته شود باید معنی که قبلاً اشاره شد را بددهد که موبد خود را تحت محافظت خدای آفتاب پرقدرت معرفی کند و مورد احترام و اطاعت دینی قرارگیرد و آتشبان بودن یک درجهٔ پایینتری باید محسوب گردد و احتمالاً یک معنی متاخر باید محسوب گردد (البته اگر همچنین لفظی در این معنی برای طبقهٔ بخصوص روحانیون وجود داشته باشد).

آذر بادگان:

"برهان ناطق": آذرآبادگان – با کاف فارسی بالف کشیده و بنون زده، نام آتشکده ای بوده که در تبریز بنا کرده بودند^۱ و معنی ترکیبی آن نگهدارنده و حافظ و خازن آتش بود چه آذر بمعنی آتش و بادگان بمعنی نگهدارنده و خزانه دار و حفظ کننده^۲ باشد. و معنی مجازی آن آتشخانه است و بعربی بیت النار خوانند – و نام شهر تبریز^۳ نیز هست^۴.

محمد معین : ۱ - رک : آذرآبادگان و آذرآباد. ۲ - چنانچه گفته شد "آذرآباد" معنی نگهبان آتش است و "گان" پساوند نسبت است . ۳ - نام ایالتی است که تبریز کرسی آنست . ۴ - اغوز "کسری" مقالات ج ۱ ص ۱۱۹)

*- آذربان – اوستا aturpan ، پهلوی athravan ، نگهبان آتش "مزدیستا" ۱۷۷ و ۴۰۶ ، "یشت ۱" ۱۵۷ .

تذکر مطابق ریشه یابی مبنی بر سومری آتور - باد گان است و مطابق گفته های قبلی معنی میگردد. آتور باد در سومری معنی نگهبان آتش را نمیدهد و آتور معنی "خدای آفتاب توانا" را میدهد. به نظرم باید در فارسی بروی کلمه "آد = آتش" بیشتر تاکید گردد (آد در ترکی معنی آتش میدهد) تاریشہ مشترکی بین "آذر" ، "آلتور" ، "آدیش" و "آتش" بیابند. تکیه بر روی این کلمه ریشه ایی، بهتر مشکلات زبانی و ریشه یابی لغات را حل میکند. عدم تشخیص هم ریشه و هم معنی بودن "باد" و "آباد" هم میتواند نتیجه بی اطلاعی از زبانهای باستانی باشد یعنی در این صورت لااقل "آذرآباد" با "آذرآباد" نزدیک فرض میکردن و "آذرآباد" را لا اقل میتوانستند یک "معبد آثوری" یا "معبد خدای آفتاب" فرض کنند ولی میبینیم باز هم معین در اینجا نام "آتشکده" بودن را رد میکند و با اصرار بروی "نگهبان آتش" اصرار میورزد.

آذربایگان: در مقابل معنی که تبریزی در "برهان قاطع" در مقابل لغت "آذربایگان" نوشته است و آنرا یک کلمه "آغوری" دانست و این مطابق متند "غیر حذفی و طبیعی" قدیم بوده است و این باعث یک عکس العمل شدید محمد معین و "ذهنیت حذفی" حاکم بر او شده است بطوریکه در زیر نویس بلند و بالای خود بر این لغت از همفکران "حذفی" خود مثل کسری نوشته هایی اورده و بعد از مساحت آذربایجان و غیره غالبا نادرست نوشته که علاوه برای زیر نویسی یک لغت نامه تاریخی کاملا بیربط است ... لذا من در قسمت "تذکر" سعی خواهم کرد اولا بروی حاشیه نویسی محمد معین بر این لغت کمی تأمل بکنم که دیدن حتی یک لغت خارج از "ذهنیت حذفی" خود را تحمل نمیکند و سپس به دیدگاه لغوی "برهان" بپردازم. مطابق ذهنیت "برهان قاطع" و اکثر لغت نویسان قدیم این بسیار "طبیعی" است که نام مناطق ترک معنی "ترکی" هم بدهد و یا لغات عربی هم در زبانهای باستانی مثل ایلام و سومر و ارارتو، در دوران "برهان قاطع" و نویسنده آن "تبریزی" گفت با اینکه زبانها و تمدنهای باستانی مثل ایلام و سومر و ارارتو برای پذیرش و استفاده از یافته ها است تا دوران حذفی هنوز کشف نشده اند، ولی ذهنیت او و دوران او بسیار بازتر برای حذفی کسری نویسندۀ آن "تبریزی" هایی مثل "معین" و "عمید" و "دهخدا" و " محمود افشار" و "قزوینی" و "فروغی" و یا افرادی مثل کسری که نمونه بارز "تفکر حذفی" بود و مراسم "كتاب سوزانی هفتگی" داشت و بغير از فردوسی تقریبا همه آثار فارسی را به علت "حذفی نبودن" میسوزاند. به هر حال "حذفی های دیگر" هم مراسم کتابسوزانی حذفی کسری را با روش خود ادامه دادند و آنهم با اسم "تصحیح در چاپ" و "حاشیه نویسی های مداخله جویانه" و حتی "حذف کلی لغات و مطالب" درست مثل حذف لغت "کیومرث" از "برهان قاطع" فقط با خاطر اینکه "تبریزی" انرا "بلغت ترک" نوشته بود. مگر کتاب هایی که در قدیم بفارسی نوشته شده است اینهم بدست اساتید قدیم چه احتیاج به تصحیح دارند تا به آن بهانه بصورت "حذف و یاتحریف" بدست اساتید جدید به چاپ رسد.

"برهان ناطق": آذربایگان – با یای حطی ، بر وزن و معنی آذربادگان است که آتشکده تبریز – و نام شهر تبریز باشد^۵ – و نام ولایتی هم هست که تبریز شهر آنولایت است . گویند وقتیکه آغور ۵ آنولایت گرفت صحراء و مرغزار او جان که یکی از محل ولایت آذربایجانست اورا خوش آمد و فرمود و فرمود که هر یک از مردم او یک دامن خاک بیاورند و آنجا بریزند ، و خود بنفس خود یک دامن خاک آورد و بریخت . تمامت لشکر و مردم هریک دامنی خاک بیاورند و بریختند ؛ پشته عظیمی بهم رسید نام آن پشته را آذربایگان کرد چه آذر بلغت ترکی بمعنی بلند است و بایگان بمعنی بزرگان و محشمان ؛ و آنجارا با ان مشهور گردانید^۶ و مغرب آن آذربایجانست^۷ .

محمد معین : ۴ - اغوز " کسروی " مقالات ج ۱ ص ۱۱۹) ۵ - آذربایجان و آذربایجان و آذربادگان ، هرسه شکل در کتابهای فارسی معروف است . فردوسی آذربادگان هم آورده :

بیک ماه در آذربادگان ببودند شاهان و آزادگان

عرب "آذربیجان" و "اذربیجان" گوید . در کتابهای ارمنی "آذربایاقان" و "آذرباداقان" هردو آمده . در کتابهای پهلوی " آتورپاتکان " Aturpatakan است . بقول استراابو Strabo جغرافی نویس یونانی، چون اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت ، سرداری بنام "آتورپات" (آزرباد) رک : همین کلمه (در آذربایگان برخاست و نگذاشت آن سرزمین که بخشی از ماد و بنام " ماد کوچک " معروف بود ، بدست یونانیان افتاد ، از آن پس سرزمین مذبور بنام او "آتورپاتکان" خوانده شد. مردم آتورپات را بپادشاهی برگزیدند و او سرزمین خود را مستقل ساخت . استراابو که کتاب خود را در زمان پادشاهی اشکانیان (نزدیک بتاریخ ولادت مسیح) تالیف کرده گوید : و هنوز جانشینان آتورپات هستند و استقلال دارند ، و گاهی نیز با پادشاهان ارمنستان و با اشکانیان و با حکمرانان سوریه خویشی کرده اند . " علت هایی که مولفان دوره مغول (از رشید الدین وزیر و دیگران) برای پیدایش این نام ذکر کرده و بهانه بدست نویسندهان ترک داده ، جز یک رشته افسانه های بی سر و بین نمیباشد (رک : متن برهان) و همچنین معنی که فرهنگ نویسان ایران برای کلمه مذبور پنداشته و علت پیدایش آنرا بودن آتشکده ها در آذربایگان نوشته اند معنی درستی نیست . اما آتور پاتکان مرکب است از سه کلمه : ۱ - آتور یا آذر ۲ - پات یا پای (پد) ۳ - کان یا گان . آتور و آذر بمعنی آتش است و پات از مصدر پاییدن بمعنی نگهبانی کردن و کان پسوند مکان است . پس معنی کلمه یعنی سرزمین یا شهر آذرباد . "کسروی . مقالات ج ۱ ص ۱۱۷ ۱۲۲- " و رجوع به "مارکورت . شهرستانها ص ۲۰۵ و ۲۰۷ " و شهرستانهای ایران ترجمه ص . هدایت در مجله مهر سال ۷ ص ۱۷۳ شود.

۲ - آذربایجان بخشی از ماد قدیم است که از شمالیه اران و از جنوب غربی به آثور و از مغرب بارمنستان و از مشرق بدو ایالت مغان و گیلان محدود میشده ، ولی ایالت آذربایجان کنونی محدود است از شمال برود ارس و از مغرب بارمنستان و کردستان ترکیه و از جنوب بکردستان و خمسه و از مشرق بکوههای طالش و مغان . مساحت آن ۱۰۴۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن قریب ۲۰۰۰۰۰ است . "جغرافیای سیاسی . کیهان ۱۵۰ ببعد" . در تشکیلات کنونی آذربایجان بدو قسمت شرقی ، کرسی آن تبریز و غربی ، کرسی آن رضانیه (ارمیه) تقسیم شده است . برای اطلاع از اوضاع فلاحتی و اقتصادی ، رک: فرهنگ روستائی ۱۳ بعد

تذکر ۱ : او لا آذربایجان همیشه در تاریخ بنام آذربایجان و همچنین آتورپاتکان خوانده نشده است یعنی در قسمت زیر نویس شماره ۲ - معین که مرز آذربایجان را از جنوب غربی با آثور (آسور) خوانده باید گفت که در آن موقع یعنی دوران قدرت آشوریان و بابل "آذربایجان" نه با نام امروزی ونه با نام آتورپاتکان خوانده نمیشده است و در کتبه های اثوروی هم با این نام نوشته نشده است و همچنین باز در موقعی که آثور یا آسور که تا قبل از انقراظشان بدست کوروش وجود داشت هیچ همسایه ایی قدرتمند بنام دولت قدرتمند ارمنستان در غرب آذربایجان فعلی وجود نداشت تا همسایه شمالی آشوریان هم محسوب گردند شاید بجا آن ارارت مینوشند بیشتر به دوران آشوریان نزدیک بود چون در آنجا در واقع "ارارت" بود که در عین حال بر قسمتی از آذربایجان هم حاکم بودند . ولی راجع به ارمنه همینقدر کافی است که به عنوان حکومت مستقل در طول تاریخ فقط در حدود کمی بیشتر از ۱۵۰- ۱۰۰ سال آنهم در جغرافیایی بسیار محدود بوده اند و بقیه بیشتر تحت الحمایه بوده اند و یا تاریخ صومه ها و دیرهای ارمنی است که بعدا حتی تاریخ صومعه ها و دیرهای آلبانها آذربایجانی را هم سعی میکنند به عنوان تاریخ ارمنه بنویسند و کلا ارمنیها دارای انچنان قدرتی نبودند که بتوان آنرا با آشوریان و یا ارارتوریان قابل مقایسه دانست . و در حالت کلی این عبارت نوشته شده در حاشیه برهان قاطع از نظر تاریخی در بی اطلاعی و بی اعتباری بوده و بسیار مغشوش است : "آذربایجان بخشی از ماد قدیم است که از شمالیه اران و از جنوب غربی به آثور و از مغرب بارمنستان و از مشرق بدو ایالت مغان و گیلان محدود میشده ." این نوشته آنقدر مغشوش و دور از منطق است که ما نوشته ایی بنویسیم که در آن سلجوقیان را با سلسله پهلوی همسایه و هم عصر بدانم و هیتلر را به جنگ فرعون مصر بفرستیم !!! در عبارت بالا ما با زمان تاریخی نا معلوم و بسیار مغشوشی رویرو هستیم که ایران دارای یک سیستم ایالتی است که دو ایالت به اسم ایالات مغان و گیلان است و انهم با آذربایجان همسایه هستند و که آذربایجان باز از شمال با ایالت دیگری به اسم اران و از جنوب غربی با آثور و ارمنستان همسایه هست . آیا معین مطمئن است که در دوران ماد این چنین ایالتی با چنین نامهایی وجود داشته !!! راجع به نامهای "اران" و "مغان" که بعدا به آنها خواهم پرداخت مناطق هموار و دشت دو طرف رود ارس را مغان میگویند و مناطق هموار و دشت بین

دو رود ارس و کور و کل مناطق هموار اطراف را "اران" میگویند و در سومری و زبانهای التصاقی(ترکی) معنی "دشت وسط" میدهد و "مغان" معنی "دشت بزرگ". در واقع "مغان" به یک "قسمت جنوبی اران" گفته میشود و کلا در وسط آذربایجان واقع شده است و نوشته های حذفی معین و تفکر حذفی او بر جغرافیا نیز بدور از عقل و منطق است. و باز در آنجا اشاره به کوه های "مغان" کرده است که باز بی معنی است شاید منظورش "گرمی" باشد.

معین باز هم موقع نام بردن از محدوده آذربایجان از منبعی استفاده میکند که همفر کاو و بسیار حذفی است. این منبع برای اینکه از ترکیه و عراق نام نبردن اینها را حذف کرده و بجای آن از "ارمنستان" و "کردستان ترکیه" استفاده میکند: "از شمال برود ارس و از مغرب بارمنستان و کردستان ترکیه و...". قابل توجه است که در اینجا جغرافیای واحدی را که شرق ترکیه باشد با دو نام "ارمنستان" و "کردستان ترکیه" نامیده و کلا اختشاش ذهنی "حذفیون" را نشان داده است. چون در واقع آنقسمت از ترکیه الان مخلوطی از "آذربایجانی" و "کرد" است و در گذشته "ارامنه" بصورت اقلیتی در بین آنها زندگی میکردند ولی بعدا با فتح قفقاز بوسیله روسیه تعداد زیادی از ارامنه به آذربایجان تحت اشغال روسیه و ایران مهاجرت کردند که در طول تاریخ به هیچ وجه ارمنستان محسوب نمی شده است. ارامنه مهاجر به آذربایجان تحت اشغال تزار اکثرا به سربازان قهار تزار تبدیل شدند که روسها برای تمییز سازی قومی و کشتار مسلمانان استفاده میکردند، همان مسلمانانی که در روسیه همگی خلع سلاح شده و هرگونه آموزش نظامی برای آنها ممنوع اعلام شده بود. در موقع جنگ جهانی اول روسها با مسلح کردن ۲۰۰۰۰ ارمنی و فرانسه با مسلح نمودن ۶۰۰۰۰ ارمنی و انگلیس هم به نوبه خود با ارامنه مسلح خود اقدام به کشتار دستجمعی اهالی آذربایجانی شرق ترکیه و همچنین مسلمانان آن نواحی نمودند که در طی آن ۷۶۰۰۰۰ زن و بچه و پیر بدست این ارامنه به قتل رسید در ضمن این کشتار آذربایهای بی اسلحه و خلع سلاح شده بدست ارامنه در آذربایجان تحت اشغال روسیه از سال ۱۹۰۵ ادامه داشت و تا جنگ جهانی دوم هم به بهانه های مختلف ادامه پیدا کرد که تعداد افراد کشته شده تا آن زمان را ۲۴۰۰۰۰ نفر حدس میزنند. ارامنه در طی کشتارهای دوران جنگ جهانی اول آذربایجان ایران را هم بی بهره نگذاشتند و تعداد افراد کشته شده بدست ارامنه در آذربایجان غربی را ۴۰۰۰۰۰ نفر برآورد میکنند (که کسری که دوستدار ارامنه بود این رقم را به ۱۵۰۰۰۰ نفر تخفیف داده است) و در این میان کشتارهای آذربایهای و تا حدودی کردها در ترکیه با تشکیل "گردانهای حمیدیه" از عشایر عمدا کرد پایان میابد و ارامنه را به لبنان و جاهای دیگر از این مناطق تبعید میکنند (در این درگیریها با انضمام مرگ طبیعی تعداد تلفات ارامنه ۵۰۰۰۰۰ نفر کشته شدگان ترک در جنگ جهانی اول رقم ۲۵۰۰۰۰ بوده است که با مقایسه ۵۰۰۰۰۰ نفر کشته شدگان ترک در جنگ جهانی اول رقم ۲۵۰۰۰۰ نسبت در بین کشی موردنیمیگردد). و ارامنه با مظلوم نمایی سعی میکنند آنرا یک نسل کشی جلوه دهند ولی چون شواهد تاریخی بر علیهشان است هرگونه بحث تاریخی و متکی بر اسناد را رد میکنند و به کشورهای مختلف برای قدغن نمودن هرگونه بحث تاریخی درباره رد تئوری نسل کشی موردنیمیگردد. در ایران هم از دوره قدیم یک تفکر ارامنی گرا و ارمنی پرست در بین "حذفی" ها حاکم است. بنا بر این در اینجا بهتر است از شرق ترکیه با همین نام ذکر کرد و الا "ارمنستان" و "کردستان" خواندن آن معنی حذف آذربایجانی های وان و آغرس و ایغدیر و قارص و غیره میباشد. همانطور که در کشور لبنان قومهای مختلف ساکن هستند و مثلاً "مارونی" خواندن آن جغرافیا بجای "لبنان" باعث "حذف" سایر گروهای قومی میشود عین همان حساسیت برای این نواحی هم باید رعایت گردد.

تذکر ۲- در توضیحی که محمد حسین بن خلف التبریزی متخلص به برهان در کتاب خود "برهان قاطع" درباره لغت "آذربایگان" نوشته آنرا از ریشه "اغور" هم نوشته که قابل توجه است که تبریزی لغات قدیمی ترکی و التصاقی را اینطور بخواهد فرق گذارد. باید دانست که در زبانهای "اورال التائیک" زبانهای "اقور- اقوریک" زبانهایی هستند که در قسمت غربی اورال و در اروپا واقع هستند و زبان هنقار ها "مجارها" و بنا به تحقیقات زبانشناس هندواروپایست معروف ماریو الینی زبان ماقبل رومی و باستانی تمدن "اتروسک" در ایتالیاهم "اقریک" و نزدیک به هنقار(مجار) قدیم است. در اینجا معین مثل اینکه فرق "اغور" و "آغور- اغور" را نمیداند و با زیر نویس اشتباهش ببروی "اغور" تاکید میکند و خواننده را به آدرس غلطی راهنمایی میکند. در اینجا متن بر هان قاطع را دوباره میبینیم تا مورد تحلیل قرار دهیم.

"آذربایگان- با یای حطی ، بر وزن و معنی آذربادگان است که آتشکده تبریز - و نام شهر تبریز باشد ۵ - و نام ولایتی هم هست که تبریز شهر آنولایت است. گویند وقتیکه آغور ۵ آنولایت گرفت صحراء و مرغزار او جان که یکی از محل ولایت آذربایجانست اورا خوش آمد و فرمود که هر یک از مردم او یک دامن خاک بیاورند و آنچا بربیزند ، و خود بنفس خود یک دامن خاک آورد و بریخت . تمامت لشکر و مردم هریک دامنی خاک بیاورند و بریختند ؛ پشته عظیمی بهم رسید نام آن پشته را آذربایگان کرد چه آذر بلغت ترکی بمعنی بلند است و بایگان بمعنی بزرگان و محشمان ؛ و آنچا را با آن مشهور گردانید ۶ و مغرب آن آذربایجانست ۷ ".

در اینجا تبریزی به ریشه نام آذربایجان به عنوان نام عبادتگاه "آتشکده" و با اشاره به آوردن نفری یک دامن خاک "بیر اتک توپراق" به مراسم ساخت آن در قدیم اشاره میکند . باید اشاره کرد آوردن یک دامن خاک یا یک قطعه سنگ و یا یک آجر بعنوان نذر برای درست کردن محل عبادتگاه بصورت جمعی مراسمی است که از قدیم یعنی از دوران "زیگورات ها" این مراسم هست تا الان که بوسیله ترکهای "توا" در سیری انجام میگیرد و حتی در خلال وقتی مردم از شهر هرو مرکز خلخال به زیارت سینیار(دانیال) میرفتند در منطقه اوچاق قوران اقدام به جمع کردن معمولا ۷ سنگ به سهل آرزو هایشان و نذرشان میکردند و به راه ادامه میدادند و با جمع این سنگها زیگوراتهای کوچکی درست میشد. در "دیوان لغات الترك" آنها را "الا" مینامد و بعنوان "راهنمای راه" میشناسد. ولی در بین ترکهای توا، که الان خدای آسمان را میپرستند در کوهستانها در جاهای مختلف که رهبر دینی "خام" برای عبادت و دعا میروند افرادی که میخواهند دعا و نذر کنند پشت سر او بصورت صفات حرکت کرده و هر کدام در قلب خود یک آرزو و نذری کرده و یک قطعه سنگی را برداشته و بر روی توده ایی سنگی که بشکل "زیگورات" و "هرم" هست میگذارند این توده سنگی زیگورات که با این سنگهای نذری درست شده و همیشه ارتفاعش در حال افروزه شدن است در "تووا" ارتفاع متوسطی دارد و عبادت بصورت گشتن بدورش (مانند طوف) انجام میگیرد و به هیچ وجه ببرویش نمیروند و کلا بعنوان مرکز مقدس استفاده میشود عین یک قبله و همین عادت دینی قدیمی "التصاقی" در کاشان "سیلک" تبدیل به اولین زیگوراتهای ایران میشود که با آجر خشتش ساخته شده است (هر کس با یک دامن خاک) و برای دیدن اینکه ساختن این "زیگوراتها" بعنوان جایگاه عبادت جمعی بوسیله شرکت همگانی بصورت نذر ساخته میشده درست مثل "او لا" ها زیگوراتهای "ترکهای تووا". برای دیدن آن باید زیگورات ایلامی را در نظر گرفت که این افراد مختلف ایلامی درست مثل "توواها" نذر کرده و این آجرها را آنچا گذاشته اند و حتی بعضی از این آجرها برویشان بوسیله این نذر گذاره گان یا نذرشان بر روی آجرها نوشته شده و یا بر رویشان اسم خود را نوشته اند تا نذر اگر قبول شد آدرس ان اشتباہ نشود!!! عبادت در پایین زیگورات و بصورت فضای باز انجام میگیرد و کسی بر روی زیگورات نمیرود و باز زیگورات به عنوان یک مرکز عبارت و از هرجا بسوی آن انجام میگیرد و یک نوع قبله برایشان محسوب میگردد. در سومر هم "زیگوراتها" همین وضع را دارند و هم اونیر نامیده میشوند و هم زیگورات. "اونیر" معنی "تل خاک مقدس" را میدهد و "زیگورات" را چیغ نام کوه نجات میداند که بعد از توفان نوح سومری کشته نجات ببروی آن میتواند پهلو گیرد و زندگی بشری شروع دورباره یابد. ولی در سومری یک معبدی هم به بنام آکور(او-قتر=خانه کوه=معبد کوه) داریم که احتمالا استعاره ایی از زیگورات باشد. راجع به این نوع ساختارها در نزدیکی اردبیل بطرف سرعین و شام اسبی یک تپه باستانی است که راجع به چگونگی ساخته شدن آن داستانهایی مثل داستان نقل شده در "برهان قاطع" نقل میشود "که هر یک از مردم و لشکریان با آوردن مقداری خاک آن تپه را ساخته اند" البته عده ایی آنرا در زمان مغول میگویند و عدهایی دیگر در زمان نادرشاه اشار. ولی احتمالا این تپه باستانی متعلق به زمانهای بسیار دور باشد و باز احتمالا یک نوع عبادتگاه "خدای آسمان". آفتاب" باشد که تاریخ نویسان فعلی با اصرار آتشکده نامگذاری میکنند. لازم به ذکر است در کنار زیگوراتگاهها معمولا یک آتشدان بعنوان سهل تعبیزی روح بود ولی اینکه کسی آنچا آتش را پرستش بکند زیاد عاقلانه نیست چون کلا خدای آسمان و روشنایی مد نظر مردم بود نه آتش و آتشدان در پایین زیگورات که در قسمت ورودی واقع شده و نسبتا کوچک بود.

در دنیای سومر کلا به "زیگورات" لغت "آنیر" گفته میشود و "زیگورات" بعدا بصورت "صفت" جایش را میگیرد. "زیگورات" در سومری و در داستانهایی که برای طوفان نوح داشتند اسم "کوهی" است که کشته نوح بعد از توفان به عنوان اولین خشکی بر روی آن "کوه نجات" مینشند. داشتن همین نام "کوه و کشته نجات" هم معنی "زیگورات" بعنوان مرکز برای عبادت و مرکزی برای نجات از توفان بسیار موضوعی جالب است. در اینجا به کلمه اصلی "زیگورات" در سومری یعنی "آنیر" را مورد بررسی قرارداده و دوباره به گفتار برهان قاطع برمیگردیم:

unir [ZIGGURAT] (12x: Old Babylonian) wr. u₆-nir "ziggurat"

[1]		u ₆ -nir
+	-0 (8x/67%); -ra (4x/33%).	
3500	3000	2500
2000	1500	1000
	12	(no date)
[1]		

2 distinct forms attested; click to view forms table.

1. ziggurat (12x/100%)

~ LEX/Old Babylonian/Nippur[[u₆-nir]] == IGI.E₂.NIR = zi-qu₂-ra-tum#OB Diri Nippur 156.
unknown/Old Babylonian/unknown u₆-nir = zi-qu₂-ra-tum MSLSSI, 17-27 iv 41.

See ETCSL: u₆-nir=ziggurat.



این کلمه ۱۲ بار دیده شده است و متعلق به ۴۰۰۰ سال قبل است. و املا آن بدین صورت است:

حالا بعد از این گذرا طولانی دوباره به لغت "آذربایگان" و تفسیر بر همان قاطع از آن بر میگردیم که در عین حال که آنرا نام یک "آتشکده" میداند آنجا به مراسم بوجود آمدن این "تپه" هم اشاره میکند. و میگوید که ترکان "آغور" سازنده این "تپه" چطور آنچه را نامگذاری کردند: "پشته عظیمی بهم رسید نام آن پشته را آذربایگان کرد چه آذر بلغت ترکی معنی بلند است و بایگان معنی بزرگان و محتممان؛ و آنچه را با آن مشهور گردانید" و معرف آن آذربایجانست" ^۷

در مورد نام "آذربایگان" و اینکه "آذر=بلند" و "بایگان بزرگان" قسمت دوم بیشتر قابل تشخیص است ولی در مورد قسمت اول یعنی "آذر=بلند" من همین لغت و مشابهشان را از "دیوان لغات الترك" که "محمد کاشغری" نوشته میآورم تا هر نوع اشکال در مورد ترک نامیدن "آذر=بلند" رفع شود و لغتشناسی تبریزی این دانشمند لغتشناس برای چندمین بار تائید گردد.

لغتهاي زير عينا از ديوان لغات الترك او رده شده است:

آذر : آذر : هر بلندی از زمین و جز آن.

آذر باذک : گردنده های بلند.

آذر تاغ : کوه بلند

آذرلک : بلندی ، ارتفاع

آذعچ : زبانه آتش

آذق : هر چیز فرخنده و مبارک. و اصل آن ...

آذق داغ : کوه بلند دراز.

آذکو : نیکو از هر چیزی > حسن. خوب.

آنکو قلنچ : خوی خوش. خلق نیکو و حسن.

آنکو یولاق-یغلاق : خوب و بد. زیبا و زشت. "آنکو" ، نیکو؛ "یغلاق" ، بد و زشت. (یاوا) ایندو باهم و مزدوجا بکار روند و به تنهایی کاربرد ندارند اما غزان به تنهایی استعمال کنند.

أذو : پشته. پشته بلند. و از آن گفته میشود به کثیب، یعنی توده ریگ "قم أذو". و نیز نام "أذو كند"، و ...

اُذى: آقا . سرور. سید. و...

اُذى: برخادای تعالی اطلاق شود. گویند: "اَذْمَزْ يَرْلَغِي". یعنی، فرمان خداوند و پروردگارمان.

اُذى: دارنده. مالک . صاحب.

اُذیز: بلندی از هر چیزی.

اُذیز تاغ: کوه بلند.

اُذیز بیر: به هر چیز بلند از زمین و جز آن گویند.

قابل توجه است در بالا نزدیکی نام خدا با بلندی و کوه در کلمه "اُذی-اُذز" است

تذکر ۳- در قسمت زیرنویس معین بر لغت "آذربایگان" او نوشته ایی از کسری راجع به کلمه "آذربایجان" آورده است که عینا برایتان می آورم:

"در کتابهای پهلوی "آتورپاتکان" Aturpatakan جغرافی نویس یونانی، چون اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت ، سرداری بنام "آتورپات" (آذرباد . رک : همین کلمه) در آذربایگان برخاست و نگاشت آن سرزمین که بخشی از ماد و بنام " ماد کوچک " معروف بود ، بدست یونانیان افتاد ، از آن پس سرزمین مذبور بنام او "آتورپاتکان" خوانده شد. مردم آتورپات را پادشاهی برگزیدند و او سرزمین خودرا مستقل ساخت . استرابو که کتاب خود را در زمان پادشاهی اشکانیان (نزدیک بتاریخ ولادت مسیح) تألیف کرده گوید : و هنوز جانشینان آتورپات هستند و استقلال دارند ، و گاهی نیز با پادشاهان ارمنستان و با اشکانیان و با حکمرانان سوریه خویشی کرده اند . " علت هایی که مولفان دوره مغول (از رشید الدین وزیر و دیگران) برای پیدایش این نام ذکر کرده و بهانه بدست نویسندهان ترک داده ، جز یک رشته افسانه های بی سر و بن نمیباشد (رک : متن برهان) و همچنین معنی که فرنگ نویسان ایران برای کلمه مذبور پنداشته و علت پیدایش آنرا بودن آتشکده ها در آذربایگان نوشته اند معنی درستی نیست . اما آتور پاتکان مرکب است از سه کلمه : ۱ - آتور یا آذر ۲ - پات یا پای (پد) ۳ - کان یا گان . آتور و آذر بمعنی آتش است و پات از مصدر پاییدن بمعنی نگهبانی کردن و کان پسوند مکان است. پس معنی کلمه یعنی سرزمین یا شهر آذرباد . "کسری . مقالات ج ۱ ص ۱۱۷-۱۲۲"

در اینجا کسری افسانه های آورده شده بوسیله "رشید الدین فضل الله و برهان قاطع و دیگران را ... " بی سروین مینویسد و ارتباط با نام آتشکده را باز به کنار میگذارد ولی افسانه استрабو را درست قبول میکند. ذهنیت "حذفی" و "كتابسوزی" مثل کسری اصلا هیچ تحقیقی در مورد نوشته های "برهان قاطع" و یکی بودن آن با "نام آتشکده" یا "عبداتگاه خدای آسمان و روشنایی" انجام نمیدهد و همینطور به کنار میگذارد. در واقع افسانه ای که "استрабو" آورده باز هم مینتواند بنوعی در ارتباط با دو تنوری اولی باشد ولی نمیتوان باور نمود که آذربایجان از نام یک سردار واقعی گرفته شده باشد ولی در عین حال مینتواند از نام "خدای محافظ آذربایجان" یعنی "أَتُواْر" = خدای توانای روشنایی باشد که درست همانند خدایان محافظ شهر دولتهای سومری مثل یک قهرمان به جنگ هم میرود. چیزی که "کسری" بی سر و بن مینامد در واقع مراسم ساختن "عبداتگاه خدای روشنایی و آسمان" یا "زیگورات" است که برای هزاران سال بصورت اثیری جمعی از طرف در این جغرافیا انجام گرفته است.

کسری بعدا با عجله کلمه التصاقی "آتورپات گان" را به ۱- آتور ۲- پات ۳- گان تقسیم میکند و بعد معنی هایی را با عجله برایشان پیشنهاد میکند و مسئله را فیصله میدهد بدون اینکه در نظر بگیرد یکی از تعریفات زبانهای التصاقی مثل ترکی اینست که ۱- کلمات با چسبیدن ریشه کلمات کوچکتر تشکیل میگردد ۲- در این چسبیدن کلمات ریشه ها بدون تغییر و قابل تشخیص باقی میمانند. وقتی کسری "آتورپاتکان" را به ۳ جزء تشکیل دهنده تجزیه میکند و ادعا میکند که آنها درست مثل ریشه خود و بدون تغییر مانده اند در واقع به التصاقی بودن کلمه اعتراف میکند. در اینجا باز کسری نمیتواند رابطه "آتور" را با "أت" ترکی ببیند و برای اینکه این رابطه را "حذف" کند از تجزیه کلمه "آذر-آتور" به دو سیلا ب تشکیل دهنده خود داری میکند که "آتور = آتو" + "ار" که در سومری "آتو" = خدای آفتاب و روشنایی و "ارو" = توانا و مرد جوان . کسری به جای ریشه یابی "آتور" آنرا فقط "آتش" میخواند. کسری از یافتن ریشه واقعی "باد" که سومری و التصاقی است عاجز است که در آنگاکلمه سومری "باد" = محافظت کردن و دیوار محافظه" و باز او حتی همراهی بودن "باد" و "آباد" را نمیداند چون ریشه واقعی کلمات را نمیتواند

تشخیص دهد. او نمی‌تواند هم‌ریشه بودن "پاد" در فارسی را با "بارانماک" ترکی بفهمد چون نمی‌تواند ریشه التصاقی بعضی از کلمات قدیمی فارسی را تشخیص دهد. باز در آخر "گان" برای کسری بصورت یک پسوند مکان می‌ماند در حالیکه در "سومری" ما به کلمه "گانا-غاننا = وطن" برمی‌خوریم و پسوندها معنی دارند و "گان" هم پادگاری لز زبانهای التصاقی باستانی در فارسی است. راجع به کلمه "آتورپادگان" بعداً بحث خواهد شد ولی اینجا فقط توضیحی راجع برخورد "حذفیها" با این کلمه و دیگر کلمات مشابه داده شد.

بقیه در قسمت ۲ تقدیم خواهد شد.

تئوری "حذفی" از زبان ابراهیم پور داوود

کتاب "برهان قاطع" مورد استفاده من، چاپ پنجم آن و به سال ۱۳۶۲ است و پنج جلدی می‌باشد. ۱۵۶ صفحه جلد اول آن شامل مقدمه‌های نوشته شده بدست "پورداوود"، "معین"، "دهخدا"، "علی اصغر حکمت" ، "سعید نفیسی" است که بعضی از اینها دارای چندین مقدمه برای این اثر در این جلد هستند که در چاپهای متداول بدان افزوده اند. اکثر این "مقدمه"‌ها یا بیربط به "برهان قاطع" هستند و یا شدیداً بر ضد آن می‌باشند. مثلاً اولین مقدمه پورداوود کلاً به نوعی معرفی تفکر "حذفی" است و دومین مقدمه "پورداوود" با نام "دستاير" این اثر یعنی "برهان قاطع" را بمانند دستاير پر از "جعلیات" خوانده و شرح داده است که چطور در فرنگستان از رسوخ "فرهنگ جعلی دستاير" جلوگیری شده است. دهخدا هم خود را در مقابل "برهان قاطع" قرار داده و آنرا پر از لغات جعلی خوانده است. و در یکی از مقدمه‌های معین بعنوان نام لهجه‌های "ایرانی" نام بسیاری شهر و شهرستان و روستا بعنوان گونه‌های زبانی ایرانی بصورت التقاط با دیگر زبانهای ایرانیک کشیده می‌شود و ...

و حالا تئوری "حذفی" پورداوود:

در این مقدمه پورداوود بر برهان قاطع که می‌توان آنرا "مانیفست تفکرات حذفی" نامید تمام تفکرات "حذفی" بصورت خلاصه نوشته شده است. مطابق تئوری "حذفی" که تمام فرهنگ ایران و خاورمیانه باید حول دوران هخامنشی باید بگردد و بقیه ماقبل و مابعد آن باید حذف شوند! در اینجا پورداوود مجبور به اعتراضی سخت می‌گردد که، از دوره هخامنشی تنها ۴۰۰ کلمه باقیست و با جور کردن‌ها و اضافه کردنها آن به ۶۰۰ کلمه میرسد. و افعاً کاملاً بی منطقی است که تمام هزاران سال گذشته فرهنگی این جغرافیا را حذف کرده و در مقابل همه را به ۴۰۰ کلمه و با اضافات دلخواهی به ۶۰۰ کلمه تخفیف داد. قابل توجه است که اگر ما این ۴۰۰ کلمه را بطریقه مقایسه ای با ایلامی، آکدی و سومری بسنجدیم به این نتیجه میرسیم که قسمت زیادی از این کلمات هم در واقع پادگاری از زبانهای باستانی التصاقی ایران هستند که برای من که "ایرانیک"‌ها و "زبانشان" را مخلوطی با ساکنان التصاقی زبان باستانی ایران میدانم این یافته‌ها کاملاً طبیعی است ولی همین یافته‌ها برای "حذفی"‌ها فاجعه تلقی می‌گردد و مقدمه‌های توهین آمیزنوشته شده بر علیه "برهان قاطع" و "دستکاری های معین" تماماً بخارط اینست که "برهان قاطع" هم مثل اکثر آثار قدیمی بنوی این التقاط را نشان میدهد. و پورداوود در مقدمه برهان قاطع مینویسد:

"پارسی باستان- یکی از این آبشورها، زبان کهنسال رایج روزگار هخامنشیان است که آنرا پارسی باستان خوانند. نمونه ایی از این زبان در نوشتهای پادشاهان این خاندان بخط میخی دردست است. درین نوشته‌ها کمابیش ششصد واندی واژه (غیر مکرر) بکار رفته. امید است باز هم باین سرمایه افروزده شود، چنانچه در این چند سال گذشته افزوده شده و از چهار صد، بششصد و اندی رسیده، از آنجله‌ی پس از بیدا شدن چند هزار لوحة گلی در یايان سال ۱۳۱۲ خورشیدی در تخت چمشید بخط میخی عیلامی و زبان عیلامی؛ چند لغت پارسی باستان نیز در آن نوشته‌های عیلامی بکار رفته، از آنهاست نامهای دوازده ماه که پیش از آن نام نه ماه پارسی باستانی در سنگنشتۀ داریوش در بگستان (= بیستون) بما رسیده بود... <پورداوود در مقدمه برهان قاطع>

در اینجا مبینیم که "تفکر حذفی" خود به وجود کلمات زبانهای باستانی در فارسی واقع است ولی بنابر ذهنیت حذفی خود آنرا قبول نمی‌کند و جنان نشان میدهد که این لغات در اصل زبان فارسی بوده که به زبانهای قدیمی تر مثل عیلامی رفته است!!! و بنابر این قدمت لوحه‌های عیلامی را پایین می‌اورند تا بتواند با گفته‌های آنها جور بباید. و برای آن نام ماهها را می‌خواهد شاهد بیاورد. یعنی نام ۹ ماه که در بیستون آمده باید خالص فارسی فرض شود نه اینکه نامهای مشترک با عیلامی

و در واقع ایلامی. آیا تقسیم سال به ۱۲ ماه تنها در دوره هخامنشیان انجام شده یا سالها قبل تر از آنها بوسیله تمدن‌های باستانی سومری و ایلامی انجام شده بوده است و مسلمان این ماهها نام هم داشتند!! در اینجا ما شاهد حذف تمام این دانسته‌ها بوسیله پورداود "حذفی" هستیم. کلا زبان و تمدن ایلامی که از خیلی قبل تر از هخامنشیان وجود داشته و در دوره هخامنشیان هم مهمترین زبان کتابت را تشکیل میدهد چرا نباید در زبان فارسی هیچ تاثیر ولغتی بجا نگذاشته باشد؟ و زبان به اصطلاح پارسی که مابعد است چگونه میتواند در زبان مقابل خود تاثیر بگذارد؟

و پورداود باز در ادامه مینویسد: "... نوشته بگستان از داریوش بزرگ که مانند بیشتر این نوشته‌ها به سه خط میخ و بسه زبان پارسی باستان و بابلی و عیلامی کنده گری شده ، از بزرگترین سنگنیشتهای جهان بشمار است این کوه ایزدی (بگستان) که گرانبهاترین سند زیان ملی مارا در بردارد ، در دوهزار و پانصد سال پیش از این بفرمان داریوش ، سومین شاهنشاه هخامنشی (۵۲۲ – ۴۸۶ پیش از مسیح) نوشته شده است. در این نوشته که از پیش آمدہای چهار و پنج سال نخستین از شهریاری داریوش سخن رفته و نامهای هریک از هماوردان و سرکشان با تاریخ شکست و کشته شدنشان یاد گردیده، دارای ۹۵۰ رده (سطر) پارسی باستان و ۱۴۱ رده بابلی و ۵۱۵ رده عیلامی است.">پورداود در مقدمه برخان
قاطع <

در اینجا مینیم که در مهمترین کتبه دوران هخامنشی تعداد سطور نوشته شده بزبان عیلامی تقریباً دو برابر سطور به فارسی باستان است و اینهم در حالیکه همین کتبیه بیستون مهمترین سند "پارسی باستان" را تشکیل میدهد و ارزش نوشته‌های متاخر و تعداد کلماتشان کمتر و کمتر میگردد. آیا باز هم باید اهمیت زبان عیلامی را انکار کنیم و اینکه آن زبان مهم بتواند در فارسی تاثیر گذار باشد را انکار کنیم و بگوییم آن لغات مشترک در واقع پارسی بوده که به زبان ما قبل خود رسوخ کرده است!!! و حال که مثالهایی از انبوه لغات سومری و آکدی که با مشابه فارسی‌شان همراهی هستند را نوشتمن آیا باز هم باید بگوییم که این لغات فارسی ۲۵۰۰ سال قبل هستند که در سومری ۵۰۰۰ سال قبل رسوخ کرده اند؟ در حالیکه آمدن پارسیان را به ایران تنها حدود ۲۸۵۰ سال قبل حدس میزنند. با عدم پذیرش التقاط پارسیان با ملتهای قدیمی ایران و با این نوع تفکر "حذفی" ها از هر نوع منطق خداحافظی میکنند. تازه هزاران لوحة عیلامی و زیگورات‌های باستانی ایران برای پورداود "سند ملی ایرانیان" محسوب نمیگردد ولی سنگنیشته بیستون آنهم فقط قسمت فارسی آن که از نظر تعداد سطور نصف عیلامی آن است و فقط چهار پنج سال اوایل سلطنت داریوش را شرح میدهد "مهمنرین سند زبان ملی ما" را تشکیل میدهد. برای من جای سوال است هزاران لوحة عیلامی و زیگورات‌هایشان و آثارشان "سند ملی چه کسی" را تشکیل میدهند و کلا آنها متعلق به کی هستند؟

**

پورداود بعد از "پارسی باستان" به علت نداشتن لغات کافی امیدوار بود که لغتهای جدیدی برایش کشف گردد و در اینجا همین نوشته‌های هخامنشی را "گرانبهاترین سند زبان ملی ما" نامیده بود به کنار میگذارد و بقول خودش بدل "که بازیک سند کهن‌سال و گران‌بهای از آسیب زمانه رهایی یافته‌ بما رسیده" دیگری میگردد و آنرا در "اوستای" نوشته شده در هندوستان ۸۰۰ سال قبل می‌یابد که زبانش بسیار متأثر از زبان هندی و سانسکریت هست می‌یابد و سعی میکند جدید بودن آنرا پنهان نگهدارد. پورداود سال نوشتن این "اوستای" موجود را به عمد مسکوت میگذارد تا بعداً آنرا تا ۳۱۰۰ سال قبل ببرد در حالیکه در اوستا حتی جنگ "ساسانیان و مسلمانان" نوشته شده است و مسلمانها اوستا نوشته بعد از اسلام است. چون اوستا تا دوره ساسانیان تعدادی اوراد بود که بصورت حفظی خوانده میشد و اصلاح بعد از اسلام بخارطه اینکه جزو "اهل کتاب" محسوب گردند بصورت نوشته در می‌آید. بیرونی هم از اوستا هایی نام میبرد ولی در تمامشان جنگ مسلمانان و ساسانیان نوشته شده است یعنی بعد از اسلام نوشته شده اند.

پورداود برای اینکه آغشتنگی زبانی به سانسکریت و هندی "اوستای" نوشته شده در هندوستان ۸۰۰ سال قبل به وسیله پارسیان هند را به نوعی بپوشاند شروع به نامیدن ان به "پارسی اوستایی" خواهد کرد:

و پورداود باز مینویسد: "اوستا در نوشتهای هخامنشیان، چنانکه یاد کردیم باندازه ای لغت بجای نمانده که نمودار ریشه و بن هزاران لغت فارسی کنونی باشد. اما جای شادمانی است که باز یک سند کهن‌سال و گران‌بهای از آسیب زمانه

رهایی یافته بمارسیده، و تا اندازه ای کم و کاست نوشتاهای پارسی باستان را جبران میکنند ، و این سند سالخورده، نامه مینوی اوستاست که برخی از سرود و ستایش و نیایش و درود و نماز نیاکان ما که در طی چندین هزار سال در همین سرزمین در سر زبانهای آنان بود، در آن بجای مانده است." < پورداود در مقدمه برهان قاطع>

**

در نوشتة‌که در پایین آورده شده است ما پورداود را میبینیم که از پارسی به عنوان زبان رسمی دوره هخامنشیان یاد میکند. باید یادآور شد که "زبان رسمی" یک پدیده بعد از انقلاب بورژوازی است و در دنیا در قرون اخیر ظهره کرده است. در دوره هخامنشیان چیزی بعنوان "زبان رسمی" وجود نداشت و اکثر حتی کتبیه‌ها به "ایلامی" و "بابلی و آکدی" نوشته شده است و حتی منشور کورش هم بفارسی نیست پس موضوع زبان رسمی یک اصطلاح جدید دوره رضاشاه است و ربطی به دوران هخامنشی ندارد. و بعد ادعا میکند که پارسی باستان "لهجه جنوبی ایران" بوده است ولی "لهجه شمالی" را نمیتواند نشان بدهد چون اصلاً "مادی" را نمیتوان معادل لهجه شمالی پارسی باستان گرفت. اصلاً مگر از مادی نوشته‌ایی در دست است که فارسی شمالی بودن آن قابل تشخیص باشد؟ متخصصین تاریخ ماد آنها را اکثرا التصاقی زبان میدانند:

" و پارسی باستان لهجه جنوبی ایران بوده که با بسر کارآمدن هخامنشیان از پارس زبان رسمی گردیده و در سراسر ایران رواج یافت." < پورداود در مقدمه برهان قاطع>

در نوشتة‌که در پایین آورده شده است ما پورداود را میبینیم که همان "زبان اوستایی" ۸۰۰ قبل را یکباره به "پارسی باستان" ربط میدهد و حتی یک بحث زبانشناسی علمی هم در این مورد نمیتواند بکنند در اینجا پورداود زیرکانه آنرا "لهجه ایی مادیگ" میداند تا خراسانی!!! یعنی پورداود زبانهای مقابل هخامنشی "ماد" و "خراسان" را بخوبی آشنا هست که تا "لهجه های مادی" آنورانرا از "لهجه های خراسانی" آنوران تشخیص دهد؟ و تمام اینها درباره "زبان اوستایی" بعد از اسلام و تاریخی خواندن آن گفته میشود!!!:

"اما زبانی که امروزه اوستایی نامیده میشود ، از خویشان بسیار نزدیک زبان پارسی باستان است و آنهم پیوسته بزبان پارسی است. از اینکه این زبان را اوستایی خوانند، برای اینست که جز اوستا سند دیگری از این زبان در دست نیست. ...بیشتر احتمال دارد که زبان اوستایی یک لهجه مادی باشد تا خراسانی." < پورداود در مقدمه برهان قاطع>

و در نوشتة‌که در پایین آورده شده است ما پورداود را میبینیم که بنا داشتن مثالی از زبان مادی که درست مثل اوستایی باشد ایندفعه "اوستایی" را بجنوب ایران هل میدهد ولی باز هم "پارسی باستانی" با "اوستایی-هندی ۸۰۰ سال قبل" متفاوت است ولی پورداود با "اندک تقاؤوت" خواندن مسئله را تمام شده فرض میکند و توضیحی نمیدهد آیا قواعد "اوستایی" هم مثل "پارسی باستان" به زبانهای سامی نزدیک است یا نه؟(حرف تعریف و مذکر و موئث و خنثی و ...)

" زبان از هر کجای ایران باشد ، با زبان روزگار هخامنشیان یا لهجه جنوبی فقط اندک تفاوتی دارد." < پورداود در مقدمه برهان قاطع>

**

در نوشتة‌که در پایین آورده شده است ما پورداود را میبینیم که "زبان اوستایی" را به ۳۰۰۰ سال قبل میبرد و با تعارف مسئله را فیصله میدهد. معلوم نیست کدام بحث علمی زبانشناسی بر پایه این ادعا خواهد و کلمه "دین" چند بار در ۳۰۰۰ سال قبل در کدام اوستا و کدام سطرش نوشته شده است. من حق دارم اینرا بپرسم چون در مورد سومری با تعداد سالها و سندها و سطرها هر لغت را میتوانم برایتان بنویسم و در موقعی هم وقتی را گرفته و مینویسم و حتی نوع نوشتتش را مشخص میکنم چون میدانم ذهنیت خواننده به "ادعاهای بیدلیل حذفی ها" عادت کرده است و من میخواهم دیگر خواننده از

این عادت پرهیز کرده و دلیل واقعی بطلب پورداود چون اصل بودن کلمات آرامی و بین النحرینی را در فارسی و پارسی و پهلوی را سعی میکند پنهان و "حذف" کند، لذا ادعا میکند کلمه "دین" که آنها دارند جدا از کلمه "دین" پهلوی است!! در حالیکه هم خط پهلوی از خط آرامی گرفته شده است و هم ساسانیان در بین النحرین یا عراق امروزی ساکن بودند و پایتختشان هم در تیسفون در عراق بود و با سامیان و در میان سامیان میزیستند و زبان پهلوی هم بصورت طبیعی در آن محیط مخلوط بصورت مخلوط بوجود آمده است.

و حالا به ببینیم پور داوود چه میگوید:

"داوری در سر کلمه <دین> که آیا آن آریایی است یا سامی است بگواهی گواهان سه هزار ساله اوستا آریایی است ، چنانکه دین در زبان تازی بگواهی گواهان چندین هزار ساله اکدی و بابلی ، سامی است . در مفهوم قدیمی و اصلی ربطی باهمدیگر نداشتند ."

در اینجا پور داوود خط اوستایی را هم برآمده از آرامی میبیند که در اواخر دوره ساسانیان ساخته شده است این همان خطی است که زبان "اوستایی" را با آن مینویسد یعنی همان زبانی که او قبل از بودن دلیل به ۳۰۰۰ سال قبل برد و قبل هم به دوره ماد برده بود. یعنی "اوستای" ۳۰۰۰ سال قبل قرار بود با خطی که در اواخر ساسانیان ساخته شده نوشته میشده است!!!

اصلا ۳۰۰۰ سال قبل "اوستای" با کدام زبان فارسی و کدام خط باید نوشته میشد در حالیکه قدیمیترین خط فارسی فقط در ۲۵۰۰ سال قبل در بیستون بکار رفته است:

"... و بویژه که خط اوستایی - که از خط آرامی درآمده و در اواخر ساسانیان برای نوشین اوستا ساخته شده - ... > پورداود در مقدمه برهان قاطع <

در نوشته که در پایین آورده شده است ما پورداود را میبینیم که باز "زبان اوستایی" را "یکی از کهنترین زبانهای گیتی" میداند در حالیکه در بالا نوشته بود : "... و بویژه که خط اوستایی - که از خط آرامی درآمده و در اواخر ساسانیان برای نوشین اوستا ساخته شده - ..." یعنی اینکه این خط مخصوص نوشتن اوستا ساخته شده است در پایان ساسانی، اما این هم درست نیست چون تاریخ نوشته شدن اوستای فعلی در واقع چند قرن بعد از اسلام است. و زبان اوستایی هم برای اولین با ر فقط در اوستای نوشته شده با این خط دیده شده است یعنی بقول پورداود در اواخر ساسانیان و در واقع در بعد از اسلام. زبان اوستایی با این تفاصیل نمیتواند "یکی از کهنترین زبانهای گیتی" بشمار آید!!!

"زبان اوستایی - که گفتیم یکی از سرچشم‌هایی زبان فارسی است، یکی از کهنترین زبانهای گیتی بشمار است - ..." > پورداود در مقدمه برهان قاطع <

<

در نوشته که در پایین آورده شده است ما پورداود را میبینیم که باز سعی میکند از یک سند سه هزار ساله در باره زبان حرف بزند که عمل و وجود ندارد. راجع به ۳۰۰۰ ساله بودن "بسیاری از لغتهای فارسی" باید بگوییم نه ۳۰۰۰ ساله ، بلکه ۵۰۰۰ ساله . چون لغتهای مشترک و از ریشه التصاقی بصورت مستند نه حدشی ۵۰۰۰ ساله هستند ولی "حذفون" تمام این واقعیات "نیمه التصاقی" بودن زبان فارسی را رد میکنند و در اینجا می گوید "خوبشخانه سند سه هزار ساله در دست داریم" که اینهم دروغی بیش نیست چون اولین سند "نوشته" به فارسی تنها کتبیه بیستون میتواند باشد نه پانصد سال قبليتش:

" نظر بدلایل لغوی و تاریخی ، زمان این پیغمبر ، چنانکه گروهی از دانشمندان نوشتند ، نباید کمتر از هزار و یکصد سال پیش از مسیح باشد . بنابراین از برای بسیاری از لغتهای فارسی ، خوشبختانه سند سه هزار ساله در دست داریم . " <پورداود در مقدمه برهان قاطع>

<

تازی و مغول دو تن از "لولوخرورخوره" های تاریخنويسي "حذفی" هستند که با اسكندر مقدونی "كتابهای پهلوی ما را سوزانند ". اوستای ۳۰۰۰ ساله ما را سوزانند که با خطی که در اوخر ساسانی یعنی تقریباً ۱۴۰۰ سال قبل اختراج شده بود نوشتند شده بود!!! "تاریخ نویسان "حذفی" وقتی در مورد دلایل کم می آورند این "لولوخرورخوره" هارا بیرون میکنند و ادعای میکنند که تمام دلایل مورد ادعاهایشان بوسیله این "لولوخرورخوره" ها نابود شده است!!! (اسنادتاریخی را ولو برد!!!)

برای مثال یکی از گفته های تاریخنويسي افراطی حذفی را می آورم که معتقد است مغولها در نیشابور یک میلیون و پانصد هزار نفر را کشته است و آنهم با بستن آب و غرق کردن شهر نیشابور!!!

قابل توجه است که تمام ایران در آن زمان شاید ۱۵۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت نه شهر نیشابور چون در زمان قدیم جمعیت جهان بسیار کمتر بود و امکان داشتن شهری به بزرگی و جمعیتی با ۱۵۰۰۰۰ موجود نبود و تنها موقعی که انگلیس به فاتح جهان تبدیل شد و انقلاب ماشین بخار و ظهور نسل جدید کارخانجات در شهر لندن ظاهر شد جمعیت لندن یعنی مرکز امپراتوری به بیش از ۲۵۰۰۰ نفر رسید . باز برای اینکه باز هم بصورت عقلانی مسئله را در نظر بگیریم اگر نیشابور قبل از مغول ۱۵۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته، در یک روز صاحب این جمعیت نشده بلکه نسلها طول کشیده تا آرام ارام صاحب این جمعیت بشود و در این زمان میلیونها نفر مرده و زاده شده اند، پس قبرستانهای نیشابور تا قبل از مغول باید صاحب حدود ۱۰ میلیون استخوان و اسکلت بوده باشد و اینچنین تعداد اسکلت در زیرخاک نیشابور مشاهده نمیشود و باز اگر هر خانواده را در آن زمان به علت مرگ و میر زیاد ۵ نفر فرض کنیم نیشابور در آن زمان ۳۰۰۰۰۰ خانوار باید باشد که در خانه هایی زندگی میکنند تک طبقه با انبار و آب انبار و طوبیه و حیاط که جمعاً حداقل ۴۰۰ مترمربع مساحت این خانه با همه چیز را میگیریم که در آن صورت مساحت خانه های شهر ۱۲۰ کیلومترمربع است و با احتساب ۲۰٪ مساحت خیابانها و بازارها و ... مساحت کل شهر با این حساب به ۱۴۵ کیلومترمربع میشود یعنی ما باید الان باخرابه ایی به این وسعت سروکار داشته باشیم که در حال حاضر با خرابه هایی با اینچنین وسعتی روپرور نیستیم . برای اینکه به وسعت اینچنین شهری واقع باشیم باید گفت که شهری خواهد نمیشود و باز اگر هر خانواده را در آب غرق کرند!!! اینچنین باید با اسب و گاو و گوسفند و قاطر در این شهر رفت و آمد کنند که غیر ممکن است و وجود شهری به این بزرگی در آن موقع در جهان غیرممکن است . و چون حذفی ها میگویند که مغولها شهر را در آب غرق کرند!!! اینچنین رو دخانه بزرگی در نیشابور دیده نمیشود که شهری به بزرگی ۱۴۵ کیلومتر مربع و عرض ۱۰ کیلومتر که مردم در چند روز ابگیری سدی که مغولها در آن چند روز ساخته اند و علائمی هم از سد عظیمی که مغولها بر روی این رود خیالی برای غرق کردن این شهر عظیم خیالی تاریخنويسان حذفی ساخته اند دیده نمیشود!!! و اصلاً اینچنین رو دخانه ایی که بتواند شهری ۱۵۰۰۰۰ نفری با مساحت ۱۴۵ کیلومتر مربعی را غرق کند در نیشابور یافت نمیشودو حالا باز به پورداود برمیگردیم:

" با اینکه اوستا در هنگام تاخت و تاز تازیان و پس از آن در یورش مغول و تثار بخش بزرگ آن از دست رفته و از بیست و یک نسخ (کتاب) که در روزگار ساسانیان در دست داشتند ، فقط چهار یک آن بما رسیده ، باز سند بزرگی است، " <پورداود در مقدمه برهان قاطع>

در اینجا پورداود ادعا میکند که از 21 نسخ اوستا (کتاب) تنها یک چهارم آن به ما رسیده است و بقیه را "تازی" و "مغول" نابود کرده است. این مسئله زیاد معقول به نظر نمیرسد که مسلمانان و مغولها بخواهند از یک کتاب فقط سه چهارمش را آتش بزنند و بقیه را سالم نگهدارند؟ یعنی زبان و خط اوستایی بلدند و نشسته و خوانده اند و به این نتیجه رسیده

اند که این قسمت را آتش بزنیم و اینیکی را نه؟ اما واقعیت اینست که اوستا به صورت نوشته در آن زمان کمتر امکان وجود دارد و بیشتر بصورت حفظی است که بعد از زیاد شدن مسلمانان مسلماً افرادی که همه اوراد را حفظ باشند کم شده است و تازه اوستای نوشته شده فعلی میتواند تجمع چند دین در یک کتاب باشد که بعداً از اسلام نوشته شده است. در اوستای فعلی نسبت به "زرتشتی" قدیم خیلی چیزها تحت تاثیر اسلام تحول یافته و مخصوصاً "زنان حقوق بالاتری" دارند. در زرتشتی قدیم زنان ارث نمیبرند ولی در اوستای فعلی زنان مثل اسلام به اندازه نصف مرد ارث میبرد و در زرتشتی قدیم زنان موقع عادت ماهانگی جدا شده و در انباری و حتی طویله میرفتند و مرد برایش آب و غذا در آنجا قرار میداد و بعد از اتمام دوره عادت ماهانگی باید خودش را تطهیر میکرد که در بیشتر مواقع با ادرار گاو که مقدس هم شمرده میشد اینکار انجام میگرفت و ...

راجع به ادرار گاو باید گفت هنوز هم در بین زرتشتیان هندوستان خوردن ادرار گاو مقدس در بعضی از مراسم مرسوم است که این گاو مقدس معمول‌اگا و سفیدی است که به شاخش حلقه ایی از طلا انداخته شده است. مسلمان‌با حضور اسلام دیگر سه چهارم زرتشتی از طرف خود تجدید نظر قرار میگیرد تا این دین متکی بر طبقه بندی جامعه، ازدواج با محارم، بتواند در مقابل اسلام دوام بیاورد و باعث فرار بیشتر زرتشتیان قدیم از این دین نگردد. والا چه عرب و مغول فاتح وقت خود را به سوزاندن کتاب نمیگذرانند چون در آن موقع تعداد کتابها، باسواندها و کتابخوانها انگشت شمار است و هیچ تاثیری هم در جامعه ندارند. مخصوصاً در دوره ساسانی ما هنوز در ایران کاغذ نداریم و چیزی بصورت کتاب امروزی موجود نیست.

پورداود برای اینکه مخلوط بودن فارسی اوستایی را با سانسکریت و هندی پوشیده نگه دارد و اینکه نوشته شدن این اوستا در واقع در هندوستان و قرنهای بعد از اسلام را مخفی نگهدارد با کشاندن "فارسی باستان" به وسط سعی میکند لغت‌های سانسکریت و هندی موجود در این فارسی اوستایی را به ۲۵۰۰ سال قبل برساند:

"سانسکریت در اینجا باید بیفزاییم از پرتو سانسکریت کمتر لغت نامفهوم و کمتر جمله مبهم در اوستا باقیمانده است. سانسکریت که در ریف فارسی باستان و اوستایی یکی از زبانهای کهن‌سال آریایی است، بنوبه خود یکی از سرچشمه‌های لغات فارسی ماست. اگر ریشه و بن یک لغت را در لهجه‌های فارسی باستان و اوستایی نیافتنم باید بنوشهای فراوان سانسکریت، باین سرچشمه یا بیان دریای بیکران روی آوریم." <پورداود در مقدمه بر هان قاطع>

در نوشته‌که در پایین آورده شده است ما پورداود را میبینیم که پهلوی را که سرزمین اصلی آن در سرزمین عراق و مرکز حکومت ساسانی است و خود زبان پهلوی و خط آن آمیختگی زیادی با آرامی را دارد سعی میکند به خراسان برد و تاریخ آنرا به اشکانیان برساند و حتی "زبان رسمی" ایران در دوره اشکانیان بشمار آرد. در مورد زبان رسمی که یکبار در زمان هخامنشی و الان در زمان اشکانیان از آن سخن به میان می‌آورد چنانکه قبل از انقلابهای بورژوزی چیزی به عنوان زبان رسمی در کشورها دیده نمیشود. یعنی اول احتیاج به این است که کشوری "قانون اساسی" داشته باشد تا در آن "زبان رسمی" هم معلوم شده باشد و در ایران برای اولین بار "قانون اساسی" در دوران مشروطیت نوشته میشود و حتی در آن هم از زبان رسمی حرفی زده نمیشود و بعد از کوتای رضا شاه است که این مواد در قانون اساسی دیده میشود. حال پورداود باید قوانین اساسی دوران هخامنشیان و پارتیان را با قید زبان رسمی در دست داشته باشد تا چنین ادعایی را بکند!!!

راجع به زبان دولت در دوران "اشکانیان" همین بس که تقریباً بر روی تمام سکه‌های اشکانی به زبان یونانی نوشته شده است و روی همه قید شده است "فیلو الله نیس" یعنی "دوسنده یونان" و این باعث شده که حتی تعدادی از تاریخ‌نویسان "اشکانیان" را ادامه سلوکیان و سلسلهٔ غیر ایرانی فرض کنند. در مورد مرکز پارتیان باز آنهم پر از ابهام است. و هیچ نوشته قابل توجهی و آثار ادبی و غیره از دوران "پارتیان" باقی نمانده است که بتوان در مورد زبان اشکانیان با جرئت حرف زد ولی پورداود باز هم در این مورد چنین مینویسد و زبان اشکانیان را پهلوی معرفی میکند و پهلوی را از دوران ساسانی

و اسلامی به دوران اشکانیان منتقل کرده و جایگاهش را از عراق مخلوط با آرامی به خراسان انتقال میدهد و برایش "دوره رسمی ۹۵۰ ساله درست میکند.

"پهلوی - میان فارسی میانه که معمولاً آنرا پهلوی خوانند - و پارسی نو - که زبان رایج کنونی است یا فارسی - زبان دیگری فاصله نیست. پهلوی یعنی لهجه سرزمین پارت، همان سرزمینی که در پارسی باستان در سنگنشتهای خامنشیان پرتهوه Parthava خوانده شده و آن نام خراسان کنونی است. این وجه تسمیه ناگزیر باین اعتبار است که پس از برچیده شدن شاهنشاهی هخامنشی و سپری گردیدن شهریاری خاندان سلوکس، زبان رسمی ایران لهجه این بوده زبانزد اقوام پارت، خاندان پادشاهی اشکانیان یکی از آن اقوام بود. آنچنانکه پارسی باستان و پارسی نو (=فارسی) بسرزمین پارس باز خوانده شده، زبان پهلوی هم بمرز و بوم پارت (=خراسان) باز خوانده شده است. کلمه پهلوی بزبان دوره اشکانیان و بزبان دوره ساسانیان اطلاق میشود." >پورداود در مقدمه برهان قاطع

"دوره رسمی پهلوی نه صد سال است یعنی از سال ۲۵۰ پیش از میلاد مسیح با سر کار آمدن نخستین اشک، سریسله اشکانیان که از پارت (=خراسان) برخاست، تا ۶۵۱ پس از میلاد مسیح (۳۱ هجری) که سال کشته شدن یزدگرد سوم، پسین پادشاه دودمان ساسانی است که از فارس بودند. باین مدت باز باید چند صد سال دیگر افزود، زیرا در قرن سوم و چهارم هجری نیز چند کتاب بسیار گرانبهای بزبان پهلوی نوشته شده و امروزه از اسناد خوب و پرمایه این زبان بشمار میرود. از قرن پنجم و ششم و یا پیش تر هم نوشتاهایی بزبان پهلوی بما رسیده اما سستی و نادرستی آنها گویای زبان ساختگی است و بخوبی بما رسیده اما سستی و نادرستی آنها گویای زبان ساختگی است..." >پورداود در مقدمه برهان قاطع

در کتاب "الفهرست" نوشته ابن ندیم ازبیش از ۱۳۰۰ کتاب "پهلوی" دوران ساسانی نام میبرد که حتی یکی از آنهم به ما نرسیده است. در مورد وجود این کتابها شک بسیاری است چون ابن ندیم در همین الفهرست ادعای میکند که ابن حیان تعداد ۶۰۰۰ جلد کتاب نوشته و بیرونی پیش از ۴۰۰ کتاب و ...

اما در دوره ساسانیان هنوز کاغذ از ترکستان به ایران نیامده بود و فقط از قرن سوم هجری به بعد است که کاغذ وارد ایران و کشورهای اسلامی میگردد و آرام آرام کتاب کاغذی بصورت دوخته فعلی به چشم میخورد. در دوره ساسانیان اگر نوشته ایی هم باشد بصورت محدود است و احتمالاً بر روی چرم نوشته میشود و اصلاً چیزی بصورت کتاب کاغذی وجود ندارد. احتمالاً اگر هم چیزی باشد باید از پوست و مثل طومار باشد. اما پورداود باز هم اسرار دارد که در آن زمان تعداد زیادی کتاب بوده ولی اول مسلمانان و سپس مغولان (لولو خورخوره های حتفیان) این کتب را نابود کرده اند در اینجا هم پورداود چون کتابی را به غیر از نامش نمیتوانند نشان دهد باز ادعای میکند که لولو خورخوره هایش این دلایل را نابود کرده اند:

"در تأیفات نویسنده کان ایرانی و عرب قرون پیش، نامهای بسیاری از کتب پهلوی یاد شده و درطی تاریخ هم برمیخوریم که بسیاری از کتب پهلوی یادشده و درطی تاریخ هم برمیخوریم که بسیاری از کتابهای یونانی و سانسکریت به پهلوی گردانیده شده، اما امروزه با افسوس و دریغ جز همان نامها چیز دیگری بجای نمانده است. باید بیفزاییم که گزندهای سهمگین با ایران روى داد، آنچه را عرب در این سرزمین برانداخت و تباہ ساخت پس از چند قرن دیگر یکسره بدست مغول نابود گردید. در اینجا باید بیفزاییم که گذشت از شکست ایران بدست تازیان که بنی‌آمار در اینگونه پیش آمد های سخت سرمایه معنوی قومی از دست میرود - بویزه اگر آن هماورد بیروزمند خود بپیروی از تمدن بهره ای نداشته باشد و بتعصب شدید هم دچار باشد" >پورداود در مقدمه برهان قاطع

"اینجین از نوشتاهای پهلوی که در هنگام شهریاری چهار صد ساله ساسانیان فراهم شده بود، چیزی جز مشتی غبار پراکنده در این دیار بجای نماند." >پورداود در مقدمه برهان قاطع

پور داود که قبل ادعا میکرد که "زبان رسمی ایران لهجه ای بوده زبانزد اقوام پارت" و همچنین "کلمه پهلوی بزبان دوره اشکانیان و بزبان دوره ساسانیان اطلاق میشود." در اینجا برای ادعای شنیده شده هیچ دلیلی جور کند و این همان دوران اشکانی است که او قبل ادعا کرده بود که زبان رسمیش "پهلوی" بوده و به این زبان با احتساب ۴۷۰ سال اشکانی عمری ۹۰۰ ساله داده بود "دوره رسمی پهلوی نهصدسال است یعنی از سال ۲۵۰ پیش از میلاد مسیح با سر کار آمدن نخستین اشک ، سرسلسله اشکانیان که از پارت (= خراسان) برخاست، تا ۶۵۱ پس از میلاد مسیح (۳۱ هجری) که سال کشته شدن یزدگرد سوم ، پسین پادشاه دودمان ساسانی است که از فارس بودند" ولی برای اثبات ادعای تو خالی خود در آوردن دلیل به مشگل بزرگی بر میخورد و او برای اثبات اینکه دوره اشکانی ۴۷۰ ساله دوره زبان پهلوی (زبان رسمی) بوده به این جمله اکتفا میکند :

"از پهلوی دوره اشکانیان (۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۴ پیش از میلاد) که بیش از چهار صد هفتاد سال است ، جز از نام چند کس و چند نوشته کوتاه سند کتبی دیگر در دست ناریم ، آنچه امروزه از این زبان در دست داریم همه از روزگار ساسانیان یا از قرون اولی هجری است. این آثار عبارت است از سنگنیشتها و سکه ها و نگین ها و مهرها و ظرفها و کتابها. همین آثار پراکنده و پریشان که از دستبرد زمانه رهایی یافته بما رسیده ..." <پورداود در مقدمه بر همان قاطع>

<

در مورد چند نوشته کوتاه و نام و پهلوی بودنشان هم بعضی از تاریخنویسان شک دارند. ولی با اینحال باز هم پورداود اصرار میکند که در دوره اشکانیان تفسیر پهلوی بر اوستا نوشته میشده است ولی باز هم هیچ تفسیری باقی مانده از این دوران را نمیتواند ارائه دهد:

"تفسیر پهلوی اوستا ناگزیر از روزگار اشکانیان آغاز شده ، اما آنچه از تفسیر اوستا امروزه در دست داریم همه بزبان پهلوی رایج روزگار ساسانیان یعنی بلهجه جنوبی ایران است که پس از بسرکار آمدن آنان – که از فارس بودند – زبان رسمی گردید." <پورداود در مقدمه بر همان قاطع>

پور داود که قبل ادعا کرده بود دوران اشکانیان قدیمیترین و شروع پهلوی است الان ادعا میکند که "از تفسیر پهلوی اوستا (=زند) که بگزیریم سنگنیشتها یکی که از خود پادشاهان ساسانی مانده ، کهنترین نوشته پهلوی است. این سنگنیشتها که از سده سوم و چهارم میلادی است" و بیکاره از پهلوی بودن اشکانیان در میگذرد و تاریخ تولدش را از ۲۵۰ قبل از میلاد به سده سوم و چهارم میلادی تخفیف داده و سنش رانه آنچنان که قبل از ۴۵۰-۳۵۰ سال میگفت. ساله بلکه به ۹۰۰ تخفیف میدهد. تازه تمام آنها مثلا با خواندن آن سنگ نوشته ها که خطش خوانده نمشود و در مورد اصل بودنشان شک است و اصلا تعدادی از آنها را احتمالا آرامی میدانند که سعی میشود پهلوی خوانده شود و موفق هم نمیشود:

"از تفسیر پهلوی اوستا (=زند) که بگزیریم سنگنیشتها یکی که از خود پادشاهان ساسانی مانده ، کهنترین نوشته پهلوی است. این سنگنیشتها که از سده سوم و چهارم میلادی است، یادگاری است که از نخستین پادشاهان ساسانی و از خود سلسۀ این دودمان آغاز میگردد : اردشیر پاپکان (۲۴۱-۲۲۶ میلادی) ، شاپور (۲۷۲-۲۴۱) ، نرسی (۳۰۱-۲۹۲) و ..."

... و سنگنیشته شاپور در حاجی آباد و در کعبه زرتشت بزرگتر و مهمتر است . بویژه این سنگنیشته اخیر از دومنین پادشاه ساسانی در اهمیت همانند سنگنیشته بغضنون (بیستون) است که از دازیوش سومین شاهنشاه هخامنشی است. ..." <پورداود در مقدمه بر همان قاطع>

در مورد سنگ نوشته "کعبه زرتشت" باید گفت که کاملاً تقلی است و دوران سلسۀ پهلوی بر دیواره این ساختمان ایلامی کنده شده است و جالب توجه است در عکسها یکی که در موقع کشف و حاکمیت این ساختمان برداشته شده است اثری از این "سنگنیشته" تقلی نیست و بعد از به اصطلاح تعمیرات به یکباره با این کنده کاریها مواجه میشویم . یعنی

ما دارای دو سری عکس از "کعبه" زرتشت هستیم عکسهای قبل از کتبیه نقلی (بدون کتبیه) و عکسهای بعد از کتبیه نقلی (همانجا ولی با کتبیه)!!!

در نوشته که در پایین آورده شده است ما پورداود را میبینیم که همان "سنگنیشه" های ساسانی را که قبل از هنترین خوانده بود "از تفسیر یهلوی اوستا (=زند) که بگذریم سنگنیشتهایی که از خود یادشاہان ساسانی مانده ، کهنترین نوشته یهلوی است" ، در اینجا اعتراف میکند که عملاً این "سنگنیشه" ها" غیر قابل خواندن و تشخیص هستند ولی "پهلوی " هم هستند و حتی خطشان هم فرق میکند ؟ آیا این بدین معنی نیست که این نوشته ها در واقع خط و زبان دیگری مثل آرامی باشد؟ اینجا من به یاد ارامنه می افتم که سنگ قبر مسلمانان را در ایروان که بر آنها آیات قرآن نوشته شده است سعی میکند از چپ براست و با نفسیر الفبای ارمنی بخوانند و بعد ادعا میکنند الفبای آن دوران بسیار مشکل است!!!

"خواندن خط یهلوی که بر سنگها کنده گری شده بسیار دشوار است و همانند خطی که بر اوراق نوشته شده نیست . خط پهلوی سنگنیشتها در یکصد و شصت سال پیش از این بدستیاری سیلوستر دوساسی Silvester de Sacy کشف شده است." < پورداود در مقدمه برهان قاطع>

و بالاخره قبول میکند که اکثر نوشته های پهلوی متعلق به بعد از اسلام است!! پس اینهمه ادعا راجع به کتاب سوزی مسلمانان و مغولها عملاً باطل بوده است :

"اینک نامهای برخی از نامه های پهلوی را در اینجا بر میشیریم : برخی ازینها از روزگار ساسانیان است و بیشتر آنها پس از استیلای عرب نوشته شده، ... چند نامه اولی این فهرست که غیر دینی است بیشتر احتمال میروند که از خود روزگار ساسانیان باشد. " < پورداود در مقدمه برهان قاطع>

هزوارش

هزوارش کلمه ای است که که از نوشته "ابن ندیم" گرفته شده است: " هجایی نیز دارد که بآن زوارشن گویند، و آنرا جدگانه یا پیوسته مینویسند ، و در هزلر کلمه است و برای جدا کردن متشابهات بکار میروند ، مثلاً کسی که بخواهد گوشت بنویسد که در عربی "لحم" است (بسر) مینویسد و گوشت میخواند ، این است نمونه ... ، و اگر خواست نان بنویسد که در عربی "خبز" است "الهـا" مینویسد و نان میخوانند بدینگونه : ... ، وبهمنیں منوال هرچه را که می خواهند مینویسند و چیز هایی که احتیاج به گردانیدن آن نیست آن را بهمان لفظ خود آورند."<ابن ندیم الفهرست>

اما ابن ندیم نوشته های پر از اغراق ، افسانه سازی و غیرقابل اعتماد و استناد است. او خیلی چیز های خیالی راجع به خطهای ایرانی نوشته که هزواش یکی از اینهاست و همین نوشته های ابن ندیم مورد استناد حذفی هایی مثل پورداود قرار میگیرد تا با این بهانه هزاران لغت بقول خود پورداود "آرامی - آشوری و آکدی و بابلی" را از پهلوی حذف کرده و به اصطلاح "پهلوی اصیل و تمیز خیالی خود" را بیافریند. اما با اینکه راجع به "افسانه های ابن ندیم" بعداً خواهم نوشت ولی اینجا اشارات مختصری هم به مطالب کتاب او در "الفهرست" میکنم :

"ابن مقع گوید: ایرانیان را هفت نوع خط است که یکی بنوشن دین اختصاص دارد و بآن دین دفتریه میگویند و اوستارا با آن نویسند<ابن ندیم الفهرست>

"خط دیگری نیز دارند که بآن "اویش دبیریه" میگویند و سیصد و شصت و پنج حرف دارد و با آن فراست (آثار قیافه) و
زجر (تفاًل و مانند آن) و شرشرآب و طنین گوش و اشارات چشم و چشمک زدن و ایماء و اشاره و امثال آنرا
مینویسند...."["\(ابن ندیم الفهرست\)"](#)

"ایرانیان خط دیگری نیز دارند که بآن کشتج گویند و بیست و چهار حرف دارد و با آن عهود و موریه و اقطاعات را
نویسند و ...".["\(ابن ندیم الفهرست\)"](#)

"و خط دیگری بنام شاه دبیره دارند که پادشاهان – نه سایر مردم – در میان خود با آن مکاتبه کنند و آموختن آن بر مردم
ممنوу است...".["\(ابن ندیم الفهرست\)"](#)

"و بآن "نامه دبیریه و "هام دبیریه" گویند ، و آن ویژه تمام طبقات مملکت است جز پادشاهان ؛ و ...".["\(ابن ندیم الفهرست\)"](#)

"و خطی دیگر دارند که آنرا "راز سهریه" مینامند، و پادشاهان اسرار خود را برای اشخاص سایر ملل با آن مینویسند؛ و
...".["\(ابن ندیم الفهرست\)"](#)

"خط دیگری نیز بنام "راس سهریه" دارند و فلسفه و منطق را با آن مینویسند....".["\(ابن ندیم الفهرست\)"](#)

"هایی نیز دارند که بآن زوارشن گویند، ...".["\(ابن ندیم الفهرست\)"](#)

در نوشته های بالا ملاحظه کردید که اولاً ابن همه خط نامبرده شده از طرف ابن ندیم خیالی هستند و حتی اگر در بینشان
خط واقعی هم رباشد اطلاعات ابن ندیم آنقدر آلوده به افسانه و اغراق است که نمیتواند مستند باشد. ثانیاً ابن ندیم وقتی از
زوارشن یا "هزوارش" مینویسد از نوشتن "خط" پرهیز میکند و آنرا "هجا" میخواند و مثالهایی غیر دقیق از آنرا مینویسد
که اگر اختراع خودش نباشد باید گفت اقتباسی غیر دقیق از خط میخی آنکه باید باشد چون سومری و آنکه بصورت "هجا"
نوشته میشند و این "هجا" ها در اصل "سومری" بودند ولی خارج از معنی اصلی خود موقعی که کلمات به هجا ها تقسیم
میشند در ساخت کلمه بصورت مجموعه هجا ها جا میگرفتند و قبل اینرا شرح داده ام. ولی ما مشاهده خواهیم کرد که
پورداوود به عمد در نوشته های پهلوی هرچه کلمه از ریشه های "ایلامی - سومری - آشوري و سرباني - آرامي"
یافته تحت نام "هزوارش" و غیر"فارسي" آنها را "حذف" کرده است. در حالیکه فارسی خود بالفتره ساختار زبانی خود
این کلمات را بصورت ساختاری در خود دارد. پورداوود و همکران حذفیش بدین خاطر "برهان قاطع" را نفی میکنند و
آنرا "دستاير" مینامند که آنهم مثل اکثر نوشته های قدیمی پهلوی این کلمات "سامی والتصاقی" را جزو کلمات "اصلی و
قدیمی" فارسی شمرده است. و پایین تر خواهیم دید که چگونه پورداوود و همکران "حذفیش" اینبار زبان و لغات "پهلوی"
را هم با "اتهام دستاير" آماج حملات "تصفیه و حذف" خود قرار داده اند و هزاران لغت را به "حزم غیر آریایی" بودن حتی
از قدیمیترین متون پهلوی "اخراج و حذف" کرده اند. در واقع "زبان فارسی" و ریشه ایی که برای آن از طرف "حذفیون"
ساخته شده است آنقدر خیالی و غیرواقعی است که تمام متون "قدیم و باستانی" این زبان ، هریک دلیلی محکم بر علیه
"خیالات حذفی" محسوب میگردد.

هزوارش - "در فرهنگ پهلویک که آنرا هم باولین کلمات کتاب باز خوانده <مناختای> نامند، از برای هر یک از لغات
سامی (آرامی) که هزوارش خوانند ، معادل آن یک لغت ایرانی یاد گردیده است چون منا = ختای (خدا) ، میا = آب ،
تورا = کاو و غیره ."[> پورداوود در مقدمه برهان قاطع](#)

"هزوارش- در سراسر نوشته های پهلوی - چه در سنگنیشتها و چه در گزارش پهلوی اوستا (=زند) و در نامه های
پیش از اسلام و پس از اسلام (باستثنای آثار تورفان مانوی) ، هزارها کلمه سامی از لهجه آرامی ، بکار رفته است .
پاینگونه کلمات که فقط در کتابت میآمد و بزبان رانده نمیشد <هزوارش> نام داده اند. بهبارت دیگر هزوارش ، ایدئوگرام

ideogramme یا علامت و نشانه‌ای بوده بهشت یک کلمه آرامی که بجای آن در خواندن ، یک کلمه ایرانی مینشاندند ، <پورداود در مقدمه بر هان قاطع>

"اگر اصلاً یاد کردن اینگونه لغات هزارش (=آرامی) در فرهنگهای فارسی لازم باشد ، نگفته پیداست که باید ریشه و بن آنها را از همان زبان آرامی یا زبانهای دیگر سامی چون سریانی و عبری و بالاتر از آنها در زبانهای بابلی و آشوری و آکدی بدست آورد. معادل بسیاری از آنها در زبان عربی هم که از خویشوندان این زبانهای سامی است موجود است. همین کلمات آرامی است که در بر هان قاطع بیدرس همه از حزن و پازند> یاد گردیده است." <پورداود در مقدمه بر هان قاطع>

قابل توجه است مثالی که "ابن ندیم" در کتابش "الفهرست" از "هجای زوارشن یا هزارش" می‌آورد هیچ شباهتی به خطوط "آرامی و پهلوی" ندارد و ابن ندیم تنها نوشته های به طریقه "هجای زوارشن" را چنین توضیح میدهد نه نوشته های به خط پهلوی را !!! ولی پورداود هرچه در نوشته های به خط پهلوی که به مذاقش "سامی یا التصاقی" آید با "هزارش" خواندن شان آنها را "حذف" می‌کند و در نهایت بر علیه کلیه نوشته های قدیمی پهلوی جبهه بندی کرده و تنها نوشته های متاخر و بعد از اسلام پهلوی را تحت نام "پازند" به خاطر تصفیه شدن از لغات قدیمی با ریشه های "سامی – التصاقی" را قبول می‌کند که اکثر این پازند ها با خط عربی نوشته شده اند!!! اینچنین نظر "حذفی" حتی به "پارسی باستان" ، "اوستا" و "پارسی اوستایی" و "پهلوی" مورد ادعای خودش هم به خاطر در تضاد بودن با "تئوری خیالی حذفی" خود، رحم نمی‌کند. در اینجا مبینیم که چطور زبان "پارسی باستانی" و "پهلوی" هم مثل "بر هان قاطع" دچار خشم و خصم این استادی "حذفی" قرار می‌گیرند و تحت نام و بهانه "تصحیح" هزاران لغت آنها "حذف" و یا جایگزین" می‌شوند. اینکار متسفانه با تمام آثار کلاسیک "فارسی" هم حتی با سعدی و حافظ و مولوی رومی و نظامی و تحت نام تصحیح انجام گرفته است. دامنه حذف حتی به کتبیه ها هم کشیده شده و حتی به ساختن کتبیه های ساختنگی هم انجامیده است. نظر حذفی که با قدرت تمام در دوره خاندان پهلوی پدر و پسر بمانند ایدولوژی رسمی خاندان پهلوی با قدرت تمام ادامه داشته است.

زن و پازند –

"اما زند و پازند – زند در اوستا ازنتی azanti معنی شرح و تفسیر است و جز این معنی دیگر ندارد. زند اوستا یعنی متن اوستا با تفسیر پهلوی آن که یاد کردیم . بنا بر این زند زبان یا لهجه ای نیست . گاهی در ادبیات ما همین کلمه بجای اوستا بکار رفته : ...> <پورداود در مقدمه بر هان قاطع>

"پازند گویا از : پا + زند ترکیب یافته باشد ، و آن پس از اسلام در ایران بوجود آمده و عبارت است از پهلوی ساده تر شده بدون لغات هزارش یعنی بجای آن ایدنوگرامهای آرامی خود کلمات ایرانی معادل آنها را نگاشته اند. پازند معمولاً بخط ساده اوستایی که <دین دبیری> خواند، نوشته می‌شود نه با خط دشوار و ناخوانای پهلوی ، و گاهی نیز بخط فارسی نوشته می‌شود." <پورداود در مقدمه بر هان قاطع>

در اینجا پورداود از پازندی حرف می‌زند که فاقد یک اصالت تاریخی است که ممکن است حتی مال قرون اخیر باشند ولی چون "حذفیون" احتیاج به دلایل تاریخی برای ادعاهای "خيالی" خود دارند تاریخ "پازند" به عمد قرنها به عقب کشیده می‌شود.

استعمال پهلوی نا مشخص بوسیله "حذفیون"

در فرهنگ دهخدا، عمید ، معین و در زیرنویسهای "بر هان ناطق" که بوسیله معین نوشته شده ، برای ریشه یابی اکثر لغات به "پهلوی" مراجعه می‌شود. مسلمًا باید سوال نمود این لغت "پهلوی" متعلق به کدام نوع پهلوی و مال کدام عصر است: آیا این متعلق به پهلوی دوران ساسانی است که در کتبیه ها نوشته شده است؟ یا متعلق به پهلوی اوستایی آمیخته با هندی که میتواند حداقل ۸ قرن قبل باشد؟ یا پهلوی زندی قدیمی؟ و یا پهلوی پازندی اخیر که تا حدودی نوعی فارسی است؟

تمام اینها را لغت نویسان مسکوت گذاشته اند اما لغت نویسی سومری دقیقاً سالهای استعمال لغت، انواع تلفظهایش، نام و شماره لوحه ها و یک جمله کوتاه از هر لوحه با آن لغت و تعداد چندبار در طی زمانهای مختلف نوشته شدن لغت را می‌آورد.

سوال اینجاست چرا لغت نویسی "پهلوی" اطلاعات کمی از تاریخ این یافته لغتی میدهد؟ آیا علت آن نمیتواند این باشد که تعداد زیادی لغتهای مدرن "پازندی" را جایگزین "لغتهای قدیمی پهلوی" کرده اند و تمام اینها به بهانه "تصفیه زبان پهلوی" از هزارش یا لغتهای آرامی و آکدی و سومری و... و جایگزین کردن آن لغات با "لغات مدرن فارسی یا پازندی" که باز به اسم "پهلوی" و زبان ساسانیان و حتی اشکانیان معروفی میگردد !!! و عملاً هم در این وضعیت نباید در کنار هر لغت "پهلوی" تاریخ اولین بار بکار رفتن این لغت را با نام سند هم نوشت؟ و از این کار پرهیز میکنند چون در آن صورت چقدر مدرن بودن این لغت بر همگان معلوم و مشخص میگردد !!! قابل توجه است که تفکر حذفی که با بهانه "هزوارش" بودن هزاران لغت قیمتی زبان پهلوی را حذف کرده اند باز هم هزاران لغت دیگر به بهانه "دساتیر" باز شامل "حذف" این تفکر قرار گرفته اند. "دساتیر" و "دساتیری بودن" یک قسمت دیگر نوشته های پهلوی موضوعی است که مقدمه دوم پورداود بر برخان قاطع را تشکیل میدهد و همین لغتمانه را تحت تاثیر "دساتیر" مینامد. دهخدا نیز جزو "حذف کنندگان" با بهانه "هزوارش" و "دساتیر" است.

آذر برزین:

برخان قاطع : آذربرزین- "نام آتشکده ششم است که در فارس برزین نام ، از خلفای ابراهیم زرتشت ۱ ساخته بود، و بعضی گویند روزی کیخسرو سواره میرفت ناگاه صدای رعد بهم رسید چنان مهیب که کیخسرو خود را از اسب انداخت ؛ در آن اثنا صاعقه افتاد و برزین اسب او خورد و زین افروخته گردید دیگر نگذاشتند که آن آتش فرو نشیند و همانجا آتشکده ای ساختند و آذربرزین نام کردند ۲ ."
برخان قاطع

و معین بعنوان توضیحات بر "آذربرزین" در حاشیه <برخان قاطع> مینویسد :

معین مینویسد: " ۱ - در ادبیات اسلامی زردشت را با ابراهیم خلیل خلط کرده اند. رک: مزدیسنا ۹۲-۸۳، ۹۸-۹۵ . ۲ - آذربرزین همان آزمهر برزین است که فرهنگ نویسان دوبار (آزمهر - آذربرزین) یاد کرده اند. آذربرزین مهر در پهلوی Atur-Burzin-Mitr (یعنی آتش مهر بالند)، نام یکی از سه آتشکده مهم ایران عهد ساسانی است که بتصریح تفسیر پهلوی آتش نیایش در ریوند ایالت خراسان جای داشته و بکشاورزان اختصاص داشته است:

(گشتاب) نخست آزمهر برزین نهاد بکشور نگر تا چه آئین نهاد. دقیقی

بخواه جام و برافروز آذر برزین که بر شامة که بر شامة کافور شد که ویرزن. عمق<مزدیسنا ۲۱۵-۲۱۷>"

در توضیح تبریزی در کتابش "برخان قاطع" برای کلمه "آذر برزین" ببروی کلمه "آذر = آتشکده" و "برزین" نام آن آتشکده و "ابراهیم زرتشت" است در اینجا "ابراهیم زرتشت" بعنوان در رابطه بودن دین زرتشتی با ادیان منطقه که تأکید بر روی "آتور = خدای آسمان و روشنایی" و تکامل آن به "تک خدایی ابراهیمی" را میتوان مشاهده کرد که همخوانی دارد با نوشته های بیرونی در "آثار الباقیه" که اکثر از زرتشت را بین آذربایجان و حران <شهر ح. ابراهیم> قبول میکند. قابل توجه است اولین تک خدایی در مصر یعنی خدای آسمان و روشنایی "آتون" هم خیلی نزدیک به "آتور" و "آتور" سومری است که ثبت تاثیر فرهنگ تک خدایی ح. یوسف در مصر زاده میشود و ح. یوسف یکی از پیامبران ابراهیمی است و حضرت ابراهیم از شهر سومری "آر" است که در شهر سومر شمالی یا "حران" این تک خدایی را رواج میدهد. پس میتوان گفت از نظر دین اسلام "آتور" همان نام دیگری از تک خدایی است ولی بصورت در حال تکامل یافتن. قابل توجه است که ادیان ابراهیمی مطلب در حال گذر "آتور" = "آتون" را بعنوان تک خدایی مینذیرند. و چنانکه گفتم "اچور" زرتشتی همان "آتور" و "آتو"ی سومری است و مرتبط دانستن ح. ابراهیم و زرتشت در ادبیات

اسلامی کاملاً پایه تاریخی دارد. ولی در توضیحات معین بوی بی اطلاعی از روند تکاملی ادیان در خاورمیانه و آسیای مرکزی و ارتباط مابین ادیان به چشم میخورد و معین در این مورد قادر به توضیح دادن نیست.

همانطور که ما در کلمه "آذر = آتشکده" که بکرات در برهان قاطع تکرار میگردد و حتی طرز درست کردن آنرا بصورت جمعی و نذری توسط "ترکان آغور" را شرح میدهد که اینجا هم "آذر = آتشکده" به چشم میخورد جالب است بدانیم "آذر" گرفته شده از کلمه "آتوُر و آتوُ = آفتاب و خدای آفتاب" است که بعداً به عبادتگاه همین خدا اطلاق میگردد. راجع به کلمه "برزین = Burzin" باید گفت کلمه "بور" معنی درخشان و براق میدهد و احتمالاً "بورزین" هم با این کلمه در ارتباط باشد. یعنی : برزین = Burzin = درخشان و نورانی و آذربزین = آتشکده نورانی یا آتور نورانی و یا خدای آفتاب نورانی.

کلمه سومری "بور" "bur" : معنی درخشان و براق میدهد در ترکی "پارلاداماق" با آن همراهش است و در عربی "براق" هم همان کلمه است که از طریق آکدی و بابلی در آن وارد شده است. در آکدی به آن نورو(نور) گفته میشود.

bur [GLOW] wr. **bur₂**; **bu₇** "light; to glow, shine" Akk. **napāhu**; **nūru**

آذرشپ :

به نظر میآید لفظ "آتش" بیشتر در دوران ساسانی و بعد جایگزین مفهوم "آفتاب" در دین "آهوری و آتوری" میگردد ولی همین فرشته در آتش میتواند فرشته آفتاب هم باشد که با جایگزینی آتش بجای آهور، آنهم به فرشته آتش تبدیل میگردد.

برهان قاطع: "بفتح شین قرشت و سکون بای فارسی ، نام فرشته ایست موکل آتش و پیوسته در میان آتش میباشد - و
معنی سمندر هم آمده است ۷".

معین : ۷-رک : آذرشپ .

آذرشپ:

در اینجا باز دوگانگی بین "برهان قاطع" و مثلاً توضیحات "معین" بر آن، دیده میشود، در حالیکه تبریزی از فرشته ای بی موکل بر آتش حرف میزند که با موضوعی دینی در ارتباط است، "معین آنرا بنوعی "آذر + شست" دریافت میکند که آتش آنرا میشود و پاک میکند. واقعیت اینست ریشه بابی های لغوی معین و دیگر "حذفیون" اصلاً قابل اطمینان نیست.
"حذفیون" بعد از حذف هزاران لغت عده و ریشه ای، "التصاقی" و "سامی" از زبان پهلوی با اتهام "هزوارش" و "دساتیر" ، با باقیمانده لغتها قادر به ریشه یابی درست لغات نیستند، از آن جمله دیگر "شسب" فقط و فقط معنی "شست" میدهد !!! معین یکبار در ریشه شناسی "آذرگشسب" همین کلمه "شسب" را نه "شسب" بلکه "سب" و نهایت "اسب" تشخیص داده و برای "آذرگشسب" به معنی خنده دار " آتش اسب نر" رسیده است.

در توضیحات "برهان قاطع" آذر شسب عبارت است از "آذر+شسب" و مطابق این نوشته "آذر=آتش" و "شسب = فرشته" و اگر همین فکر را بنوعی تطبیقی با سومری دنبال کنیم "آذر = آد = آفتاب = آتوُر = خدای روشنایی و آفتاب" ولی برای اینکه ببینیم آیا در سومری هم کلمه ای داریم که میتواند ریشه "شست = فرشته" باشد یا نه؟ باید گفت در ذهنیت سومری ۵۰۰۰ سال قبل و بعد آکدی هنوز مفاهیم "فرشته" و "یغعتبر" شکل نگرفته است و سومری معمولاً بجای "فرشته" از کلمه "مؤبد" یا "مؤبد بالدار" و یا حتی از مفهوم خدایان کوچک استفاده میکند. و کلمه "شیته=مؤبد" و کلمه سومری "شیتاش = شیتاس = مؤبد" میتواند ریشه "شسب = شسب = فرشته" باشد:

šita [PRIEST] wr. **šita** "a priest; ~ figurine" Akk. **ellu**; **ikribu**; **ramku**

šita'eša [PRIEST] wr. **šita-eš₃-a** "a priest"

بر هان قاطع آذرشیپ : "۱۱- بفتح شین نقطه دار و سکون سین بی نقطه وبای فارسی ة نام فرشته ایست موکل بر آتش و پیوسته در آتش میباشد ."

توضیح محمد معین : " ۱ - تصحیف "آذرشیست" است لغه بمعنی آنچه که آتش آنرا بشوید و پاک کند . ببرونی در الجماهر ص ۲۰۱ در "ذکر اخبار باذهن" گوید : الاجوف المشتمل على قحاط الشیطان يوَّخذ من جوفه ما فيه و يعمل من غزله شستکات وهى التي كانت الاكاسرة تسميتها آذرشیست و بقى اسم شست على المعمول من غيره فان النار تحرقها" (از افادات علامه دهخدا) و نیز رک : " ملحق بنخب الذخائر فى احوال الجوادر تأليف محمد ابن ابراهيم بن ساعد الانصاري السنجاري معروف بابن الاكفاني طبع مطبعة العصرية قاهره ۱۹۳۹ ص ۱۲۳ - ۱۲۴ ،

مفهوم فرشته در سومری

باید گفت در ذهنیت سومری ۵۰۰۰ سال قبل و بعد آکدی هنوز مفاهیم "فرشته" و "پیغمبر" شکل نگرفته است و سومری معمولاً بجای "فرشته" از کلمه "مؤبد" یا "مؤبد بالدار" و یا حتی از مفهوم خدایان کوچک استفاده میکند . و به علت نبود مفهوم "پیغمبر" باز هم در سومری "مؤبد" و "خدایان کوچکتر" جای آنرا امیگرید . باید ذکر کرد با اینکه در سومری چند خدایی وجود دارد ولی "خدای آسمان" تقریباً نقش آفریننده واحد را هم بازی میکند و بعداً همین خدا با ۳۵۰ نام نامیده خواهد شد و تمام خدایانی را که خود آفریده بود در خود بصورت صفت جمع خواهد کرد . چون قبلاً خدای آسمان برای هر "صفتی" خدایی می آفرید تا آن خدا مخصوص آن صفت یا صفتها باشد ولی در پروسه گذرن به "تک خدایی" و "وحدانیت" تمام این صفتها دوباره در "خدای واحد آسمان" جمع میگردد . در اسلام که این "وحدت" و "تک خدایی" کامل است خدا هم صفت "مهربان" میتواند داشته باشد و هم "صفت خشم" و باز خدا هم "صلح را" کنترل میکند و هم "جنگ" را اما در مسیحیت تغییر یافته فعلی این گذر به تک خدایی ناقص است یعنی مسیحیت فعلی تحت تاثیر ادیان چند خدایی فقط "خدای محبت" را در "عیسی" و "خدا" دیده اند و در واقع تثیث مسیحیت که خدا- روح القدس - مسیح را یکی میدانند و در واقع "خدای مسیحی" را جایشین "خدای محبت رومی" کرده و نتوانسته تمام صفات دیگر را درخدا و مسیح جمع کند و یک تک خدایی ناقص را ما شاهد هستیم . مسیحیان بدین جهت مجبورند برای صفات دیگر چون "خشم" و "جنگ" و "اقتصاد" دوباره به نوعی به "چند خدایی برگردد" تا این "کمبود صفات در خدا- مسیح را جبران کنند" و اینکار با اختراع "قدیسین مسیحی" انجام میگیرد که هر کدام مخصوص یک "صفتی" هستند و جای "کمبود این اوصاف در خدای کلیسا" را بتوانند جبران کنند . ما در اینجا شاهد هستیم چطور هر چند سال یک بار و اتیکان تعداد جدیدی را "قدیس و مقدس" اعلام میکند تا این کمبود صفت در "خدای فقط مهربانی کلیسا" را جبران کند . قابل توجه است عده ایی از مسیحیان اعلام میکنند که "خدای مسیحیت خدای مهربانی و بخشش است" و این درست ناقص بودن "مفهوم تک خدایی را در آن را نشان میدهد" چون عمل "خدای فقط مهربانی مسیحی" هیچ کنترلی بر "خشم و جنگ و اقتصاد" ندارد و عملاً در جنگ جهانی اول و دوم و جنایات هیتلر و استالین و تفکر مستعمراتی و برده داری و پاکسازی های قومی و ... جای خالی کنترل این صفات از طرف "خدای فقط مهربان کلیسا" دیده میشود . در اسلام ما با "تک خدایی" کامل مواجه هستیم و تمام "صفات" را خدا در خود جمع کرده و زیرکنترل دارد و نه احتیاجی به خدای دیگری است و نه اختراع قدسین برای کنترل این صفات .

باز برای معنی "شیپ = فرشته" ما با این کلمات سومری به معنی "مؤبد" رویرو هستیم که میتواند بنوعی ریشه "شست = فرشته" باشد :

در سومری "شیتا = مؤبد" و به آکدی معادل آن "اللو ، ایکریبو ، راماکو" است .

šita [PRIEST] wr. šita "a priest; ~ figurine" Akk. *ellu; ikribu; ramku*

در سومری "شیتاشا = شیتا اسو = یک نوع مؤبد" و معادل آکدی ندارد .

šita'eša [PRIEST] wr. šita-eš₃-a "a priest"

قابل توجه است که کلمه "فرشته = فر + شته" یعنی اگر ما "شته" را در نظر بگیریم که در سومری "شتنیا = مؤبد = شته" و باز کلمه "فر" میتواند همراه با لغت سومری "پا = بال" باشد که بصورت مرکب با ترکیبات مختلف نوشته شده است از جمله "پاسار = sarpa" و "پارین = erin^{giš}pa" که "پر" میتواند گرفته از این ترکیبات باشد:

pa [BRANCH] wr. pa; pa_o "wing; branch, frond" Akk. *agappu; aru; kappu*

کلمه سومری "پا = پارین = بال = پر" به دو نوع نوشته میشود (۱) و (۲) که نوع (۱) در بین ۵۰۰۰ تا ۴۵۰۰ سال قبل ۸۲ بار و بین ۴۰۰۰ تا ۴۵۰۰ سال قبل ۱۲۴ بار و بین ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ سال قبل ۷۷ بار نوشته شده است . و در آکدی معادل آگاپیوُ ، آروُ ، کاپیو میباشد.

باين تفسير "فرشته = فر + شته" را اگر با سومری همراه بدانيم ميشود "پا - پارين + شينا" = بال مؤبد قانادي مؤبد = "مؤبد بالدار" يا "پرلديان مؤبد" ولی اگر "فر" را مساوى "بور = آتش و درخشاني" در سومری بگيريم ميشود "مؤبد نوراني" به هر حال "مؤبد بالدار" يا "فرشته بالدار" بيشتر معقول است چون در کلمه "پری" نيز همين نزديكى با کلمه سومری "پرين = بالدار" مشاهده ميگردد و همچنين کلمه "پر" هم در همين راستا با کلمه سومری "پا - پارين = پر" میتواند همراه باشد. در ريشه يابي "حذفي" برای "فرشته" معنى "فرستاده" معين ميگرددچون از تشابه ظاهری لغت فرستادن و فرشته استفاده ميکند و اصلا با معنى آن کار نميکند و به تاریخچه ساخته شدن "مفهوم فرشته" و معنى آن کاري ندارند!!! مثل نميتواند بگويند چرا فرشته ها با بال ترسیم ميگردد و چرا از دوران سومری اين اشكال انسانهای بالدار بوده و چه معنایی داشته و همچنان چرا گاهی وقتها بر پشت بعضی از اشكال بالدار سومری شاع نور خورشید ديده ميشود و ...

مؤبد نور و آتش

ساغبور(عنوانی مرتبط با نور برای مؤبد سومری) - در سومری ما شاهد این هستیم که کلمه "بور=پارلاماق = درخشان" عنوان پسوند و گاهی وقتها پیشوند در ساخت نام مؤبدان شرکت میکند مثلا در لغت سومری "شاغبور- ساهبور=مؤبد" ما داریم "ساغ = انسان ، شخص" ولی به معنی "شاه" هم آمده است و "بور = نورانی" و با این معانی خواهیم داشت "ساغبور = انسان نورانی = مؤبد" (در ضمن در ترکی هم "ساغ" مثل سومری معنی "انسان" میدهد).

saĝbur [PRIEST] wr. saĝ-bur "priest"

saĝ [HEAD] wr. saĝ "head; person; capital" Akk. *qaqqadu; rēšu*

saĝ [KING] wr. saĝ₄ "king" Akk. *šarru*

کلمه "بور" بوسیله حذفیان بصورت "بور = پور = فرزند" معنی میگردد.

سيگبار(عنوانی مرتبط با نور برای مؤبد سومری)-کلمه "بار" به معنی "آتش" بصورت پسوند در کلمه سومری "سيگبار مؤبد" بکار رفته است که در اينجا "سيگبار = سيگ + بار" و کلمه "سيگ" به معنی "سوختن و روشنایي" هم هست که در اين صورت "سيگبار = سيگ + بار = نور آتش = يك نوع عنوان برای مؤبد سومری"

sigbar [PRIEST] wr. sig₂-bar "a priest" Akk. *luhšû; sigbarû*

sig [BURN] wr. sig₃ "to burn (of digestion)" Akk. *šarāpu*

sig [CLEAR] wr. si-ig "to be clear"

بور (عنوانی مرتبط با نور برای مؤبد سومری) در اینجا خود کلمه سومری "بور = درخشان" بصورت "عنوانی معادل مؤبد" آمده است و کلمه سومری "بور = پارلایان= درخشان" درآکدی "نایا-هو ، نورو" نامیده میشود که ریشه "نور" عربی را تشکیل میدهد و هنوز هم همین سنت "نورانی" نامیدن افراد مقدس و روحانی در اسلام ادامه این سنت ۵۰۰۰ ساله است. قابل توجه است که حذفیون مثل "معین" و "کسری" هنوز هم برای "آذر و آتور" هیچ معنی به غیر از "آتش" قائل نمیگردند در حالیکه "برهان قاطع" به معانی نزدیک سومری میرسد.

bur [BOWL] wr. bur; ^{na}bur "(food) offering, sacrifice; meal(-time); (stone) bowl; a priest" Akk. *abru*; *naptanu*; *nīqu*; *pūru*
bur [PRIEST] wr. bur^{ur}₂ "priest"

bur [GLOW] wr. bur₂; bu₇ "light; to glow, shine" Akk. *napāhu*; *nūru*

در ضمن در سومری "بور=درخشان" به معنی "مکان مقدس" هم هست همانطور که "برهان قاطع" هم برای "آذرآبادگان" معنی آتشکده شهر تبریز را هم میشناسد.

bur [LOCUS] wr. bur₁₁ "a cultic location" Akk. *manzâz êni*

توُ- آتوُ- آتوا(عنوانی مرتبط با نور و خورشید برای مؤبد سومری) در سومری ما کلمه "اُد = آفتاب" را داریم که کلمه "آتوُ" خدای آفتاب از آن گرفته شده است.

ud [SUN] wr. ud "day; heat; a fever; summer; sun" Akk. *immu*; *ummedu*; *umšu*; *šamšu*; *ūmu*

در پایین ما عنوانی برای مؤبد داریم که من ریشه دیگری در سومری برای ارتباط با آنها نمیباشد به غیر از "آد-ات = آفتاب" و احتمالاً این عنوانی در ارتباط با آفتاب برای مؤبد ساخته شده باشند: "توُ" ، "آتوُ" ، "آتوا" و همگی عنوانی هستند برای "مؤبد":

tu [PRIEST] wr. tu "priest"

TU [PRIEST] wr. TU "type of priest"

atu [DOORKEEPER?] wr. a-tu "doorkeeper?; a priest or cultic functionary"
atua [PRIEST] wr. a-tu₅; a-tu₅-a-tu₅; ^{lu}₂a-tu₅-a "a type of priest"

آذرشین:

برهان قاطع: "آذرشین - بکسر شین و سکون تحتانی و نون ، سمندر راگویند و آن جانوریست که در آتش متکون گردد ۲

توضیح محمد معین : "تصحیفی است از آذرشست (از افادات علامه دهخدا) :

ورشود بی زخم وزجر ارشود بی ترس و بیم همچو آذرشین بآتش ، همچو مرغابی بجوی

(صفت اسب) " منوچهری ۱۱۱"

آذرگشپ:

برهان قاطع: "آذر گشپ^۳ – بفتح کاف فارسی وسکون شین نقطه دار و بای فارسی ، نام فرشته ایست موکل بر آتش و پیوسته در آتش می باشد – و مخفف آذرگشپ هم هست.

توضیح محمد معین : " رک : آذرگشپ . "

آذرگشسب:

در اینجا تبریزی برای "آذرگشسب" معانی مختلف در نظر گرفته است : (۱) آتشکده گشتاسب که در اینجا "آذر= آتشکده" معنی میدهد. (۲) آتشکده . (۳) برق. (۴) آتش. (۵) آتش پرست. (۶) نام فرشته موکل بر آتش و پیوسته در آتش.

و کلا آنرا بر گرفته از معنی ترکیبی "آتش جهنده" میداند چون برای او "آذر= آتش" و "گشسب = جهنده و خیز کننده" است. در مورد کلمه "آذر" قبلاً بکرات بحث شده است ولی کلمه "گشسب" را من اینطور بر آورد میکنم "گشسب = گر+ شسب" که در پایین راجع به آن خواهم نوشت.

برهان قاطع: " آذرگشسب^۴ – بفتح شین و سکون سین و بای فارسی ، نام آتشکده گشتاسب است که در بلخ ساخته بود و تمام گنجهای خود را آنجا گذاشته و ندوالقرنین آن را خراب کرد و گنجها را برداشت^۵ – ومطلق آتشکده را نیز گویند – و بمعنی برق هم آمده است. و آتش- و آتش پرست را نیز گفته اند – و نام فرشته ایست موکل بر آتش و پیوسته در آتش مقام دارد ؟ و معنی ترکیبی آن آتش جهنده باشد چه آذر بمعنی آتش و گشسب بمعنی جهنده و خیزکننده آمده است و این معنی مناسبتی تمام ببرق دارد.

توضیح محمد معین : " ۴ - پهلوی Atur Gushnasp مرکب از آتور بمعنی آذر و گشنسب مرکب از گشن بمعنی نر و نرینه و اسب بمعنی فرس ، بنا بر این کلمه مرکب بمعنی " آتش اسب نر " میباشد و آنچنانکه در برهان و دیگر فرهنگها آمده " معنی آن آتش جهنده نیست . آذر گشسب با ساقط نون نیز استعمال شده . آتشکده مزبور درشیز از ایالت آذربایجان جای و بشهریاران و رزمیان اختصاص داشت ، فردوسی درباره خسروپرویز گوید :

وزآن دشت بی بر برانگیخت اسب هم تاخت تا پیش آذر گشسب

دلش بود یکس بدرد آژده "مزدیسنا ۱۹۷ – ۲۱۲" بیاژ اندر آمد با آتشکده

" ۵- این اشتباه از تشابه لفظی "گشنسب" با "گشتاسب" و از این گفتار نظامی ناشی شده که درباره اسکندر گوید :

بلخ آمد و آتش زردهشت بطوفان شمشیر چون آب کشت

بهار دلفروز در بلخ بود کزو تازه گل را دهن تلخ بود

زده موبدش نعل زرین بر اسب شده نام آن خانه آذرگشسب "مزدیسنا ۲۰۱ – ۲۱۰"

باز در اینجا توضیح معین در زیرنویس برهان قاطع برای کلمه "آذرگشپ" کاملاً بيربط به "برهان قاطع" است و کلا بعلت "حذف" کلمات زیادی از پهلوی با بهانه "هزوارش" با کمبود "لغات متناسب" مواجه شده و با لغات باقی مانده برای "آذرگشپ" به معنی "آتش اسب نر" بسنده میکند و "گشسب" را همان "اسب نر ، نرینه" میداند و البته "آذر- آتور" را هم فقط "آتش" فرض میکند و نام مهمترین آتشکده یا معبد خدای خورشید آذربایجان را نه در ارتباط با "خدای آفتاب = آتور" بلکه در ارتباط با "اسب نر - نرینه" میداند که کاملاً با عقلانیت جور در نمی آید که در سرزمینی که

خواستگاه "آتور - آتو" است معبد پرستشگاهی که در آنجا "آتو = آفتاب = آد" را پرستش میکنند بجای نام "آفتاب و الهه آفتاب" پرستشگاه به یک "اسب نر یا نرینه" تقدیم شود و بنوعی پرستش "اسب نر - نرینه" در آنجا انجام گیرد!!!

تذکر: با درنظر گرفتن "آذرگشتب = آذر+گشتب = گر+شب" و معنی و ترکیبی که "برهان قاطع" برای این کلمه با معنی "آتش جهنده" در نظر گرفته است باید گفت: کلمه "گر" یا "قور" در سومری معنی "سوختن" میدهد و ترکی هم "قور = جرقه و آتش جهنده" و راجع به کلمات "آذر = آتوُر" و "شب = شیتاَس، شیتا = مؤبد و فرشته" قبلاً بحث شده است مطابق این معنی "آذر گشتب" میشود "فرشتة آتشجهنده آتور" که در اینصورت "آتش جهنده" یک صفت و عنوان تلقی میشود. این در صورتی است که ما کلمه "گو" در "گشتب" را همراه با لغت سومری "کوُر = سوختن و روشن شدن = قور آتماق" بدانیم.

wr. kur "to burn, light up" Akk. *napāhu*kur [BURN]

ولی اگر ما کلمه "گو" در "گشتب" را معادل کلمه سومری "گوگ = نورانی و آسمانی" بگیریم (لغت ترکی "گوگ = آسمان" همراه با این لغت سومری است) ما به معنی برای "آذرگشتب" میرسیم : "فرشتة آتور نورانی یا آسمانی" به هر حال این معنی "فرشتة موکل آتش" در "برهان قاطع" هم آمده است و معقول تر از معنی "آتش اسب نر" است که معین آورده است.

wr. gug "(to be) bright"gug [BRIGHT]

ولی اگر بدبیال کلمه و معنی "آتش جهنده" بگردیم در سومری به دو لغت "کوُر = سوختن و آتش روشن کردن" و "ساق-ساق = جهنده و پرتاب شده" را داریم و "کورساق" میتواند "آتش جهنده" باشد:

kur

wr. kur "to burn, light up" Akk. *napāhu*kur [BURN]

wr. sag₂; sag₃; sag₇ "to throw (down); to scatter, disperse; to kill, to beat" Akk. *dâku*; sag [SCATTER]
nasāku; *nêru*; *sapāhu*

ولی "ساق-ساق" در سومری میتواند معنی "مؤبد - انسان" هم بدهد چنانچه در عنوان مؤبدی "ساغ - بور = انسان نورانی" دیده میشود.

saĝbur

saĝbur [PRIEST] wr. saĝ-bur "priest"

آذرکیش:

در اینجا "آذر" به معنی "آتش" آمده است و نفکر "آتش پرست" بجای "پرستندهان خدای روشنایی" را شاهد میباشیم که از معادل اوایل اسلام شاهد این معادل بودن هستیم. شکی نیست که "زرتشتی ساسانی" نسبت به "آتوُر سومری" در افول کامل است چون مذهب "آتوُر" قرنهاست که مسیر تکاملی خود را طی کرده و به "تک خدایی" راه گرفته ولی "زرتشتی ساسانی" اهور را از "آسمان و آفتاب" به زیر کشیده و در درون "آتش" اجاق زمینی انداخته !!! و قیام مانی و مزدک و پاگرفتن میتراگرایی در بحران بودن زرتشتی ساسانی را نشان میدهد که دین ایده آل "حدفی" ها باشد. بحران زرتشتی گری با اینکه تحت تاثیر اسلام، بازنگری عمیقی در آن شد، ولی باز ادامه دار بود.

برهان قاطع: "آذرکیش - بکسر کاف و سکون تحتانی مجھول و شین قرشت ، آتش پرست را گویند ۲ .*

توضیح محمد معین: "۲- رک : آتش پرست و "مزدیسنا ۱۸۶ - ۱۸۷".

*آذرکیوان - یکی از روحانیون بزرگ زرتشتی صفویه ، از مردم شیراز یا حوالی آن . وی با گروهی از مریدان خود بهندوستان شتافت(اواخر قرن دهم هجری). آذر کیوان مؤسس فرقه ایست مذهبی که ترکیبی است از ادیان زرتشتی ، اسلام، برهمنی و مسیحی. ویرا ذوالعلوم لقب داده اند.

در اینجا ما شاهد معینی هستیم که شدیدا مثل زرتشتی متعصب، ظهور کرده و بر علیه هرگونه ارتداد از زرتشتیگری میتازد و که آنرا دستایر مینامد و هرگونه مراجعه لغوی به نوشته های آنها را تکفیر میکند. غالبا همین ذهنیت "حذفی" متعصب زرتشتی، برای اسلام هیچ تعصی نشان نمیدهد و بقول خودشان دور از تعصبات میباشد!!!

آذر همایون:

در اینجا باز آذر معنی "آتور = خدای آفتاد" و در برداشتی دیگر معنی "معبد آفتاد" را میدهد.

برهان قاطع: " آذر همایون - بضم ها ، نام ساحره ای بوده از نسل سام و خدمت آتشکده صفاها میکرد و ذو القرینین اورا به بلیناس حکیم دادوبدهن سبب بلیناس را جادوگر میگفتند . ۱

توضیح محمد معین: " منشاء این افسانه قول نظامی در "اسکندر نامه" (شرفنامه چاپ ارمغان ص ۲۴۲ - ۲۴۵) است .
رک : بلیناس حکیم بقلم نگارنده . مجله دانش ۱۰ : ۳۳ - ۵۳۲ .

آذر هوشنگ:

در اینجا "آذر" معنی "آتور = آهور = خدای آفتاد و روشنایی" را میدهد و نلم پیغمبر راجع به آن هم "آذر هوشنگ" آنرا نشان میدهد.

برهان قاطع: " آذر هوشنگ - نام اولین پیغمبری است که بعجم مبعوث شد و او را "مه آباد" نیز گویند و امتنان او را " آذر هوشنگیان " خوانند . ۲ . *

توضیح محمد معین: " ۲- از بر ساخته های دستایر .

*آذری - منسوب بازربایگان ، نام زبان قدیم سکنه آن ناحیت که از لهجه های ایرانی بود. رک: زبان آذری تألیف سید احمد کسری سه چاپ ۱۳۰۴ ، ۱۳۱۷ ، ۱۳۲۶ تهران و مجله یادگار سال دوم شماره ۳ " یک سند مهم در باب زبان آذری " بقلم آقای اقبال و "یک سند تاریخی از گویش آذری تبریز" ، - ترکان عثمانی و بتبع آنان خاورشناسان "آذری" را بلهجه ترکی معمول در آذربایجان اطلاق کرده اند . رک: دایرة المعارف اسلام: آذری Azeri . در متن کتاب حاضر هفت لغت ذیل از آذری نقل شده ؛ آنین ، چارق ، چراغینه ، شم ، کام ، کنکی ، ملاس ، رک: هر یک از لغات مذکور .

*آر - (پسوند) علامت فاعلیت : رک : ص، له از دیباچه ، بعض معاصران آنرا علامت صیغه مبالغه دانند. "قریب ۹ دستور زبان فارسی ۱۳۱۰ ص ۶۳" - علامت حاصل مصدر ، رک : ص ، لو از دیباچه ، بعضی معاصران آنرا علامت اسم مصدر گرفته اند. "اقریب . همانکتاب ص ۹۵".

ما در اینجا شاهد یک توضیح بی ربط "محمد معین" بر "برهان قاطع" هستیم که در آنجا برای تحریف "ترک" بودن منطقه سعی میکند با "آذری" خواندن "تاتی" آنرا "زبان قدیم سکنه آن ناحیت" بخواند قابل توجه است در درون آذربایجان ملیت های مختلفی هستند و این هم مثل تمام دنیا طبیعی است و نباید هیچکدام از آنها به ضرر یکی دیگر "حذف گردیده" یا از بین بروند و این شامل زبان التصاقی ترکی هم میشود. در مورد "زبان قدیم" آذربایجان و خیلی جاهای ایران باید گفت آنها هم

التصاقی و از یک گروه زبانی ترکی هستند و در مورد این زبانهای باستانی التصاقی و همچنین زبانهای باستانی سامی منطقه چه کسری و معین و چه پورداود و دهخدا در بی اطلاعی مطلق هستند و نه تنها در این مورد هیچ نظر علمی نمیتوانند بدهند بلکه با دستکاریها و حذف هزاران لغت از زبان پهلوی و دستکاری و تحریف در آثار ادبی و لغتنامه ها گناهکاران غیرقابل بخشنده هستند.

در قسمت توضیحات راجع به پسوند "ار" معین، بی اطلاعی از زبانهای باستانی "التصاقی و سامی منطقه" خود را نمایان میکند و عملاً با سردر گمی "حذفیون بی اطلاع" روبرو هستیم که در مقابل این پسوند باستانی "التصاقی" سردر گم میباشد. مثلاً نمیتوانند در مورد پسوند های "آر" و "آر" نامهای جغرافیای توضیح کامل بدهند.

كلمة "آر" در سومری معانی مختلف دارد که هم بصورت منفرد و هم بصورت مرکب چه در اول کلمه و چه در وسط کلمه و یا بصورت پسوند می آید: مثلاً در ارتش ما داریم ارتش = ار + تش که ار = مرد و انسان و تش = کشتن و "ارتش" در سومری و ایلامی معنی "جنگجو" و "مردی که میکشد" را میدهد و ...

ur

- ur [ABUNDANT] wr. ur_3 "(to be) abundant" Akk. *kapāšu*
- ur [ANOINT] wr. ur_5 "to rub in, anoint" Akk. *kadādu*
- ur [BAKE] wr. ur_5 ; ur_3 "to bake"
- ur [BASE] wr. ur_2 ; $\hat{g}eš$ ur_2 "base, legs of a table"
- ur [COLLECT] wr. ur_5 "to confine, imprison" Akk. *pâdu*
- ur [CONVULSED] wr. ur_4 "to be convulsed" Akk. *arāru*
- ur [DOG] wr. ur ; $\hat{g}eš$ ur "dog; ~ figurine; ~ toy; lion" Akk. *kalbu*; *labbu*
- ur [DRAG] wr. ur_3 "to go along; to wipe clean; to beat, sweep away; to drag; to raise a boat" Akk. *bâ'u*; *kapāru*; *šabātu*
- ur [FISH] wr. ur_4^{ku} $_6$; ur_6^{ku} "a fish"
- ur [HARNESS] wr. ur_3 "harness; yoked team" Akk. *našmadu*
- ur [HE] wr. ur_5 ; ur "he; that, this same; maid, female slave; one; corresponding (to one another); like (one another)" Akk. *amtū*; *ištēn*; *mithāru*; *šû*
- ur [KEEL?] wr. ur_2 "keel?"
- ur [LIVER] wr. ur_5 "liver; main body, bulk" Akk. *kabattu*; *ummatu*
- ur [MAN] wr. ur "man" Akk. *amēlu*
- ur [PLUCK] wr. ur_4 ; ur_5 "to pluck; to gather, collect; to harvest" Akk. *baqāmu*; *ešēdu*; *hamāmu*; *kapātu*
- ur [ROAM] wr. ur_4 ; ur - ru - ur "to roam around" Akk. *parāru*
- ur [ROOF] wr. ur_3 "roof" Akk. *īru*
- ur [ROOT] wr. ur_2 ; ur_5 "root, base; limbs; loin, lap" Akk. *išdu*; *mešrētu*; *sūnu*; *utlu*
- ur [SERVANT] wr. ur "servant"
- ur [SHUT] wr. ur_3 "to shut; protection" Akk. *edēlu*; *kidinnu*
- ur [SMELL] wr. ur_5 "to smell" Akk. *ešēnu*
- ur [TRIM] wr. tug_2 ur_2 "a cloth trimming" Akk. *sūnu*
- ur [UNMNG] wr. ur_{14} ""

كلمة "آر" در سومری معنی راه میدهد.

wr. a-ra₂ "times (with numbers); ways; way; omen; step (math.)"[ara \[TIMES\]](#)

آذریان:

صفحه ۲۹ اذری و ار

خور کلمه "خور" که در "خورشید" هم دیده میشود باید از ریشه التصاقی دانست و با "هور" و "آتور" و "آد" و "أت" و "آتش" و "آف" و "آفتا" همراه است و همه با "أت - آد" سومری همراه میباشد و تلفظهای مختلف از ریشه واحد هستند.

برهان قاطع: "خور ۶ - با ثانی معدوله و رای قرشته بمعنی روشنی بسیار باشد - و نام فرشته ایست موکل آفتا که تدبیر امور و مصالحی که در روز خور واقع میشود متعلق بدوست - و نام روز یازدهم از هر ماه شمسی باشد ۱ - و نامی است از نامهای آفتا ۱ - و بمعنی مزه ولنت و خوردنی اندک باشد که آنرا قوت لایموت گویند ۲ - و خوردن - وامر تر چیزی خوردن هم هست یعنی چیزی بخور ۳ - و نوعی چلپاسه را نیز گفته اند و آنرا بسریانی حربا خوانند ۴ - و نام کوشکی است مشهور بخورنی ۵ .

توضیح محمد معین: "۶ - اوستا - **xvar** = هور(پارسی) = اوستا **xvar** (shet)، پهلوی **hvar** (خورشید) "اسفا ۱: ۲ ص ۶۸" هوبشمان ۵۰۵، هندی باستان - **svar**، کردی **xor**، استی **hür**، شفتی **xir**، **xer**، مازندرانی **کنونی xor**، مازندرانی **xer**، مازندرانی **xur**، طبری **xer**، مازندرانی **کنونی xor**، **xor** "واژه نامه ۲۴"! در اوستا هوره و هورشته هم بمعنی قرص خورشید و کره آفتاب است و هم از آن فرشته اراده شده است. غالباً صفات جاودان و باشکوه و تند اسب و غنی خورشید بخورشید داده شده . بمناسبت نام فرشته مزبور روز یاردهم هرماه، (خورشید) یا (خور) یا (خیر) روز نامیده میشود. بیرونی در فهرست روزهای ایرانی ایتروز را (خور) و در سغدی (خویر) و در خوارزمی (اخیر) یاد کرده. زرتشتیان ایران این روز را (خیر) نامند. در بیت ذیل بمعنی آفتا و فرشته هردو آمده :

بسان خور که نگهبان قرص خور باشد.

تو پاسبان سلیل پریوشت میباش

خسروانی "روزشماری" ۲۹ - ۳۳ .

در اینجا باز معین نمیتواند رابطه تبدیل شدن "هور" پارسی باستان به "خور" پهلوی را بدرستی دریابد و کلا ریشه "هور" پارسی را در "آتور = آدر" ببیند و همچنین "آتور = آهور" حدس بزند و معین قادر به کشف کردن رابطه "آهور" و "خور = هور" نیست با اینکه "برهان قاطع" با قاطعیت به معانی "نام فرشته ایست موکل آفتا که..." و "نامی است از نامهای آفتا" اشاره میکند و این میتواند کلیدی برای دریافتمن معنی "دینی" کلمه هم باشد که ورودی به "آتور = آهور" محسوب گردد. معین بجای پژوهش در عمق ریشه کلمه به وقتگذرانی در لهجه های مختلف مثل "شفتی" و "مازندرانی کنونی" و ... میپردازد که هیچ کمکی برای ریشه یابی کلمه محسوب نمیگردد.

هور:

برهان قاطع : " بضم اول و سکون ثانی مجھول و رای قرشت، نامی است از نامهای آفتا عالمتاب ۱۰ - وبخت و طالع را نیز گویند ۱ - و نام ستاره ای هم هست که هر هزار سال یکبار طلوع میکند - و بهندی بمعنی دیگر باشد.

در اینجا "برهان قاطع" بدرستی "هور" را "نامی از نامهای آفتا" مینامد چون در واقع "هور" = "خور" = "آتور" = "آهور" = آفتا قدرتمند یا خدای آفتا قدرتمند. در واقع باید رابطه بین "هور" و "آهور" و همایانی آنها بوضوح قابل

رویت است که هر دو با کلمه التصاقی سومری "أتوه" = خدای آفتاب پر قدرت و "أتوه" = "آد" = آفتاب و روشنایی همراهی هستند.

اما معین با اصرار باز بجای معنی "آفتاب" معنی "آتش" را جایگزین میکند و قادر به دیدن همراهشگی آن با "اهور" نیست و حتی یکی بودن "هور" و "خور" و "خورشید" را نمیبیند و کلا زبانشناسی "حذفی" قادر به ریشه شناسی نیست و علت آن حذف هزاران لغت از پهلوی و فارسی تحت بهانه "هزوارش"، "دستیر" و ... است و عملاً با حذف لغات عده، دیگر لغتی قابل اتکا برای ریشه شناسی درست باقی نمیماند و جای خالی آنرا با اشعار و رجوع به ارمنی نمیتوان پرکرد.

توضیح محمد معین: "۱۰ - خور (م.ه) ، اوستا havr " اسف ۲ : ۶۸ ص ۵۰۵" ، کردی här " اسشق ۵۰۵" ، در زبان ارمنی hur (اصلاً بمعنی آتش) "ابراهامیان". رک: فاب ۱ ص ۲۵۸ ، یشتهاج ۱ ص ۳۰۴؛ ۱۸۰؛ ج ۲ ص ۳۱۴:

که شیری نترسد ز یک دشت گور ستاره نتابد هزاران چو هور . "فردوسی طوسی "لغت فرس ص ۱۴۳".

چو حورم نهان و چو هور آشکارا ولیک از حقیقت نه حورم، نه هورم . "سنایی غزنوی. دیوان ص ۲۹۶".

توضیح محمد معین: "۱- فرهنگ جهانگیری (وبتتبع او فرهنگ نظام) این دو بیت فردوسی را شاهد آورده اند:

ز بیژن فزون بود هومان بزور هنر عیب گردد ، چو برگشت هور .

بیکبارگی تیره شد هور تو کجا شد چنان مردی و زور تو؟

و حق با رشیدی است که هور را "بمعنی مطلق ستاره" ضبط کرده و دو بیت فوق را شاهد آورده (واشاره بقول جهانگیری نیز کرده است) ، قس: نیک اختری، بد اختری، تیره اختری، گردش اختر، گردش ستاره

هورخش:

برهان قاطع: "هورخش ۲ - بضم اول و سکون ثانی مجھول و فتح رای قرشت وخا و شین نقطه دار هر دوساکن، معنی اول هور است که نام آفتاب عالمتاب باشد.*

در اینجا باز هم "برهان ناطق" بدرستی "هورخش" را "نام آفتاب عالیمقام" میداند که همان "خدای آفتاب توانا = أتوه = اهور" باشد. و این درست بر عکس زیرنویسهایی است که "معین" در "برهان قاطع" مینویسد و از هرگونه پذیرش معنی آفتاب" برای لغات "آذر" و "هور" و ... احتراز کرده و بر معنی "آتش" اصرار میورزد این نوع اصرار برای تک معنی بودن "آتش" در تمام "حذفیون" دیده میشود.

توضیح محمد معین: "۲- نخستین کسی که پس از اسلام این اصطلاح را در منصفات خود بکار برد تا آنجا که میدانیم شیخ شهاب الدین سهروردی (۵۴۹-۵۸۷). است. ...

... از جمله آثار شیخ اشراق، دوگفتار- ویا بتعییر اصح، دونیایش- است بنام "هورخش کبیر" و "هورخش صغیر". نگارنده "هورخش کبیر" را در رساله "حکمت اشراق و فرهنگ ایران" ص ۲۴- ۲۳ نقل کرده است. جهانگیری و رشیدی "هورخش" را نام آفتاب نوشته اند. درباره وجه اشتقاق این کلمه سه وجه درنظر است: نخست آنکه وی مرکبست

از "هو" hu که در اوستا و پهلوی به معنی خوب است و "رخش" (بضم وفتح اول) به معنی رخشان و روشن (رک: رخش) وكلمة مركب مزبور بمعنى "نيك روشن" و صفتى است برای آفتاب، ودر هورخش كبير سهروردی نيز در خطاب بافتاپ آمده : انت هورخش الشديد ... در مذكرة شفاهى با استاد هنينگ، وجه مزبور را مردود دانسته اند ولی آقای پورداود اين وجه را پسندیده اند؛ دوم آنكه اين کلمه از ريشه و مخفف "هورخشته" hvara xshaeta اوستايى (رک: خورشيد) است. (آقای ه. كربين اين وجه را ميپسندد) در مذكرة شفاهى با استاد هنينگ و استاد پورداود اين وجه را مردود دانسته اند ، اشكال اين وجه اشتقاء آنست که "خشته" درفارسى "شيد" و "خ" ماقبل "ش" درپهلوی وفارسى حذف ميشود، و دركلمة مورد بحث باقى مانده است . وجه سوم آنكه اصل "هور رخش" فرض شود، يعني آفتاب درخشان ، بقاعدۀ زيان پارسى در کلمة مركب چون يك حرف مكرر شود و يا دوحرف قریب المخرج باشد ، يكى حذف گردد (راست تر، پتر = بدتر) لذا يك "ر" حذف شده "هورخش" خوانده شده است، استاد هنينگ اين وجه را پذيرفته اند . . ."

جالب است باز هم معین را در گمراهی میبايم و اصلا نمیتواند ارزش اطلاعات داده شده در "برهان قاطع" را دریابد و معنی "هورخش" را یکبار "نيك روشن" میبايد که استاد مورد فبولش هنينگ آنرا "مردود دانسته" !!! ولی پورداود "این وجه را پسندیده اند" !!! !!! و دفعه دوم آنرا مخفف "هور خشته" اوستايى ميداند که "آقای ه. كربين اين وجه را ميپسندد" !!! اما "در مذكرة شفاهى با استاد هنينگ و استاد پورداود اين وجه را مردود دانسته اند"!!! و در حالت سوم "در وجه سوم آنكه اصل "هور رخش" فرض شوده يعني آفتاب درخشان...استاد هنينگ اين وجه را پذيرفته اند . . ."

معین بعد از سرگردانی در ريشه يابی حذفی "هورخش" دوباره برمیگردد به "برهان قاطع" در حالیکه هنوز هم از پذيرفتن اين عاجز است که "آفتاب عاليمقام" که تبریزی در برهان قاطع آورده و معنی "خدای آفتاب توانا" را میدهد که همان "اتور یا آتو یا آهور" باشد و ما بعدا موقعی که به ترجمۀ "حمد و دعای" همان "اتور = آتو = خدای آفتاب عاليمقام" سومري ميرسيم خواهيم ديد که زبان شناس "التبريزي" تا چه حد در اين معنی محق است و حتى "سهروردی" هم چقدر درکنار تبریزی ایستاده است . قابل توجه است تمام بلايابي که بر سر اثر "برهان قاطع" از طرف "حذفيون" آمده همان بلايا و شايد بيشترش بر سر آثار "سهروردی" هم آمده است که او هم پير ۵۰۰۰ سال جستجوی "تکذايی بين النحریني" و تکاملش از اتور به وحدت و واحد است .

هورمز:

در اينجا برهان قاطع "هورمز" را نام فرشته ايي ميداند که با بودن "هور" احتمالا در رابطه با آن است ولی اگر "هورمز" را در ارتباط با "اهورامزدا" بدانيم باید گفت که در آن موقع آهورامزدا = آهورا + مزدا و اينرا هم باید گفت که لفظ آهورامزدا میتواند يك تجمعي معنی از دو خدا باشد که يكى شمالی و آذربايجانی يعني "آهور" و ديگرى از جنوب يعني "مزدا" که كتابهای پرستندها جدأگانه مزدا که به مزدایست معروفند هم جداست در ضمن پرستندها آهور هم بصورت جدأگانه هم دیده ميشوند (با فرستنگان خود)

برهان قاطع : "هورمز" - بضم اول و سكون ثانی مجھول ورای بی نقطه و ميم مضموم بزای نقطه دار زده، نام فرشته ايست - ونام روز اول است از هر ماه شمسی- ونام کوكب مشتري- ونام دخترزاده اسفنديار باشد.

توضیح محمد معین : " ۱ = هرمز (ه.م) = هرمزد (م.ه) ، ورک: ارمز ، ارمزد .

هورمزد:

در اينجا هورمزد را با هورمز يكى ميداند.

برهان قاطع : "هورمزد ۱ - با ثانی مجھول بر وزن روز دزد، بمعنی هورمز است که نام فرشته - و روز اول است از هرماه شمسی - و نام کوکب مشتری - و دختر زاده اسفندیار باشد.

توضیح محمد معین : " ۱ = هورمز (ه.م.) ورک : ارمز، ارمزد.

آف : در اینجا ما با یک کلمه تک هجایی "آف" به معنی خورشید برمیخوریم که میتواند همراه با کلمه تک هجایی سومری "أد - أت = خورشید" باشد. کلمه تک هجای "آف = خورشید" میتواند در تشخیص رابطه و همراهشگی "آنور = آت-وُر" ، "آذر=آذ-ر" ، "آهور=آه-وُر" ، "هور = هُ-وُر" ، "خور = خُ-ر" ، نقش بازی بکند. که در تمام این مثالها هجای اول در واقع یکی و بر گرفته یا همراه با کلمه سومری - التصاقی "أت - أد = خورشید ، سومر، روز" میباشد. قابل توجه است کلمه ترکی - سومری "أد- أت" هم اکنون در ترکی به معنی "آتش" بکار میروند ولی به معنی روز، آفتاب هم دیده میشود.

در مثالهای بالا نزدیکی "آف" با هجا های هم معنی "أت" ، "أد" و "آه-ه" همگی به معنی "خورشید" قابل مشاهده است ولی اولین بار است درست کلمه تک هجایی "آف = خورشید" دیده میشود و باعث میشود که در تمام این سری کلمات در واقع هجای اول است که همراه با کلمه سومری "ات أد = آفتاب" است.

sun

wr. ud "day; heat; a fever; summer; sun" Akk. *immu; ummedu; umšu; šamšu; ūmu*ud [SUN]

برهان قاطع : آف - بر وزن کاف، بمعنی مهر است که بعربی "شمس" گویند ۵ - و مشک را نیز گفته اند.

توضیح معین: ۵- مرخم "آفتاب" (ه . م) .

آفتاب:

در کلمه "آفتاب" که ما آنرا "آف + تاب" میتوانیم بنویسیم ، که در قسمت بالا و در برهان قاطع ما دیدیم که "آف = أد = خورشید" و که همراهشگی "آف" با کلمه سومری "ات-أد = خورشید" دیده میشود ولی کلمه "تاب" هم در سومری معنی "سوختن، آتش، سرخ فام" را میدهد و کلمه مرکب "آفتاب = آف + تاب" به سومری معنی "خورشید سوزان - خورشید آتشین- خورشید سرخ فام" را میدهد.

wr. ud "day; heat; a fever; summer; sun" Akk. *immu; ummedu; umšu; šamšu; ūmu*ud [SUN]

wr. tab; tab₂ "to burn, fire; to dye (red); to brand, mark" Akk. *hamāṭu; šamāṭu; šarāp*tab [BURN]

برهان قاطع : آفتاب ۶ - بروزن ماهتاب، بحسب لغت تابش و روشنی و پرتو مهر است همچو ماهتاب که تابش و روشنی ماه باشد ، و بعضی گویند معنی ترکیبی آن آفت آب است - و بحسب اصطلاح شمس را گویند - و بمعنی روز هم آمده است - و کنایه از شراب انگوری هم هست - و نزد ارباب سلوک از آفتاب روح مراد است و از ماهتاب نفس؛ و گویند روح در بدن بمنزله آفتاب است و نفس بمنزله ماهتاب.

و در پایین در توضیحات معین می بینیم که بعد از حذف هزاران لغت التصاقی وسامی به بهانه هزوارش از زبان پهلوی دیگر لغتی نمی ماند تا بدان رجوع شود و سعی میشود جای خالی آنها را با رجوع به تلفظهای عامیانه در زمان حال شهر ها و روستاهای مختلف پر شود. در ضمن در اکثر لغات مثلاً به زبان "پهلوی" رجوع میشود که باید پرسید این "لغت که بدان پهلوی" گفته میشود آیا متعلق بدوران ساسانی است یا بعد از اسلام؟ آیا این یک لغت پازندی است یا از منبع معتبر تر بدست آمده؟ دقیقاً اولین منبع نوشته شده این لغت متعلق به کدام سال است؟ تمام این سوالات در نوشته های معین مسکوت است و با یک نوشته "پهلوی" جای تمام این اطلاعات خالی میماند و شاید تمام اینها برای اینست که منبع اکثر این لغات "پازند" است که بعد از اسلام و حتی در قرون اخیر نوشته شده اند و اصلاً نباید با پهلوی ساسانی اشتباه گرفته شوند

در کمبود لغت بعد از حذف هزاران لغت التصاقی و سامی بنام هزوارش از پهلوی، معنی تعیین شده از طرف معین برای "آفتاب" دیگر نمیتواند بالاتر از "جرم روشن گرما بخش" باشد و این مثلاً معنی "علمی و غیر عامیانه" بالایی است که معین برای "آفتاب" توانسته "جور" کند!!!

توضیح معین: ۶- پهلوی atab "مناس ۲:۲۶۴" ، گیلکی aftaw و axdaw ، يرنی oxtov ، سمنانی aftöw ، سرخه aftow ، شهمیرزادی aftab "ک ۱ ص ۲۸۵"؛ مرکب از آف = آب + تاب، آف در اینجا معنی روشنی و درخشندگی است و تاب از تابیدن معنی گرم کردن است ، پس کلمه آفتاب بمعنی (جرائم) روشن گرما بخش است . اینکه، در فرهنگها معنی ترکیبی آنرا "آفت آب" نوشته اند مبتنی بر فقه اللغة عامیانه است. "يشتها ۱ ص ۳۰۵".

قابل توجه است که لغت "تابیدن" و "طب" و "تاب" همگی از سومری گرفته شده اند و کلمه "تابیدن" در واقع معنی "سوختن و گرم دادن" را میدهد و نه "نور دادن" ولی در معنی امروزی معنی "تابش نور" هم میدهد. به هر حال تمام این نوع "ریشه شناسی" و "ریشه یابی" در توضیحات معین مشاهده نمیشود و حتی بهترین و موفقترین ریشه یابی او که در بالا مشاهده میشود باز تا نصفه راه را با موفقیت میرود ولی نمیتواند ریشه یابی را تا آخر ادامه داده و آف و تاب را تا ساکنین قدمی و التصاقی زبان ایران باستان ادامه داده و ریشه یابی کند. در اینجا "جرائم روشن گرما بخش" اصلاً ربطی به لغت "آفتاب" ندارد چون اصلاً از "جرائم" بحثی در "آفتاب" نیست و کلا معین تنها موفق به ریشه یابی "تاب" شده است ولی از ریشه یابی "آف = خورشید" عاجز است و اینهم با اینکه "برهان قاطع" خود "آف" را معادل "خورشید" شناخته است!!!

آفتاب پرست:

در اینجا بلاخره اسم باور کننده گان به خدای "آفتاب= آهور" اورده میشود که "میترا" میتواند برگرفته حالت متاخر "آتوریزم - پرستندگان خدای آسمان و آفتاب آتُر" باشد و یا "آتوریزم" در بعضی جا ها بعداً به "میترا" تبدیل گردد. که در اینجا "آتوریزم" را "آفتاب پرست" و "طایفه ایی از گبران و مشرکان و افلاکیان" مینامد. و کلا "آتشپریت و آتشکده و خرمدینی" نیز یک نوع نامگذاری "عوامانه" بر "آتوریزم- آتُر باوری" و معابد پرستش "خدای آسمان و آفتاب آتُر(آهور)" میتواند باشد که همگی این دین ریشه ایی التصاقی و باستانی دارد. در اینجا "افلاکیان" اشاره به پرستندگان "خدای آسمان و روشنایی" است.

برهان قاطع : آفتاب پرست - این لفظ را بر سه چیز اطلاق میکنند خصوصاً : بر گل نیلوفر - و بر جانوری که مانند است بچلپاسه و آنرا بسریانی <حرذون> گویند - وکی که بر هر طرف آفتاب میل کند برگهای آن روی بدان جانب کند ۷ - و اهل هند بر هر گل کبود عموماً - و طایفه نیز باشد از گبران و مشرکان و افلاکیان ۸ .

معین : ۷ heliotrope- ۸ مراد پرستندگان مهر Mitra است ..

نتیجه مقدمه

برای بررسی نامهای "آذربایجان - آذربادگان" ، "آران" و "مغان" مجبور بودم اطلاعاتی راجع به "محیط بررسی" قبل داده باشم. در مورد ریشه یابی هایی که تا به حال برروی کلمات "آذربایجان" ، "آران" و "مغان" در ایران شده است متوجه شدم که اکثر این "ریشه یابی ها" اشتباه بوده و این "اشتباهات" تنها شامل این کلمات و نامهای جغرافیایی نیست، بلکه خیل عظیمی از "لغات فارسی" هم "ریشه یابی اشتباه" شده اند. در این مقدمه، سعی در ریشه یابی، این اشتباهات، شده است و عال آن بین صورت بتدریج یافته میشود.

- ۱- در این مقدمه راجع به حضور خیل عظیمی از لغات التصاقی در فارسی حرف زده میشود که یادگار ملل باستانی و مسکونین بومی ایران است که بعدا زبانشان با "هند و اروپایی" و "سامی" مخلوط میگردد ولی باز هویت غالب را تشکیل میدهدن. این لغات و مشخصات التصاقی "لغت های اصلی و افعال اصلی و ریشه ایی" زبانهای ایرانیک را تشکیل میدهدن. در این مقدمه بصورت بسیار کوتاهی به تعدادی از آنها اشاره شده است.
- ۲- زبانهای التصاقی و همراهی با ترکی حضوری ممتد و ساختاری در فرهنگ و تمدن ایرانیک داشته اند.
- ۳- در حدود ۱۰۰ سال قبل و بخصوص در دوران سلطنت خاندان پهلوی یک گروه بخصوصی از تاریخنویسان و زبانشناسان در ایران پا میگیرد که در تاریخنویسی فقط به "هخامنشی گرایی" معتقد است و تمام تمدنهای باستانی و بسیار مهم ماقبل هخامنشی و اکثرا التصاقی زبان را (مانند ایلامی - شوشی- اوارتی و ...) و همچنین تاریخهای ما بعد هخامنشی بخصوص بعد از اسلام را "حذف" میکند. این گروه "حذفی" یک تاریخ غیرواقعی "حذفی" و بسیار خلاصه را به ایرانیان تحويل میدهد که به هیچ وجه همه تاریخ ایران و اصل تاریخ محسوب نمیگردد.
- ۴- در قسمت زبانشناسی و لغت شناسی "حذفیون" زبان پهلوی را مورد "تصفیه و حذف" قرار میدهدن و هزاران "لغت" باستانی التصاقی و ریشه ایی و اصلی زبانهای ایرانیک" را به بهانه "هزوارش" و "دستایر" بودن از زبان پهلوی مورد تصفیه و حذف قرار میدهدن و این باعث میشود که برای "ریشه یابی لغات" با این "لغات باقی" مانده و ناقص با "کمبود لغات" مواجه گشته و اکثر "ریشه شناسی لغوی" انجام شده بوسیله "حذفیون" که با این طریق انجام میگیرد اکثرا غلط، غیر واقعی و نادرست است.
- ۵- حذفیون بعد از "تصفیه و حذف" هزاران لغت عده زبان پهلوی، که "التصاقی یا سامی" تشخیص داده و به بهانه "هزوارش" و "دستایر" بودن، مورد، تصفیه و حذف قرار داده اند. با این ذهنیت حذفی آنها، عملا نمیتوانند "پهلوی قدیم" و "پهلوی ۴۰۰" لغت پارسی باستان را مورد استفاده قرار بدهند، پس بنابراین از زبان "پهلوی ساسانی" و "پارسی باستان" و "پهلوی اوستایی" و "پهلوی زندی" که حضور "لغات التصاقی" در آنها بسیار مشهود و ریشه ایی است دور شده و عملا به زبان عامیانه نزدیک به دوران اخیر پناه میبرند و آنرا "پهلوی پازندی بعد از

اسلام" مینامند و اکثر ریشه یابی های فعلی که به نام زبان "پهلوی" انجام میگیرد در واقع نه با مراجعه به "زبان پهلوی تاریخی" بلکه زبان پهلوی جدید ساخت حذفیون میباشد و با مراجعه به این "زبان عامیانه فاقد پایه تاریخی قدیم" است که ریشه یابی های لغات و لغت سازیهای جدید، توسط حذفیون انجام میگیرد.

قابل توجه است که "حذفیون" راجع به تاریخ لغات این نوع "زبان پهلوی" که مورد "حذف و تصفیه" آنها قرار گرفته سکوت میکنند و از آوردن تاریخ اولین نوشته هایی که لغات پهلوی خودرا از آن گرفته اند، خودداری میکنند که اکثرا بعد از اسلام و حتی در تاریخ اخیر است. آنها سعی میکنند به خوانندگانی که کمتر متوجه این موضوع هستند چنین القاء کنند که این لغات را از نوشته های قبل از اسلام و ساسانی برداشته اند در حالیکه تقریباً اکثر این لغات "پهلوی" متعلق به "دوران بعد از اسلام" و حتی "دوران اخیر" است. "حذفیون" که سعی کرده اند چنان نشان دهند که اسلام و مسلمانان باعث "از بین رفتن زبان پهلوی" هستند !!! و نمیتوانند توضیح دهن، پس در این صورت چرا اکثر نوشته های پهلوی مورد استناد آنها متعلق به دوران بعد از "اسلام"!!! و خیلی زمانها با خط عربی است!!! این تضاد آنها با واقعیات در تمام ابعاد و اعصار، چشم گیر است.

۷- علارغم تمام این تلاش و "حذف و تصفیه لغات التصافی" از زبانهای "پارسی باستان و پهلوی" حضور "التصافی" در "زبانهای ایرانیک" انجان "ریشه ایی و قدیمی" است که باز خیل عظیمی از این "لغات و مشخصات" خودنمایی میکنند که در اینجا به بعضی از آنها اشاره شده است.

۸- تمام نوشته ها و مدارک تاریخی تا ۱۰۰ سال قبل بصورت غیر حذفی نوشته شده است، مثلاً در نوشته های بیرونی و این ندیم موقعی که در آثار آنها از سلسله های قدیم ایران حرف زده میشود و که آنها را با ریشه بین النهرینی میدانند و یا این ندیم ریشه زبان فارسی را پنج ریشه میداند از جمله سریانی و خوزی و ... و باز لغت شناس معروف محمد حسین بن خلف التبریزی در "برهان قاطع" حضور تاریخی ترکان را در ریشه لغات مینویسد حتی نام اولین انسان اساطیر فارسی یعنی "کیومرث" را ترکی (یا التصافی) میداند که این نوشته با اینکه در اولین چاپهای کتاب او "برهان قاطع" آورده میشود ولی در چاپهای بعدی بوسیله "محمد معین" حذف میگردد.

۹- تمام نوشته های قدیم که غیر حذفی هستند و بر مخلوط بودن تمدن ایران قدیم تاکید دارند در موقع "چاپ" به بهانه تصحیح یا با دخالتها و حتی زیرنویسها مورد "حذف و تصفیه" گروه "حذفیون" قرار میگیرد تا به آنها سمت و سوی حذفی بدنهن تقریباً اکثر آثار تاریخی و ادبی فارسی در چاپهای دوران خاندان پهلوی مورد "حذف، دخل و تصرف و تحریف" مصححان "حذفی" قرار گرفته اند و "اصالت اثر" کاملاً از بین رفته است.

۱۰- در اینجا من مقایسه ایی کردم بین "برهان قاطع" که بصورت "غیر حذفی" نوشته شده است با "زیر نویسها حذفی" محمد معین بر آن که بیشتر از توضیحات بر لغت بصورت "مزاحمت و مخالفت" با متن برهان قاطع نوشته شده است. این در حالی بوسیله محمد معین انجام میشود که تعدادی از لغات "برهان قاطع" بوسیله محمد معین حذف شده

است و یا مورد تصحیح "تحریف" قرار گرفته است. (مانند "کیومرث" که بعداً بوسیله محمد معین از برهان قاطع حذف میگردد.)

۱۱- اگر وقت اجازه داد دو ضمیمه دیگر هم به این نوشته افزوده خواهد شد یکی نوشته ایی است راجع دستور زبان "سومری" بصورت خلاصه و همچنین ترجمه جزوی ایی ۳۰ صفحه ایی A4 راجع به تشکیل اولیه لغات سومری و گذر آن از "تک هجایی" به "دو هجایی" و از آن به "سه هجایی و بیشتر" را شرح میدهد که در آن خصوصیت تشکیل کلمه در زبانهای التصافی از جمله ترکی را شرح میدهد و شامل لغات باستانی فارسی که از ریشه التصافی هستند هم میشود. این جزوی برای تجزیه و تحلیل لغات ترکی بسیار مفید هست و مثالهای آورده شده در "سومری اولیه" هم ریشه بودن تعداد زیادی از این کلمات با کلمات مصطلح در ترکی فعلی را نشان میدهد.

• توضیح راجع به دستکاریهای محمد معین در معانی **کیومرث**- و **کیو در**"برهان قاطع"

در چاپ الفهرست و در ترجمه‌ایی که محمد رضا تجدد از "الفهرست" متنالق به محمد بن اسحاق بن ندیم کرده است در زیر نویسی که برای کلمه کیومرث در صفحه ۲۰ نوشته است چنین می‌آید:

"(۱) کیومرث بفتح اول و ثانی و میم مفتوح نخستین کسی را گویند که در عالم پادشاهی کرد و معنی ترکی آن **حزنده گویا**> است چه کیو بمعنی گویا و مرت بمعنی زنده آمده است (برهان قاطع)

استاد دکتر معین در حاشیه "برهان" نیل کیومرث و نیز نیل کیو گوید: **صحیح نیست**. ..."

محمد معین در چاپهای بعدی "برهان" کلا معانی "کیومرث" و "کیو" را اول حذف و بعد در زیر "گیومرث" به صورت دلخواهش مینویسد و کلمه "کیو" = حرف زدن، کو نوشماق را به معنی "کاهو" می‌آورد و دیگر جلویش نمینویسد: "صحیح نیست" چون دیگر به روش "حذفی" آنرا تصحیح کرده است و دیگر از عبارت "... و معنی ترکی آن **حزنده گویا**> است" خبری نیست و بجای آن متن اصلی برهان قاطع را تغییر داده و نظرات خودش را چنین جایگزین میکند: "... و معنی ترکیبی این لغت زنده گویا است و..."

در پایین کل متنون "تصحیح شده" معین را که باید اعمال نظرات خودش و دخل و تصرف او در این اثر یعنی "برهان قاطع" است را برایتان می‌آورم تا خود فرقش را با چاپهای قبلیش مشاهده بفرمایید: "گیومرث ۱ - بفتح اول و ثانی بثالث کشیده و میم مفتوح برا و تای قرشت زده نخستین کسیرا گویند که در عالم پادشاهی کرد و معنی ترکیبی این لغت زنده گویا است" چه کیو بمعنی گویا ۲ و مرت بمعنی زنده آمده است و در میان متأخرین به کاف تازی و ثای مثلثه مشهور است و حال آنکه این رسم فارسی قدیم است و در کلام فارسی قدیم ثای مثلثه نیامده است ، الله اعلم."

و دو باره در زیر نویسی که در برهان قاطع برای "گیومرث" بعنوان توضیحات می‌آورد محمد معین چنین مینویسد: "۱ - پهلوی Gayö-marətan، اوستایی Gayö- بارتولمه ۵۰-۳ <نینبرگ ص ۱۰> . جزء اول <گیو> و <گیه> بمعنی جان و زندگی است و جزء دوم <مرتن> صفت است بمعنی مردنی و درگذشتی ، و بتعییر دیگر مردم (چون بشرفانی است ، اورا مردنی و درگذشتی نامیده اند) پورداود. یشتها ج ۲ ص ۴۱-۴۲ . ۲ - صحیح نیست، رک : گیو."

در اینجا دخالت و دخل و تصرف نابجای معین دیگر حد و مرزی برای خود نمی‌گذارد. یعنی دیگر عبارت "...و معنی ترکی آن **زندۀ گویا** است..." که در چاپ قبلی آمده تنها نیست که به جمله دلخواه و کاملاً متفاوت دیگری تبدیل می‌گردد که متفاوت از امانت داری در تصحیح یک متن تاریخی است و این عبارت به عبارت دلخواهی معین به متن زیر تبدیل می‌گردد: "...**معنی ترکیبی این لغت زندۀ گویا است...**" . و این تنها متن، "برهان قاطع" نیست که مورد تحریف قرار می‌گیرد و "و معنی ترکی آن" به " معنی ترکیبی این لغت" تبدیل می‌گردد، بلکه معنی "برهان قاطع" نیز بوسیله زیرنویسی ها و حاشیه نوشته ها مورد "تحریف و هجوم" حذفی معین قرار می‌گیرد. در اینجا ما می‌بینیم که معنی کیومرث که در برهان قاطع به لغت ترک "زندۀ گویا" (موجود ناطق) معنی گشته بوسیله معین به لغت آربایی پهلوی ساخته پورداود به "زندۀ مرده" یا بقول خود معین به "بشر فانی، مردنی و درگذشتی" تبدیل می‌گردد.

در "زندۀ گویا" معنی کردن نام "کیومرث" آیا "برهان قاطع" می‌تواند حق باشد یا نه؟ و با کمال تعجب با مراجعت به سومری یعنی زبان التصاقی همراه با زبانهای باستانی ایران ما حق رادر طرف دانشمند لغت شناس تبریزی یعنی محمد حسین بن خلف تبریزی مؤلف "برهان قاطع" می‌باییم:

۱- **گو= صدا**: در سومری "گو" معنی "صدا- گریه – سرو صدا" را میدهد: wr. gu₃ "voice, cry, noise" **gu [VOICE]** Akk. **rigmu**

این کلمه در زبان التصاقی و همراهبا سومری یعنی ترکی بصورت "کونوشماق- قونوشماق = حرف زدن" می‌باییم و همچنین "بنقو = بانگ = فریاد زدن" دیده می‌شود و باز از زبانهای التصاقی قیمتی بصورت "گویش" "گوقتن" و ... در زبان فارسی به یادگار مانده است.

۲- **مرث = زنده** : باید گفت که در اینجا "زنده" معنی "مخلوق" هم در نظر می‌توان گرفت و در سومری "مس-مث" معنی "مرد- قهرمان- مردجوان" را میدهد: wr. mes "hero; (to be) manly; young man" Akk. **eṭlu_{mes} [HERO]**

در ضمن داریم:

wr. mes "hero; (to be) manly; young man" Akk. **eṭlu_{mes} [HERO]**

wr. mu-u₂-a "youth, young man"**mu'u'a [YOUTH]**

wr. mu₆ "manly; young man" Akk. **eṭlu_{mu} [MANLY]**

و مرث بدین صورتها در متون دیده می‌شود:

~ LEX/ED IIIb/Ebla[[mes]] = **MES** = me-šumEbla Sign List 21. LEX/Old Babylonian/Nippur[[MES]] = me-eš₃ = **MES** = eṭ-lumOB Aa 187:1; [[MES]] = == zi-qa₂-ruOB Aa 187:5. ELA/ED IIIb/Girsua-mes[#]VS 25, 002 o ii 4. ELA/ED IIIb/unknown**a-mes-ra**Nik 1, 124 r i 1; **a-mes-ra**Nik 1, 124 r ii 1. ELA/Old Akkadian/unknown**1(aš@c) mes-abzu**MAD 4, 080 5. ELA/Ur III/Umma**dirimes**^{!?}-mes[?]-egu₇-aCST 660 2; **1(diš)** **gin₂mes-an-ne₂**MVAG 21, 22 FH 5 o ii 15. unknown/ED IIIb/unknown**1(diš)** **mes-abzu**OIP 104, 022 o ii 2'.

که در اینجا ما "مس" را به صور مختلف از جمله بصورت **a-mes-ra**"آمس-را" هم می‌بینیم که بصورت قلب آن، "آمر-سا" می‌شود، یعنی بصورت "مرث" در "کیو-مرث". حالت قلب به کرات در زبان رایج است مثل "تبریز" برای "تبریز" یا بر عکس.

و باز این کلمه بصورت "مرث-مت = انسان، جوانمرد" در ترکی و بصورت "مرد = مرد و جوانمرد" در فارسی دیده می‌شود. این نشان میدهد معنی برهان قاطع برای کیومرث بصورت "موجود ناطق - مخلوق" یا " انسانی که حرف میزند"

با مراجعه به منابع زبانی التصاقی کاملا درست است و زور زدن معین روی معنی "بشر فانی" و جانشین کردن آن با معنی مورد استناد "برهان"، هم بدور از امانت داری نسبت به اصل "برهان قاطع" است و هم بدور از معنی تاریخی کلمه است. چون کیومرث در تاریخ ایران دوران بسیار قویتر از دوران زبان پهلوی را میخواهد نشان دهد یعنی دوران ساکنین بومی و باستانی التصاقی زبان را میخواهد نشان دهد(شروع تاریخ) نه دوره ساسانیان که پهلوی متعلق به آن دوران است و تازه "پهلوی اختراعی" پورداود و حذفیون متعلق به هیچ دوران تاریخی نیست!!! چون ساختگی و تقلیل میباشد و با شیوه از "هر چمن گلی" ساخته و سرهمندی شده است.

- لغات زیر بعد از ریشه یابی "آتوربادگان ، آران و مغان" مورد بررسی قرار گرفته خواهد شد و بغیر از آنها "الفهرست ابن ندیم" و "آثار الباقيه بیرونی" هم بصورت ضمیمه مورد بحث قرار خواهد گرفت که هر دو غیر حذفی محسوب میگردند.

Ziusudra Şuruppak Ubartutu

زراتشت

زردشت

زردشت بزرگ

کیومرث

اهور-اتور و مهر-میتر Atur-Burzin-Mitr (یعنی آتش مهر بالنده)

اتمام مقدمه و قسمت دوم نوشته و شروع قسمت سوم

بررسی لغات "آتوربادگان" ، "آران" و "مغان"

آتوربادگان ...

بررسی لغت "آذربایجان" را نباید با "آتورپادگان" یکی دانست چون "آذربایجان" را از "ریشه های" مختلف گفته اند که تمام آنها از ریشه "ترک" هستند و همه ادعایی از قدیم هستند و تنها یکی از آنها آنرا از ریشه "فارسی" میداند و ادعایی جدید است و آنهم مرتبط نمودن نام "آذربایجان" با لغت "آتورپادگان" میباشد. که من در اینجا این نام را با ریشه التصاقی زبان و بسیار قیمتی می بایم که با نام "خدای آفتاب آتور= آن + ار" و پرستشگاه مخصوص آن "آذرباد= آن+ ار+ پاد" در ارتباط میباشم که بر آمده از زبان ساکنین باستانی التصاقی زبان آذربایجان میدانم و بصورت تعجب بر انگیزی این "نام" و "معنیش" در نوشته های بعد از اسلام هم مورد تائید قرار میگیرد یعنی همان نوشته هایی که نام "آذربایجان" را از ریشه "ترکی و التصاقی" میدانند . در ضمن در بین ساکنین ۳۵۰۰-۳۰۰۰ سال قبل آذربایجان باز به نام ایلات و ملت، "آذر- آذر بی" هم بر میخوریم که در کتبه ها و تابلا- گلنوشت های آشوری و بابلی نقل شده است که شرح حال لشکر کشی ها بدین دیار است. علاوه بر این، مثلا در مردم بوسیله "محمد حسین بن خلف تبریزی" در "برهان قاطع" کتابی که قبل از حرف زدیم انجام گرفته است، او هم آنرا بر آمده از ترکی "آغور" میداند و نام تپه ایی میداندکه با آوردن "بیر اتك توپراق= یک دامن خاک" بوسیله یک لشگر تورک و بفرمان خاقان یا شاهی در نزدیکی تبریز ساخته میشود. این متد قدیمی "ترکان" برای "ساختن تل و تپه های عبادتگاه" است که بوسیله چین چند "سنگ نذری" یا "یک دامن خاک نذری" ساخته میشود و میشود که این نوع "تپه های مقدس" برای "خدای آفتاب= گوگ تانری= اوغان" همانطور که در "توا" با نام "اوُلَا" و "اوْبا" ساخته میشود در خلخال و هرو بصورت اسلامی با نام "آجاق قوران" ساخته میشود و در سومر و عیلام- ایلام تحت نام "زیقورات یا اوپیر" ساخته میشده است. قابل توجه است که در تمام اینها که در واقع یکی هستند "تپه و کوه مقدس" همان سمبول "خدای آفتاب و آسمان" است چنانچه بعدا در ترجمه "دعای خدای آفتاب آتور" از سومری به ترکی و فارسی بدان اشاره خواهم کرد.

در ضمن معابد تپه مانند "خدای آفتاب آتور" را نباید با تفکر فعلی راجع به "آتشکده" و "آتشپرست" مخلوط نمود چون چنانکه قبلا به شما نشان دادم "تفکر حذفی" عمل سعی در نشان دادن وجود "آتشپرستی" در زمان گذشته است و با اصرار "آذر" را بسیار عامیانه "آتش" معنی میکند نه برآمده از "آتور= خدای آفتاب توانا" و کلا تمام این معابد را با لفظ عامیانه گذشته "آتشکده" نامیدن درست مثل اینست که تمام ادیان گذشته را "زنديق" بنامیم و یا باز تمام ادیان گذشته را از ادیان "آتوری آذری" گرفته تا "آهوری" بعدی و همچنین ادیان "مزدایستی"، "میترایزم"، "مانیگرایی"، "مزدک گرایی" و حتی "مهرپرستی" ... را تحت عنوان "زرتشتی گری" جمعبندی نمود و به خورد مردم داد و همچنان هرچیزی که در هر کجا ایران متعلق به هر دوران که باشد و در کاوشی از زیر زمین در میآید، بدون مطالعه "آتشکده زرتشتی" نامید و متعلق به دوران "هخامنشی" دانست. و اصلا به دوران ماقبل آن فکر نکرد و ادیان بومی و غیر بومی دیگر را در نظر نگرفت!!!

برای مقایسه در سومر یک نوع معبد وجود نداشت و در لوحة ها "انواع معابد مختلف" برای "خدایان متعدد مختلف" است که یکی از آنها "ا-کوُر= خانه-کوه = او-قفر او-داع" است که معبد خدای آسمان "آن" یا به ترکی امروزی "أغان" میباشد. در مورد معماری "او-کوُر" اطلاع دقیقی ندارم ولی با درنظر گرفتن نامش "او- قفر= خانه-کوه" میتواند به شکل "تپه" یا "زیگورات" باشد و مراسم دعا و نیایش در دور آن و بصورت طواف باشد همانطور که الان بر دور زیگورات‌های کوچک "الا- آبا"ی ترکهای غامیست دشتهای سبیری انجام میگیرد(در خلخال و محیطهای مختلف آذربایجان آبا به وفور یافت میشود) و یا بدین صورت هم در "شوش" قدیم انجام میگرفته است. لذا مراسم نیایش این ادیان قدیمی منتهای التصاقی زبان در فضای باز و بصورت طواف با گشتن به دور یک نیه مانند ساخت خود افراد با مصالح مختلف، انجام میگرفت. همانطوریکه مراسم عبادی حج در فضای باز و بصورت طواف و گشتن حول یک مرکز و قبله که خانه کعبه باشد انجام میگیرد. ادیان قدیمی منطقه هم مراسmi بدین صورت داشته و اکثرا در فضای باز به دعا و عبادت میپرداختند پس اینهمه اصرار برای "آتشکده" یا "ساختمان سقدار" که عبادت "در درون یا زیر آن جام گیرد" نمیتواند درست باشد و لفظ و عماری "آتشکده سقدار" میتواند متعلق به دوران متاخر و دین بخصوصی باشد. بنابر این هر کجا که یک چهار دیواری با یک آجاق کشف شد، زود آنرا آتشکده و متعلق بدوران "هخامنشی" نامیدن کلا کار غلطی است. چون داشتن آجاق در آن زمان برای هر عمارتی جزو واجبات بود و دلیلی برای "آتشکده" بودن آن عمارت نمیشود و الا همین اجاقها در تمام

عمارات قدیمی جهان به خاطر منبع گرمایش بودن آنها است و حتی در خانه های قدیمی ژاپنی مهمترین قسمت خانه را تشکیل میداده و در مرکز آن قرار داشته است.

پس اصرار تبریزی بر "تپه بلند ساخته شده" در آذربایجان و برآمدن نام "آذربایجان" از این نام و باز اصرار او در جای دیگر که "نام آذربایجان" در ارتباط با نام "آتشکده" است در واقع هردو یک چیز رامیگویند و آنهم در "ارتباط بودن نام آذربایجان" با یک مکان مقدس است نه با نام یک سرداری که با اسکندر جنگید!!! و بدین سان علت اینکه من نام "آذربایجان" و "آتورپادگان" را با نامی همراه با سومری یکی میدانم در واقع بنوعی ادامه "برهان قاطع" است با عبارتی دیگر !!!

لذا بدین صورت تقسیم نام "آتورپادگان" به صورت "آتورپادگان" و بررسی معنی یا معانی آنرا شروع میکنیم:

تقسیم "آتورپادگان/ آتوربادگان" به (۱) آتور + (۲) پاد/باد + (۳) گان و بررسی این سیالبها با در نظر گرفتن ریشه "التصاقی" برای آنها، مورد بررسی قرار میگیرد. یعنی اینکه این کلمات ۱ و ۲ و ۳، نسبت به ریشه اولیه اشان در موقع ترکیب تغییراتی در آنها بوجود نمی آید که در زبانهای هندواروپایی معمولاً فرقی بین ریشه فعل و صرف آن و همچنین کلمات منشعب از آن هست. (مثلثاً نام "کفسدوزک" با شیوه التصاقی باید "کفسدوزختک" باشد و آنالیز کفسدوزک با پیشفرض التصاقی مارا به ناکجا آباد میبرد چون فعلی بنام "دوزیدن" نداریم بلکه "دوختن" است که "دوز" صرف میشود(مثل رفتن و رو> ولی در ترکی و سومری به علت التصاقی بودن ریشه فعل و اجزای تشکیل دهنده کلمات مرکب شکل ریشه های اولیه خود را حفظ میکنند) در بررسی ایی که اکثر "حذفیون" از نام "آذربایجان" میکنند ندانسته یا پیشفرض التصاقی بودن آن یعنی به شیوه ایی که من دنبال میکنم اینکار را انجام میدهند یعنی اینکه اجزای کلمات مرکب نسبت به ریشه اولیه خود تغییر شکل نمیدهند! یعنی "کفسدوزختک" در این زبان به "کفسدوزک" تغییر نمی یابد. پس در نظر گیری اینکه "آتورپادگان" خود تجمیع "(۱) آتور+(۲) پاد+(۳) گان" باشد و کلمات تک سیالبی ۱ و ۲ و ۳ ، همشکل ریشه اولیه خود باشند، خود پیشفرضی است که قبل از ریشه خالص "التصاقی" بودن نام "آتورپادگان" را مورد قبول قرار میدهد. ولی با در نظر گرفتن بی اطلاعی مطلق "حذفیون" نسبت به "زبانهای التصاقی قیمتی و فعلی" انتظار ظرافت علمی و رعایت قواعد زبانشناسی هم از آنها تمیزود چون در آنصورت آنها باید کلمات را با در نظر گرفتن قوانین زبانهای هند-اروپایی (که پر از استثنای و مغلوط است) مورد بررسی قرارمیدادند نه اینکه با قوانین و پیشفرض "زبانهای التصاقی"!! یک نام و یا یک کلمه مرکب را مورد بررسی قرار بدهند تا به این نتیجه برسند که کلمه یا نام مورد نظر، آریایی "خالص است!. اگر بررسی اینچنانی با روش و پیشفرض "التصاقی" تا به حال در خیلی موارد در زبانهای "ایرانیک" جواب داده است، علتش تنها مخلوط بودن زبانهای "ایرانیک" با زبانهای "التصاقی" است و اکثر آن کلمات به نوعی ریشه "التصاقی" قدیمی دارند که یادگار ملل التصاقی زبان تشکیل دهنده ایران ماقبل هخامنشی و مابعدش است و یا اینکه یادگاری است از

اختلاطهای دوران ساسانی و بعد از اسلام یعنی اختلاطی ممتد و ادامه دار!!! و باز میگردیم به بررسی نام "آتورپادگان":

**ATURPADGAN/ATURBADGAN = (1) ATUR +(2)BAD +(3)
GAN**

یا: آتورپادگان/آتوربادگان = (۱) آتور + (۲) پاد/باد + (۳) گان

آتور = ATUR آتور = UTU آتو

کلمات "آتور" ، "آذر" و "آهور" قبل مورد بحث قرار گرفت که چطور در ارتباط با "آفتاب و روشنایی" است و از ریشه زبان "التصاقی" بودن آن با مقایسه ای که با سومری و تا حدودی ترکی انجام گرفت ما را به این پیش فرض نزدیک کرد. ولی چیزیکه بیشتر مورد نظر و تأیید و تاکید من قرار گرفت "آتور" بعنوان خدای آفتاب "آد-آتو" است که در سومری هم به همین نام "آد-آتو" نامیده شده و مورد پرستش است و نام "آتور پاد گان" بمعنی، ۱- "سرزمین/وطن محافظت شده از طرف خدای آفتاب "آتور" ، و ۲- "سرزمین تحت محافظت معبد "آتور" ، میباشد.

دو کلمه سومری هستند که هر دو معنی "خدای آفتاب و روشنایی" را میدهند که هر دو از کلمه سومری "آد = آفتاب، روشنایی، روز، گرمی" میآیند و در ضمن کلمه "آتو" که در "دیوان لغات الترك" به معنی "صفحة آهنی گرمی که برای سوزاندن پشمها پوست بکار میرود" که در واقع فرم هزار سال قبل "آطو"ی فعلی است و کلمه و ابزاری ترکی است و از "آت = آتش و گرم" گرفته شده است. ولی آتو سومری هم باز کلمه "آت یا آد" سومری ایندفعته به معنی "آفتاب، روشنایی و..." گرفته شده است و معنی "خدای آفتاب و روشنایی و نور" را میدهد. کلمه "آتور" سومری در واقع "آتو=آتو+آور" است و معنی "آتو" را در سومری قبل توضیح دادم و معنی "آور" هم به سومری معنی هم معنی کلمه ترکی از همان ریشه یعنی "آر، آرگک = مرد و جوانمرد" است و در سومری معنی گسترده تری هم دارد و بعنوان صفت خدای آفتاب بعد از آن میآید در ست مثل الان که میگوییم "خداوند رحمان و رحیم" یا "خدای توانا" و یا "خداوند عزوجل" و ... همانطور صفت "آور" هم بصورت چسبیده با "آتو" میآید و بصورت "آتو" تلفظ میگردد. در پایین یک دعانامه از "آتو" را میآورم که در آنجا بعضی وقتها "آتور" هم گفته میشود. در ضمن خیلی از خصوصیات و اصطلاحات در این دعا هم اکنون نیز در ترکی و آذربایجان بکار میرود و ریشه دار بودن خیلی از "اصطلاحات و سنت" را و همچنین همراهی بودن با سومری را نشان میدهد. این مشترکات باز هم دلیل دیگری است که ما با همراهی خواندن "آتور" در نام "آتورپادگان" با "آتو" سومری "خدای توانا و مهربان آفتاب و روشنایی سومری" راه اشتباہی نرفته ایم بلکه به یکی از هزاران مشترکات اشاره کرده ایم و مسئله اصلا استثناء نمیتواند باشد در ضمن سرچشمه "آهور" را هم در اینجا پیدا میکنیم که همان "آتور" یا "آتو" باشد دعانامه های "آتو- آتو" زیادند و من از چند صد جمله آن تتها یک دعانامه کوتاه ۳۲ جمله ایی آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهم تا مشت نمونه خروار باشد در اینجا "آتو" با صفات مختلف آورده میشود و در جمله ۴ است که بصورت "آتو" میبینیم. در ضمن ما که قبلا کلمه "آتور" و کلمات مشابه را با مقایسه با "برهان قاطع" و "دیوان لغات الترك" بررسی کرده بودیم و متوجه آن شده بودیم که این کلمه به همراه انبوه کلمات دیگری از ریشه کلمات زبانی باستانی و التصاقی است که تشابهی زیادی به ترکی امروزی دارد و من آنرا همراهی با سومری برآورد نمودم ، الان باز اینرا با لوحه سومری یعنی این ۳۲ خط دعانامه دوباره میسنجیم تا ببینیم این تشابه ها تکرار میشود یا نه؟ و با بهت و حیرت میبینیم که تشابه تنها در همراهی بودن کلمات نیست بلکه خیلی از اصطلاحات که در ترکی آذربایجانی بر زبان جاریست و یا در عادات مذهبی ، رعایت میگردد، در این چند سطر بچشم میخورد. به قسمت جایگزینی ترکی لغات توجه بفرمایید و توضیحات را بخوانید تا متوجه این نکات گردید:

ع A hymn to Utu (Utu B)

!

1. [...] sig-ce₃ ed₂-de₃ nim-ce₃ igi bar-[re]-de₃

Emerging below and gazing upwards

Sig (V) = چنق-ماق = to be low ; برآمدن

e (V) = بالا یا پایین رفتن = گت-مک to go out or in ;

nim (N) = بلند-(سرزمین) = upper (land) اوست-(پیر) =

igi(N) = گوز-(ایلگی) = eye چشم ;

bar(V) = آیرماک؛ در-مک = to set aside = چیدن

Igi bar باک-ماق ایلگی چکمک

سومری [...] سیق-جه اددہ نیمجه ایگی بار-[ر]-د

ترکی [...] چنقتنجا آلتان اوسته ایلگیم چکیدی = آلتان چنقتنجا اوسته ایلگیم چکیدی

فارسی از پایین که بر امد بالا نظرش را جلب کرد.

2. ^dutu a-zu /gal\ [a]-a sağ gig₂-ga

U,tu great physician, father of the black-headed,
utu(N:DN) Utu = آد = آتو خدای آفتاب =

a-zu (N) = ازوک(دیوان لغات الترك) روحانی = حکیم و معالج = healer

gal (V) = بزرگ بودن = بیوک الماق = to be big =

a-a (N) = آتا = father = پدر =

سر- شخص = ساق ترکجه یعنی انسان (ساق بصورت پسوند تورساق یعنی شخص مال دوست و قورومساق یعنی مرد و اسطه) و ساج بمعنی موی سر

gig (V) = to be black

; giggi [BLACK] wr. giggi; gi₆-gi₆ "(to be) black" Akk. *ṣalmu* = گجه = قارا-لماق = سیاه بودن

سومري آتو آزو / قال / آتا ساڙ گيڳا

جایگزینی ترکی آتو ازوک(حکیم) / گل (بیوک) / آتا ساچی فارا (گجه)

ترکی اتو بیوک(گل) روحانی-اوزان ساچی قارار لار آتاسی(آتا ساچی قارا لارا)

فارسى اُتو روحانی-حکیم بزرگ پدر سر(مو) سیاهان

3. sun₄^{na}/za-gin₃\ la₂e₂-babbar-ra

wearing a lapis-lazuli beard in the E-babbar!

Sun(N) = ریش beard ; ساق-قال za-gin (N) lapis lazuli ; قال (V) to hang ; e-babbar (N:TN) E-babbar

la [HANG] wr. la₂; la; lal₂ "to supervise, check; to weigh, weigh (out), pay; to hang, balance, suspend, be suspended; to show, display; to bind; binding, (yoke-)team; to press, throttle; to winnow (grain); to carry" Akk. *alālu*; *hanāqu*; *hiātu*; *kamū*; *kasū*; *śimittu*; *kullumu*; *šaqālu*; *šuqalulu*; *zarū*

۱- بورادا زاگین لى توركجه و زاگين لا سومرجه دير يعنى سومرجه چوخ معنی لى "لا" فارسجا "لى" سوزونين معنيسيين ورير.-۱

۲- بورادا وارئمنز ابابار-را = ابابار دا يعني ترکجه (دا) = سومرجه (را) و مکانی گوستريير - ۲

سومری سان نا زاگین لا اے با بیار- را

جايگزيني تركي ساققال زاکین لى ابابار دا

ترکی ساککالی جواہرلی ابابار دا

فارسی با ریش جواهری در اباببار

4. ^d**utu/ur**-[sağ] /gal/ lipiş unken-na

Utu, great hero, focus of the assembly,

مرد قهرمان *hero* ; ساق *ar-saq* ; کیشی *ur-sağ* (N) = = =

gal(V) = بزرگ ; گل = to be big

درون- داخل = (N) inner body ایچری- ایچ = لیپیش - لیپ ایچ lipiş

lipiš [INNARDS] wr. lipiš; lipiš_x(|AB₂.ŠA₃|) "inner body; heart; anger, rage" Akk. *libbu*; *uzzu*;

surru

جمع شدن = assemby = يَعْثُلْ ماق = unken (N)

أتو / أر / - ساق / كال / ليبچ أنکن-نا اتو - ار کل ایچری اینکن-ا اتو کل(بوبوک اتو) یغلتاین ایچریسی- اورتاسی (اینکن-نا ایچری)	سومری جایگزینی ترکی ترکی فارسی
---	---

5. lugal /gud-alim kur-[ra dub₃] ba₉-re₆ king, bison running over the mountains!

Lugal (N) = شاه = king ;
 gud- alim (N) = گاو = bison ;
 kur (N) = داغ - کنر"کنر پیچ" = قدر"قرسال" ، زانو = knee ;
 dub (N) = دیز = باز = to open
 bad (V) = آچماق

لوگال / قود-آلیم کوئر /-[را دوب] با - ر کral-خاقان/فوج-گچی-قدوز (داغا- قئره) بره"کنره" /-[آیاق آچدی] کral - خاقان داغلاردا آیاق آچان مارال (قود) فارسی اتو پادشاه، ای گاو وحشی (مارال) که در کوهها میدود "قود" در "دیوان لغات الترك" هم بمعنی "گاو وحشی" میاید و کلام معنی "حیوان رام نشدنی و وحشی" را میدهد.	سومری جایگزینی ترکی ترکی فارسی
---	---

۱. پندیده بیزلرین دیشدە "مارالئم ، جیرانئم گوزلیم" سوزی بیر اسگى "اینانجئن" قالننتسى دیر یعنى تورکلرین اسگى دینارپندە بیر " المقدس مارال" اینانجى واردئر کى اوئنلارین "اوچىلەك دورانىدان" قالىر . عينا ھمان اینانج یعنى " المقدس مارال اینانجى" پروفسور ماريو آليني يازدىكى گىلى "اتروسك تورکلرینن و اسگى مجارلارئن ایچىنەدە واردئر . بونى بىز آينى سومرلرین ایچىنە دە گوروروک کى حتى " المقدس اينك" مقولە سین دە گوروروک . سومرده بو "داها اسگى اینانجىن" نجه "اتو" اینانجىنن ایچىنەن بىر پارچاسى اوْلۇدقۇن گوروروک.

۲. "اتو" بورادا گوجلى اولاراك گچميش اسگى تانريلاريدا اوز ایچىنە آئىب و بېرىلىشىرىمىشىر و بودا "تك تانريلقا سارى" گىشىتاي گوستيرir . بىز بورادا "اتو" يېجون يازلىمئش اولان حەملىرەدە بىشىك اسگى "تانريلرى" يې ايزىنەدە گوروروک کى ايندى داها "اتو" دا "حل" المنشلار و "اتو" يلا" بېرىلىشىرىلر . اينديده "گوزلیم جيرانئم مارالئم" اسگى سومرلر كيمىن-تىكىن و اسگى "اتروسكلار" تىكىن ايشلە نىلىمىسى ائىلە بونىن هارادان گلمسىن گوستير !!! بىر كوكەن اوْلۇدقۇن گوستيرir . بورادا سومرلرین "اتو" تانرسىن "داغلاردا قاچان مارلا" اوْخشاتىمىسى اودا او حالدا كى عراقدا دوز يېلىرە داغ اولمامىسىن گورورىك بۇ دعائىن داها اسگىلەرن و سومرلرین او زامانلار بىر داغلىك اولكە دن گلمەلىرىن گوستيرir .

۳. "باشوا دولاڭىم قادان آئىم" دا "مارالئم ، جيرانئم ، گوزلیم" كيمىن "اسگى دين و اینانجىدان" قالنلىكىمىن آققلاڭىر - آنلانىڭىر . بوندان قاباق سىزە "بىرھان قاطع" دە نجه آغۇر تورکلرپىنن "بىر اتك توپراق" توگرەك نجه بىر تې حالىنە تاپاناق-معبد دوزلىتىكلىرىن يازمىشىم كى "زىقوراتلارئن" دا بۇ گله نىكەن گلمسىن دە يازدىم و ايندىكىي خالحالدا دا ۳۰-۲۰ ايل قابقا دو سنت "اوجاق قوران" مراسىمىنە بويىلە عىادت پريين دىلك داشى قالاماقلا قوردىكلىرىن دا يازدىم . من سىزە اورتا آسيا و سىبرى تورکلرپىنە "تۇوا"دا بۇ ايشى خام-شامان باشچىلەقىندا گوگ تانرئىسيچون دىلك داشلارنىدان قالانمىش "زىگورات" لار "باشتىا دونئر كن" و "اوندان قادالارى آئىب و قوتلولوك ورمىگى" ايسىرلىر . بورادا "قاداوى آئىم و باشۇوا دونىم" سوزۇپىن كوكىن گوستيرىكى چوخ اسگىلەر دايانئر و "زىگورات كيمىن" اسگىلىيگى واردئر .

6. ^dutu gud-alim kur-ra dub₃ ba₉-re₆ Utu, bison running over the mountains

Utu (N:DN) = آتوُر ; Utu (N:DN) = آتوُر ،
gud- alim (N) = گاو، bison = اکوْز (N) ;
kur (N) = داغ - کئر"کئر پیچ" = قئر"قئرسال" ،
dub (N) = زانو ; زانو = knee = دیز
bad (V) = آچماق = to open = باز =

سومری آتوُر / قود-آلیم کوُر/-[را دوُب] با - ر
جایگزینی ترکی آتوُر/گچی-قدوز - قود (داغ- قئر) بیره"کئر" /-[آیاق آچدى]
ترکی آتوُر داغلاردا آیاق آتان مارال(قوچ-قود)

فارسی آتوُر، ای گاو وحشی- گوزن (مارال) که در کوهها میدود

7. šilam ban₃-da /UŠ? \ nu-ed₃-de₃

A young wild cow

Şilam (N) = اینک = cow = گاو ;
ban-da (AJ) = بالا، اشاق = junior = کوچک ;
UŠ? ; ed (V) = آت-دان-ماق = بالا و پایین رفتن up or down =

سومری شیلام بان-دا \ اوُش / نوُ-اد- ده
جایگزینی ترکی اینک بالاسی اوُش / - آت- دا- نئر
ترکی ای بالاگلانائش آتلاناں بیزو
فارسی ای گوسله پر جست و خیز دست و پا بسته (در ترجمه اکسفورد : یک گاو وحشی جوان)

* *

در ترجمه اکسفورد جلوی اوُش یک علامت سوال گذاشته و از معانی مختلف آن که اکثرا با مردن مرتبط هستند چیزی انتخاب نکرده است و نوُ- اد - ده را اصلا ترجمه نکرده است و به معنی بالا رسیده است که با معنی من متفاوت است. در این معنی با لفظ فعلی ترکی آنهم جور می‌آید برای ذهنیت اروپایی بیمعنی است : "آی الى قولی بالاگلانائش آتلاناں بیزو" این لفظ در ترکی فعلی اوج "معصومیت و زیبایی" را در کنار هم نشان میدهد، و با در نظر گرفتن اینکه "مارال و جیران" جزو تونمهای قدیمی "التصاقی زبانها" و "ترکها" هستند بنابراین در مرحله بعدی دینی آنها در "دعاهای دینی" در کنار "آتوُر" جای می‌گیرند و مخصوصا به عنوان حیوان مقدس "دست و پا بسته بودن و قربانی" شدن را هم میتوانند نشان دهد. پیداست که قربانی کردن اول "گوزن" و بعدا "گاو" در دین قدیمی "سومر جایگاه بخصوصی دارد و در ادامه دین "آتوُر" ما همین اهمیت را در "آتوُر پرستی" جدیدتر" یا همان "میترا یزم" هم اهمیت قربانی کردن "گاو" را میبینیم. در ادیان آکدی-بابلی هم "گاو" بعنوان "حیوان مقدس" جایگاه بخصوصی دارد چون دین آکدی-بابلی ادامه ادیان سومری است و حتی زبان دینی آنها سومری است و در این ادیان نیز گاو حیوان مقدس محسوب میگردد و حتی جای خود را در مجسمه های قصرها و سرستونها میگیرد. سر ستونهای "گاو شکل" پرسپولیس بر گرفته از بابلی است چون معماران پرسپولیس از بابل و ایلام آورده شده اند. پیداست ادیان بابلی و عیلامی نیز در آن زمان شروع به بسط نفوذ خود در هخامنشی میکنند و این واقعیت باز از طرف "خذیون" پذیرفته نمیگردد.

8. **u₃-ba-zu ban₃-da ġiṣ-/bur₂\ dab₅-ba**
a young gazelle (?) caught in a trap

u-ba-zu (N) = جیران = type of animal ;
 ban-da (AJ) = بالاجا - بالا = junior ;
 ġiṣ-bur (N) = توزاک = snare ;
 dab (V) = دوت-ماق = to seize

ğešpar [TRAP] wr. ȝeš-bur₂; ȝeš-par₃; ȝeš-bur? "trap, snare" Akk. *gišparru*

قنش-پار یا قِش-بار یعنی دوزاک کی بورادا "قنش" یانی "آغاج و حیوان" و "پار" یعنی تورکجه "بورو یا سوکانلی" و بو دوزاک احتیمالا : "فازلمئش کanal اوسته دوشنه ن آغاجلارینان دوزلریرمیش" و بودا ان اسگی دوزاکلاردان بیریدیر.

سومری	اوُ - با - زُو	بان - دا	قیش - بُور	داب - با
جایگزینی ترکی	جیران	با - لا	آغاج - بورودا	دوُت - اوُلموش
ترکی	ای جیران بالاسی کی	دوزاقا	دو تولموشسان	
فارسی	ای غزال	کوچک در بند		

•

9. **dutu iri-da e₂-nun-an-na dumu ^dnin-gal-e tud-da**

; Utu; the son born with the city to Ningal in the E-nun-ana;

Utu (N:DN) = اُت اُتُر ، آتوُر ;
 iri (N) = شهر = اُر - کنت و شهر ایری
 e - nun - an - na (N:TN) E-nun-ana ; اِنُون - آنا
 dumu (N:DN) Ningal = دُومو(دو مومو) فرزند = فرزند
 nin-gal-e (N:DN) Ningal = نیقال زائیدن
 tud(V) = توغ-ماق ، دوغ-ماق = to give birth

در اینجا "اوُرُو - ایری" معنی شهر میدهد و این از معنی "اوُرُو = مرکز و قلب = اُرتا و اوُرَك" می‌آید و در معنی جایگزینی ترکی این ریشه معنی در نظر گرفته می‌شود:

سومری -	اوُتُو ایری - دا	ا - نُون - آن - نا دُومُ	نین - قال - ا	تُوُد - دا
جایگزینی ترکی -	اوُتُو اُرتا - دا	ا - نُون - آن - نا دو غولملو	نین - قال - ا(دا)	دوغ - دو
ترکی -	اوُتُو اوُرتادا(شهرده) اِنُون-آن-نا دا	أغول او لاراق	نین-قال-آ (ایچون)	دوغولدی
فارسی -	اوُتُو که در شهر اِنون-آننا برای فرزندی نیقال زائیده شد.			

• ترجمه اوکسفورد بنظرم ناموفق و مغلوش می‌آید.

• بورادا آوغول سوزونون سومرجه "دو مو" و گینه "دو غولماق" یله بیر "کوکده ن" اُلدوقون گوروروک.

10. **gud ^{ġiṣ}erin a naġ-a ha-[şu]-ur₂-/ra peş\-a**
a bull; a cedar fed with water thriving among cypresses; holy (?)

گاو bull قو'د - یابان اینک و اوکوز (ایندی قود-وق و قو-لان یانی گورخر بوندان گلیر) = gud (N) =
وحشی و گاو میش ولی در ترکی قودوق
drخت سرو cedar = درخت سرو ، آرُش = erin (N) ;
نوشیدن drink = ایچمک (V) = آب water = آبسو (سومری)-سو (N) a
؛ نوعی سرو ha- şu - ur type of cypress = آرتوش (N) == هاششو- ار pes (V) = ضخیم ، کلفت پیش = شیش-میش ، قالین

در لغت سومری "ناغ-نانق" = "نوش-یدن" = "ایش-مک" یک نوع احتمال هم ریشگی دیده میشود که باید در وقتی مناسب این نزدیکی ها مورد بررسی قرار گیرد که در اینجا "غ-ق" سومری به "ش" تبدیل میگردد. چون "غ-ق" سومری یک تلفظ دیگری دارد.

- سومری - جایگزینی ترکی - ترکی - فارسی -
- قو'd ارین آ ناقآ ها - [شو] - او'r - ارا پش / آ شیشمیش قوچ تک آغاج سو ایچ - مک آرتوش
- قوچ ; ای تک آغاجم، ای سولانمئش و بیوغون (یاشل) آرتوش آغاجی ؛ ای قو'd (قدس) ای قوچ، ای سرو تنها (قدس)، ای درخت سرو کوهی سرسیزو تنومند، ای قدس بورادا بیز "تک آغاج" عبارتین ده گوروروک کی منیم شهریم خالخالدا "قدس" و "او'جاق" سایلار.
- بورادا "تورکجه" اولان "او'جاق" سوزی "مقس پئر" معنی سی وریر واودا اورادا "او'ت یانماق" معنی سین گورستمیر بلکه اورانئن "بیر گون و گوی تانرئئن مقدس پری اولدوقون گوستریر" بوکی بو سوز سونرا "اشکده" سوز یله قاتشدریتلمنش اولماسی بیز لری بو "اتوری او'جاق" لارئن پئرین تپاپیلیمه مکده بوبیوک رول اوینایب دئر. مثلا خالخالدا و هرودا "او'جاق گوران" پئر فقط داش قالانن پئریدر و مقدس بیر پئر محسوب اولونیریدی تام "توالارئن" اوچاقوران اوالان "او'لا" لار تکین و عیلام دا و سومرده اوالان "زیگورات" لار کیمین..

11. gi-rin şag₄ su₃-ra₂ e-ne dug₄-/dug₄ \

patient-hearted; playful	گل = blossom ;
gi-rin (N)	= گیرین
شاغ (N)	= اوره ک = قلب heart
اور (V)	= سود = اوز-اق to be distant
بازی (N)	= اویون = انه game
گفت (V)	= ده-مک = to say

سومري	گي-رين شاق سورا إنا دوچ -ادوچ/
جايگزيني تركي	گول ساغ-اوره ک اوْزاق آ اوْبیون دمک - دانشماق
تركى	گولوم اورکدھ اوزاقدان اوپينوب دانشسان (دئيب گولن)
فارسي	اي گل من ، اي که از دور در قلبها شادي و سرزنندگی می افريني

گینه اکسفورد ترجمه سینده "گول" سوزی معنی اولونامائشدر و چوخراق "انگلساکسون" سلیقه سینه او بیرون ترجمه اولونمشدor. آما بیزیم تورکجه "چویری" اوونون "سومرجه" سیله پوچ او خوپور او دا ایکیسینین "التصاقی" اولمامی و "دئیملرین بیر بیرینه" یوخون اولماماسی بونا ادارنئمجی اولور. مثلا "گولوم- چیچگیم - گوزلیم" سوزی تورکجه یه قارشی انگلیسجه ده بیربیرینه معادیل دگیردیر.

12. su₃-ra₂-ağ₂ e₃-a su-lim-ma gun₃-/am₃\

; radiating light; he is iridescent radiance!

sud-ağ (N) ; براق بودن ; درخشان بودن = آغ-آرماق؛ اشیلاداماق
e (V) ; بیرون یا درون رفتن = - = گت-مک
su - ilim (N) = درخشیدن = اشیل-داماق = سو-ایلیم (awesome) radiance
gun (V) = آلا = رنگارنگ = to be mulicoloured

گون / اما	سو-لیم-ما	آ- آغ	سو-را- آغ	سومری
گون (اشق) / الاما؟	گت-مک	اشیل-داما	آغ- آران	جايكزيني تركى
گون تكين	گلن	اشیلاداما	اشیلاداما	تركى
			ای روشنایی درخشان ، ای درخشندگی رنگارنگ آسمان	فارسى

7-12. A young wild cow; a young gazelle (?) caught in a trap; Utu; the son born with the city to Ningal in the E-nun-ana; a bull; a cedar fed with water thriving among cypresses; holy (?) ; patient-hearted; playful; radiating light; he is iridescent radiance!

13. ud-ba lugal-ğu₁₀ ed₂-da-ni-ne

Then; as my king comes forth

ud (N) = روز و روشنایی(day(light))= اوت -

ugal (N) = king شاه

e (V) = خارج و داخل شدن = گت - مگ

لوقال-غا	اد-آ-نى-نه	سومري او-د-با
اوتن (سوونرا)	کرال - آ	جايكزيني تركى گل-دى
اوتن(اوتن جه-سوونرا)	کرال-لئم	تركى گلدي-اوزينه
و همانا که پادشاهم پُر قدرت ميشود		فارسى

14. an mu-/un\da-/dub₂\-dub₂ ki mu-un-da-/sag₃\-[sag₃]

; the heavens tremble before him and the earth shakes before him.

an = بھشت = أچماق - جنت. أغان = آن (N)

dub = لرزیدن to tremble داب دب-مک ، ترپنمک ، تیرپمک =

ki (N) = place جا

sag (V) = چال-ماق، ورماق = to beat وورماق

آن	مو-اون-/دا-دوب/دوب	کي	آن	سومری
اوغان-اوونقون	اونوندا	دب-دب دبئير	اوونوندا	جايكزيني تركى
		کر(پئر)	اونوندا - چال-چال	اوونور(چالنثر)
اوغان-اوونقون(بھشت) اوونوندا(قباباغندا) تير-تير تيرپيور پئر اونوندا - چالخالانر				تركى
بھشت و آسمان در مقابلش ميلر زد و زمين در مقابلش تکان ميخورد.				فارسى

15. KA mu-[un]-bal [e₂]-gal-la ed₂-da-ni-ta
After he has left the palace he

Ka () ka; bal (V) بَلْ مَكْ، بُولَامَاقْ = چویرمک ، بَلْ مَكْ، بُولَامَاقْ = to turn over
e-gal (N) جا = اقبال = place
e (V) داخِل و بیرون رفتن = to go out or in
bala [TURN] wr. bal; bil₂ "to rotate, turn over, cross; to pour out, libate, make a libation; reign, rotation, turn, term of office; to revolt; to hoist, draw (water); to transfer (boats over weirs etc. blocking a stream); to carry; to boil (meat in water); to change, transgress (the terms of an agreement); conversion (math.)" Akk. elû; nabalkutu; nakâru; naqû; palû; tabâk

فارسی	ای که بعد از اینکه از آنجا رفت او ...
ترکی	او نده دولا تب او يئر ده ن
جايكىزىنى تركى	او نوندا - بولانان يئر -ه
سومرى	مو - [اون] بال [ا]-قل-لا
اددانى تا	گدەن

- ## 16. an mu-/un\-[...]

The heavens

an (N) = آسمان = heaven = آن که همان تانریدیر = بهشت و آسمان؛

سومری	چایگزینی ترکی	ترکی	فارسی
مو-اون/-[...]	آن	آن	آن
اوْغان-اوْنقون آن -[...]	اوْغان-اوْنقون آن -[...]	اوْغان-اوْنقون آن -[...]	اوْغان-اوْنقون آن -[...]
[...]-پهشتان	[...]-پهشتان	[...]-پهشتان	[...]-پهشتان

17. **iriş** **si-/şar\ [an-na-ke₁ X X] hu-[mu]-da-qı₄-/qi₄**

May the bolt of heaven

: گرفتن و چنگ زدن clamp سئخار = سئخ-ماق ،

an (N) heaven ;

برگشتن=**to return** = **گی** = **قایت-ماق** ، **قیت-ماق** = **gi (V)**

hu [SCRAPE] wr. hu "to scrape off, grub up" Akk. *halāšu*

mii [INCANTATION] wr. mii- "incantation, spell" Akk. šint-

ma [MCANTATION] w̄.ma/ incantation, spell ARK. Siptu

سومری سی-غار-خار / [آن-نا-که XX] هو-[مو]-دا-گی-اگی/
 جایگزینی ترکی سئخار [اوغان-اوْنْقون XX] فاشیماق- قایت-قایت
 ترکی سئخان-سئخانی اوغان - گویون قایتدی
 فارسی لولای بهشت-آسمان چرخد

کلا ترجمه اکسفورد هم برای این جمله زیاد مناسب نمیباشد.

18. /mul-e¹ X X-da-ke₄ ur₄-ur₄-[X]

The stars are awe-struck.

Mul (N) = سtar = مُول (star = مُول)

X () X ;

dr ikgja jum krdn = اور تایا بیتما ، بیر آرا-یا گتیرمک ۱ ur (V)=

سومری امول/-ا اور-اوْر-[X] داکه اورتا اولدوْز-لار

جایگزینی ترکی ترکی اولدوْز لار

ترکی اوْلدوْز لار ... اور تایا گلدى-يئغىشىدى

فارسى ستاره ها دور هم جمع شدند

سومرجه ده گی-گی قایت-قایت و يا اوْر-اوْر فعللىرى اينديده ترجمه ده ايشلنمكده دير مثلا "گوئى گۇر گۇر گۇرۇلتى" "آغاپ-آغا" "ساپ-ساري" "قاب-قارا" •

19. ama-ni sila-a X-aş LA X [X]

His mother in the streets.

ama (N) = آما = mother مادر =

sila (N) = يول street راه =

X () X ;

LA () LA ئى؛

X () X

سومری آمانى سيلا-ا X-أشلا[X] X

جایگزینی ترکی آنا-سييول-ا

ترکی آناسى يول-يوللاردا ...

فارسى مادرش در راهها

20. ^dutu-še₃ dul₃ na-mu-un-di-ni-/ib)-dağal

She spreads her protection towards Utu.

utu (N:DN) و Utu اتو utu-še₃ اتوشە

dul (N) = كول-گە (protective shade) سايە محافظت =

dağal (V) = قالىن-لاقىن-قالىن قالىن داڭال دام-قال دام-قال

dağal [WIDE] wr. dağal; dam-gal; di-am-ga-al; da-ma-al "(to be) wide; width, breadth"

Akk. rupšu

سومری اوْتۇ-شە دوْل نامۇ-اوْن-دى-نى-ايب-/داڭال

جایگزینی ترکی اوْتۇ-يە كول-گە

ترکی اوْتۇ-يە سارى كولگە سين چوخالدى (گالىنلاشتىرىدى)

فارسى او حمايتىش را به طرف اوْتۇ بسط داد

"كولگە آلتىنا گىرمك = حمايت" بو اصطلاح اينديده ايشله نيلير يانى بو سوزون حتى "سومرلر" •

دورانىنده اوْلماسى چوخ "ايلكىنج" دير. "تانرى بىزى اوز كولگو آلتىنا آل = بىزى قورو" •

بورادا گىنه "تك آغاچ كولگە سى" كۆرونمكده دير و اسگى " المقدس تك آغاچ ايانجى" و "اونون" •

قوروجى كولگە سين "گوروروك. بورادا خالخالدا اولان" " المقدس تك آغاچلارئن" و "قارقارا" اوزره

بىر دوشونمك گرە كىر !!!

21. kur-ra sağ mi-ni-/in\il₂ lugal-bi na-/nam\

He has raised his head over the mountains; he is indeed their king!

Kur (N) (mountain) = کُور، بَيْر = كئر، بئر (;) (قبلاً معنى شده است)

sağ (N) head = (معنى شده است) (;)

il (V) = to raise = ایل (; بلند شدن = أَجَال-مَاق)

lugal (N) king = (معنى شده است) (;)

me (V) = be = ایمَک ، اوْلُماق (بودن)

il [RAISE] wr. il₂; il₅; il₂ⁱⁱ "to raise, carry" Akk. *našû*

سومری	کُور-را ساغ	می-نی-این-/ایل	لو قال-بی	نا-/نام\
جاپانی ترکی	قئر(بئر)-را باش-ساغ(باشئنی)	اوْجَال-مَاق كرال-اَيِّي ایمَک ، اوْلُماق	اوْجَال-مَاق	داغا(قئر-بئر) باشئن او بیر کرال(کرال-بئی) دئر.
ترکی	اوْجَال-مَاق	اوْجَال-مَاق (قالقزدی) او بیر کرال(کرال-بئی) دئر.	اوْجَال-مَاق	(اونون باشی داغلار تکین او جادئر؛ دوغرودان او اونلارا بیر کرال دئر).
فارسی	اوْجَال-مَاق	اوْجَال-مَاق (اونون باشی داغلار تکین او جادئر؛ دوغرودان او اونلارا بیر کرال دئر). او سرش را تا قله کوهها بلند کرده است، همانا که او شاه آنها است.	اوْجَال-مَاق	بورادا بیز "اوْتُو" نین داغلارین دا بیر تانریسى او لدوکون گوستریر و "اوْتُو" نین تاپاناقىن(معبدىن) نىھ بير داغا او خشار (تىپه-زىگورات) تكين او لماقىندا بير گوسترگە او لا بىلر. داغلار بير مقس(قوت) عنصر تورك دينلىرىنده او لدوکون "ديوان لغات الترك" ده ده گوره بيلروك.

13-21. Then; as my king comes forth; the heavens tremble before him and the earth shakes before him. After he has left the palace he The heavens May the bolt of heaven The stars are awe-struck. His mother in the streets. She spreads her protection towards **Utu**. He has raised his head over the mountains; he is indeed their king!

22. /^d\utu kur-kur-ra di-bi-še₃ kud-/de₃ \

Utu who decrees judgments for all countries;

Utu (N:DN) Utu ;

kur (N) (mountain) land ;

di (N) suit = قانون، ياسا، پالتار، گېيى = دى (law) (;)

kud (V) = to cut = قطع کردن (بريدن) (قاتقات و قاتلانماق) = کود (;)

kud [CUT] wr. kud; gur₅ "to break off, deduct; to separate, cut off; to cut; to incise; to decide; to make clear" Akk. *harāšu; napādu; parāsu; harāšu; parāsu; harāšu*

سومری	اوُتوُ	کوُر-کوُر-را	دی-بی-شَه
جايگزينى تركى	اوُتوُ	بئر- بئر- را	گي- سى
ترکى	قات-لامق، گس-مك	كسدى	گييم (ياسا)
(اوُتوُ بوتون يرلره ياسا دوزلتدى)	اوُتوُ	بئرده ن- بئر- آ	
فارسى	اوُتوُ	بر تمام سرزمين ها قانون وضع كرد.	

چوق اوُنملى : سومرجه ده "قانون ياسا" ياسا "گىي يا پالتار" ييولور و ايله بيل بير "ياساسىز توپلومى" بير "لوت و چىلاق" توپلما اوخشادىر.

- بورادا بيز "اوُتوُ" نن بير "ياسا و دۇزَن گتىرە ن تانرى يسى" اوُلدوقون دا گۇرۇك. يانى نئجه بيرينجى "ياسالار"دا ياراندان سونرا اونلارين " المقدس" و "اوُتوُ" نن اميرلىرى اوُلدوقۇندا گۇرۇرۇك.

- بورادا بيز گىنه سومرجه ده "ياساگىيى كىسمك = ياسا دوزلتىك" سوزون گورورۇك و اله همان دېيشى ايندى ده "حُكم كىسمك = قضاوت إله مك" سوزون ايندىدە توركىجه ده ايشلە دىريوك.

- بوراد بيز گىنه گورۇك كى سومرجه "كور-كور-را = بئر- بئر- بئر- آ" و گىنه ايندىكى توركىجه ده ده ايشلنلىر.

23. /en\ dumu /^d\nin-gal-la-ke₄ kur-kur-/ra\ ka-aş-bi «igi» bar-re-[de₃] the lord; the son of Ningal; who renders decisions for all countries;

En (N) = آقا ، تانرى(اوغان) = آقا ;

dumu (N) child ;

nin-gal (N:DN) Ningal ;

kur (N) (mountain) land ;

ka-aş (N) = تصميم = كا- آش(N) decision ;

تقسيم كردن بولماك = بار (V) to set aside

kaš bar [MAKE A DECISION] wr. ka-aš bar "to make a decision" Akk. ?

kaš [DECISION] wr. ka-aš; ga-e-š₈ "decision"

kaš [RUNNER] wr. kaš₄; ^{lu}₂kaš₄ "runner, trotter, messenger; to run" Akk. *lasāmu; šānū*

"كاش-قاش" كى سومرجه دېيشىك معنى سى واردىر و بىرىدە "قاش-ماك" = دويدن" ياسا "فاج-ماك" دئر .

سومرى	ان/دوُموُ	اد/نین-قال-لا-كە	کوُر-کوُر-ا/را	«ايقى» بار-ر-[ج]
-------	-----------	------------------	----------------	------------------

جايگزينى تركى	اوُغان-خان/ دوُغۇمۇُ	نین-قال-لا	بئر- بئر- را(بئرده ن- بئر)	دوشونمك
---------------	----------------------	------------	----------------------------	---------

تركى اوغان؛ دوغۇملى نين قالا بئر- بئر-(بئرده ن بئر) دوشونوب ، گوروب ، بولوب (اوغان؛ اوغلى "نېنقالا" نن بئرده ن بئر دوشونجە، گوروش بولوبدور)

فارسى اين خدا؛ پسر نېنقالا ؛ او كه بر تمام ممالك تصميم مىگيرد.

24. en gal-zu eş-bar dumu ^den-lil₂-la₂-ke₄
; the lord who is highly skilled at verdicts; the son of Enlil;

en (N) lord ;
gal-zu (AJ) skillful ; ; استاد و ماهر = اُزو - أستا = قال-زو = قال-skillful
eş-bar (N) = decision ; تصمیم
dumu (N) child ;
en-lil (N:DN) Enlil ;

سومری	ان قال-زو	اش-بار	دو مو	دو شونمک	جايكزينى تركى
	؛ اوغان كل او زو	او غان-ليل-له	دو غولو(او غلو)	دو شونمك	؛ اوغان كل او زو(اوغان بو يوك او زو "استاد")
	او غان-ليل-له	او غان	او غلو	او غان	(اوغان بو يوك(كل) او زو(اوستا) دوشونمكده اوغان-ليل-لين او غلى)
					فارسى ؛ آقایم (خدایم) استاد بزرگ فهم و شعور پسر او ن-لیل

25. ^dutu gal-zu mah dumu /^dnin\-[X]-la₂-ke₄
highly knowledgeable and majestic Utu; the son of --

utu (N:DN) Utu ;
gal-zu (AJ) skillful ; ;
mah (V) = زیبا = to be majestic = ;
dumu (N) child ; ;
nin-gal (N:DN) Ningal ;

سومری	او تو قال-زو ماه دو مو	انين/-[X]-لا-كه	او تو كل او زو (ماه)گوزل دو غولو(او غلو)	انين/-[X]-لا-كه	جايكزينى تركى
	او تو كل او زو ماه ؛ او غلو نينقال ؟		او تو كل او زو(اوستا) ماه(گوزل) ؛ نينقال ؟		تركى
			(او تو كل(بو يوك) او زو(اوستا) ماه(گوزل) ؛ نينقال او غلو)		
			او تو اي استاد بزرگ ماه(زیبا) ؛ فرزند نينقال ؟		فارسى

26. ^dutu X (X) sağ-/ğa₂\ [mi]-ni-in-ğal₂

Utu has placed the on his head.

Utu (N:DN) Utu ;
X() X ;
sağ (N) head ;
ğal (V) سکنی گزیدن = قال-ماک، اتۇرماق to be located =

سومری اوُتُو X (X) ساغ-اقا/ [می]-نی-این-قال
 جایگزینی ترکی اوُتُو X (X) ساغ(باش)-پنا قال-دی(قوی-دی)
 ترکی اوُتُو ... باشئ نا قوبیدی.
 فارسی ای اوُتُو که... بر روی سرش جای دادی.
 • سومرجه "ساق=باش" و تورکجه "ساق=چنه(چانه)=اوُز" و بونی ایندیده "ساککال=ساق + قتل" سوزونده گورمکده بیز. و بورادا "قتل=نُوك" و "ساک = چنه" دئر.

22-26. Utu who decrees judgments for all countries; the lord; the son of Ningal; who renders decisions for all countries; the lord who is highly skilled at verdicts; the son of Enlil; highly knowledgeable and majestic Utu; the son of -- Utu has placed the on his head.

27. en dumu ^dnin-gal-la KA /DI\ 50 što-ni što-mu-un-ğal₂
 The lord; the son of Ningal; holds the 50 in his hand

en (N) lord ;;
 dumu (N) child ;;
 nin-gal (N:DN) Ningal ;
 KA () KA ;
 DI () DI;
 50 (NU:cardinal) 50 ;
 što (N) = شو hand ; دست = ال ;
 ğal (V) قال = to be (located)

سومری ان دومو نین-قال-لا کادی/ ۵۰ شو-منی شو-مو-اون-قال
 جایگزینی ترکی اوُغان دوغولو نین-قال-ئن کادی/ ۵۰ ال-ینده قالدی-قویدی
 ترکی اوُغان ؛ دوغولو(اوُغلو) نین-قال-ئن کادی/ ۵۰ الینه آلان
 (اوُغان ؛ نینقال ئن اوُغلی کادی/ ۵۰ الینه آلان)

فارسی خدا ؛ ای پسر نینقال ایکه کادی/ ۵۰ در دست گرفته

28. ud-gin₇ kur-ra gu₃ /mu\-[ni]-ib-be₂
 and thunders over the mountains like a storm.

ud (N) = توفان و رعد و برق = storm (اوُد- انلدرئم) توفان و توفان شیطانی =

kur (N) (mountain) land ;
 gu (N)-voice = صدا و گو = کو-نوشماق ، قو-شقولماق ، سَسْ ، گُورولئمک-
 dug(V) to say ;

اوُد-قين	کُور-را	قوُ	امُ/[نی]-ایپ-به	سومری
اوُد-لی(انلئرم)	کنر-آ(بئر-آ)	کونوشماق	دِمِك	جایگزینی ترکی
انلئرئملار	کنرا-بئرہ(داغا)	فوشکروب	دِمِك	ترکی
رعد و برق	کوبنده	بر کوهستان		فارسی

29. kalam-ma sağ [mi-ni]-in-il₂

He has lifted his head over the Land.

kalam (N) = سرزمین و اقلیم the land = اقلیم و یئر

sağ (N) head ;;

il (V) = ایل =

= بلند کردن ، حمل کردن =to raise ، آل-ماکفال-دئرمک

il [RAISE] wr. il₂; il₅; il₂^ا "to raise, carry" Akk. *našû*

کالام-ما	ساق	[می-نی]-این-ایل	سومری
ایقلیم-آ (بئر-آ)	ساع(باش)	آل-ماک	جایگزینی ترکی
اقلیمه(کن-بئرہ)	باش	قالدئردی، آل-ماک	ترکی
(اوُ اولکه نین اوستونه باش اوُلدی)			فارسی

ایکه سری برای وطن شدی

بورادا "باش اوُلماق" و "باشچیلیق إِلمک" سوزی ایلجه سومرجه ده گورونور. •

30. hu-ri₂-in^{muşen}-gin₇ /kur\ şuba₄ kur şuba₄^{ba}

My king Utu; you cross the shining mountains; the shining mountains like an eagle!

hu-ri-in (N) = فارتال = هو-ری-این = eagle = عقاب ;

kur (N) (mountain) land ;

şuba (AJ) = درخشیدن = شوبا = اشیق - اشنداماق(shining) ;

kur (N)= توپراق- داغ-بئر (کئر-بیش سوزینده کئرسورزی و قئرسال سوزونده قئر سوزی(mountain)

land = کوه ; خاک ;

şuba (AJ) shining

هو-ری-این-گین	اکور/	شوُبا	کُور	سومری
جایگزینی ترکی	قارتال - ائن	کنر(بئر)	اشنلاداماق کئر(بئر)	جایگزینی ترکی
قارتال	کیمین	داغلار(کئر-بئر)	اشنلنتیسی	ترکی
(قارتال کیمی ائشم-اشنم اشنلنتیان داغلاری)				فارسی
کوههای درخشنان را مثل یک عقاب				

سومرجه "ساق=باش" و تورکجه "ساق=چنه(چانه) = اوُز" و بونی ایندیده "ساقال=ساق + قنل" سوژونده گورمکده بیز. و بورادا "قئل=توک" و "ساق = چنه" دئر. •

31. lugal-ğu₁₀^dutu mu-da-bal-e-en My king Utu;

ugal = شاه = king ; utu (N:DN) = اوتُو؛ آتُور (N:DN) = Utu ; bal (V) = دال-بال-ماک ; دون-مکدن = برگشتن - چرخیدن =to turn over

سومری	لوقال-قو اوُتو موُدا-بال-ا-ان
جايگزينى تركى	كرالم اوُتو دولان-دئن
تركى	كرالم اوُتو دولان-دئن
فارسى	(قارتال كيمى ائشم-ائشم انشئلييان داغلارى ، كرالئم اوُتو سن دولاندئن) پادشاهم اوُتو تو گذشتى (کوههای درخسان را مثل يك عقاب، اى اوُتو، پادشاهم، تو گذشتى)

بورادا گينه "قارتال آ بير آيرى " المقدس" حيوان كيمين رجوع ادیر و بو "قارتال" سمبولى "قانات" سونراalar "اوُتو" و آيرى "تانرييارئن " هيكللىرىنده" ده ده گورونير و سونرا بو "قانات" گينه سونراalar "آهور"ى گوسترمکده ده قوللانىئب ايشه آلتئر. •

32. [igi]-ni kur-ra bi₂-in-la₂ He has lifted his gaze over the mountains

Igi (N)= چشم eye = گۈز، ايلگى ; kur (N)= توپراق- داغ (كئر-پيش سوزىنده كئرسورزى و قئرسال سوزۇنده قئر سوزى) mountain (mountain) ; كوه ؛ خاك = land = آويزان شدن-كردن = آس لا ماق- آسلاماق-تاخماق (V)

سومری	[ايگى]-نى كُور-را
جايگزينى تركى	[گى-وُز(گوْز)]-وُنى كئر-آ-(داغ-آ)
تركى	[گى-وُز(گوز)]-اوُنى داغئن اوستونه آسلامى(اوستونده اولدى)
فارسى	(گۈزى داغئن اوستوننده دير) (او داغى گورويور) ايكه با چشمانش به كوه نگاه مىكند. (ايكه كوههارا تحت محافظت خود گرفته ايى)

بورادا "اوُتو" نئن ننجە داغلارين "قوروچو" تانريسي اوْلۇقۇن گورمك اوْلۇر و گينه اوُتو نئن "تايپاناق" = معبد" لرينين معماريسينده "داغ" ايزين گورمگى گرگىرير. (تىپه-زېقورات- اولا- اوچاق قوران) و گينه توركىرده داغ سمبولى اولان "داش قالاماق" و يا "بىر اتك توپراق"لا داغ و تىپه شكلينده "تايپاناق- معبد" دوزلتىمكىن كوكلىرىنده ن بىريسىن گوستىر. •

تورکجه بو سوزلر آينى سومرجه ده ده گورونير و آينى سوزلرى سومرجه ده ده ايشلنديكين گوروروك: "گوزو اوُستۇنده اولماق = قوروماق = محافظت إله مك"

ایگی = ایلگی = گو-ز = گی-ز
 سومرجه "ایگی = گوز چشم" سوزی هامان گوزیله بیر کوکنده است. یعنی حتی سومرجه ده، ده "ایگی گوز"
 سوسزی دیشیک جور-تور دیلور مثلاً "ای-بی" و "ای-گی" و باشندگان "ای" کیسمی دیشیک لوجه لرده دوش
 بیلر. پانی "ای-گی" پرینه تکجه "گی-گو" و "گیز" سوزی بیزه گلیب چاتا بیلر. بورادا من سیزه "گور-مک"
 سوزونده گینه "گو-ز" پرینه "گو-ر" سوزون گوستیریم و گینه "گو-س-تر-مک" سوزینده "گو-ز" بن "ز" سسی
 س" یا چونو شمشیدیر. بو اونی گوستیری کی "گو-ز" سوزینده کی "ز" سسی سونرادان گلن بیر "سس"
 اولدوقون گوستیر و "کوکده ن بر سس" او لمدقنی گوستیر چون "التصاقی" دیلرده "کوکلر" دیشیلمز آما بو
 سس دیشیلیر مثلاً "گو-ز" ، "گو-ر-مک" و "گو-س-تر-مک" سوزلرینده دیشیک "سسله" چوریلیر اما سوزون
 کوکی "گو = چشم" دیشلمز حالده فالنر.

wr. igi; i-bi₂; i-gi "eye; carved eye (for statues)" Akk. īnuigi [EYE]

بورادا گینه سومرجه "ای-گی = ایلگی = گی-ز گو-ز" سوزیله باغلی بیر سومر سوزون گتیربروک:
 "ایگی-گیگ" = گیز-گوز آغرس

igigig [DISEASE] wr. igi-gig "eye disease"

و بورادا گینه سومرجه ده گوز سوزیله باغلی پانی "گوز بزه مک" و تورکجه "بَزَك" = "سوسلاماق" سوزیله باغلی
 بیر سومر سوزی گتیربروک کی همان کوکدن دیر :

سومرجه "شم-بی-زی" = تورکجه "به-زَك" و "بی-زَك" = سوسلاماق.

نجه گورو رسو نوز سومرجه "شم-بی-زی" "بن بیرینجی" "هجلسی" دوشوب و قالانی همان "بی-زی-مک" = بَزَ-مک"
 او لموشدُر. و حتی سومرجه "شم-بی-زید" و تورکجه "بَه-زَك" "بن بیرینه یاختنانقون فانتلاماقا یتتر چون سومرجه بو
 سوزه دیشیک بیشله همان دیشیکلره او خشار تورکجه ده واردئ.

wr. šembi; šem-bi-zid; šembizi "kohl, eye makeup, antimony paste; to šembizida [KOHL]
 anoint, smear on" Akk. egû; eqû; šimbizidû

27-32. The lord; the son of **Ningal**; holds the 50 in his hand and thunders over
 the mountains like a storm. He has lifted his head over the Land. My king **Utu**; you
 cross the shining mountains; the shining mountains like an eagle! He has lifted his
 gaze over the mountains

۱

و باز برای اینکه جای شک نماد در قسمت پایین کلمه "انور" را مطابق اصول تشکیل کلمات مرکب در زبانهای التصاقی
 تجزیه و تحلیل میکنیم:

$$\text{UTUR (Sm)} = \text{UTU (Sm)} + \text{UR(Sm)}$$

کلمه "أُثُـو-UTU" ای سومری چنانچه در بالا و ترجمه آکسفورد از آن دیدید نام "خدای آفتاب و روشنایی" است و می تواند ریشه در "أـUD" سومری به معنی "آفتاب، گرما، تابستان، روز" باشد که همراهش "أـد" ترکی به معنی های همسان با سومری است که قبل از بحث وجود این کلمه در کلمات مرکب فارسی از ریشه زبانهای باستانی التصاقی هم قبل شده است.

ud [SUN]

wr. ud "day; heat; a fever; summer; sun" Akk. *immu*; *ummedu*; *umšu*; *šamšu*; *ūmu*

ولی "أُثُـو" میتواند یک تلفظی هم از "أُثُـو" باشد که در سومری "طلع آفتاب و فجر" را میگویند که خود این فعل-کلمه باز برگرفته از کلمه "أـد" سومری میباشد که قبل از آن اشاره شده است:

utu'e

utu'e [SUNRISE] wr. *utu-e₃* "sunrise" Akk. *šīt šamši*

ولی راجع به کلمه "أـور" باید گفت که آن هم معنی با "أـر" ترکی است که همراهش هم میباشند که هم معنی مرد میدهد مثل "أـرـک" و یا معنی "قهرمان، جنگجو و جوانمرد" میدهد مثل "أـر و أـرـن" و در ضمن از قدیم بصورت پیشوند و ... وارد فارسی هم شده است مانند "أـرـش"

ur [MAN] wr. ur "man" Akk. *Amēlu*

در "دیوان لغات الترك" داریم:

أـرـی : نرینه از فرزندان. پسر اولاد نکور. گویند: "أـرـی أـغلـان". یعنی، نرینه از فرزندان.
و باز در "دیوان لغات الترك" داریم:

أـرـ : مرد. رـجـل. (به "أـرـنـ" جمع بسته میشود و این جمع شاذ و نادر است زیرا نشانه جمع "لـارـ" است).

(۲) بـاد/بـاد-PAD/BAD

کلمه سومری "بـاد/بـاد" به سومری معنی "محافظت" میدهد و همراهش با کلمه ترکی "بارـاـماـک = پـناـه دـادـن" و "بارـنـماـک = پـناـه گـرفـتن" است. این کلمه در سومری به معنی "دیوار دور شهر یا ده" و یا "شهر یا ده دیوار دـارـ" و یا "قلـعـه" و یا "قلـعـهـشـهـر" بـکار رـفـتـه است و معنی شهر و آبادی محافظت شـدـه رـا هـم مـیدـهـد و آـن در نـام "آـتـورـ بـادـ/آـبـادـ گـانـ" بـیـشـتر مـعـنـی مـحـافـظـتـ شـدـه و حـتـی "قلـعـهـ یـا قـلـعـهـشـهـرـ" رـا مـیدـهـد.

bad [WALL] wr. *bad₃* "wall, fortification" Akk. *dūru*

کلمه سومری "بـاد" به همراه کلمه سومری "آـبـادـ" در زبان امروزی ترکی و همچنین در فارسی بـکار مـیرـود مـثـلاـ به معنی

"قلعه شهر" در نام شهر تاریخی "هرآباد" که قسمت "هرو" در سومری معنی "محدب" و معنی جاییرا میدهد که دورش با بلندی یا کوهستان احاطه شده باشد و معنی هرآباد میشود : "قلعه-شهر احاطه شده با کوهستان". و یا در نام شهر تاریخی آذربایجان "أردوُ باد" باز با پسوند باد به معنی "قلعه-قلعه شهر" برخورد میکنیم که معنی "امانگاه و یا محل برای محفوظ ماندن هم را میدهد" این کلمه از زبانهای باستانی التصاقی ایرانی در فارسی امروزی هم دیده میشود چه بصورت "آباد و آبدی" و یا بصورت "باد-پاد" مثلا در کلمه "پاد-گان" بمعنی محل پناهگیری.

abad [SHELTER] wr. a₂-bad₃; an-bad"shelter" Akk. *tabinu*protective

abadgal [PROTECTIVE] wr. a₂-bad-ğal₂"protective"

معادل آکدی "باد" کلمه "دُرُو" میباشد که آنهم از ریشه سومری است و از کلمات زیر میآید که خودبه سومری معنی دیوار چوبی بافته شده به شیوه سبدی "الاچیقهای ترکمنی" است. لازم به ذکر است که خانه های اولیه سومری برگرفته از این نوع آلاچیقهاست که بعدا به خانه های بافته شده از حصیر بصورت آلاچیق ترکمنی تبدیل میگردد که بر رویشان گل چسبانیده میشود و اولین خانه های گنبدین گلی پید میآید که تبدیل شده به گل آلاچیق ترکمنی است. بنابر این فعل ساختن و دیوار در سومری و هم معنی بودنشان با بافتن و دیوار چوبی بافته شده از اینجا بر میخیزد و بعدا که آکدی ها دیوار ساختن و معماری را از سومری یاد میگیرند همین فعل به همراه تکنیکش وارد آکدی هم میگردد درست مثل کلمات "دیوار" و "بیل" که در اصل سومری است ولی در فارسی هم مصطلح است:

dur [BOARD] wr. ^{geš}dur₂ "wooden ledger board; board" Akk. *kiskirru*

dur [BOND] wr. dur; ^{gi}dur "binding, knot, bond, tie; umbilical cord; rope" Akk. *abunnatu; markasu; ḫurru*

imdua [WALL] wr. im-du₃-a; im-du₈-a "mud wall" Akk. *pitqu; pitiqtu*

imdua [WALL] wr. im-du₃-a; im-du₈-a "mud wall" Akk. *pitqu; pitiqtu*

در ضمن کلمه ترکی "دوزلتمنک" از فعل ساختن و پیا کردن سومری میآید:

du [BUILD] wr. du₃ "to build, make; to do, perform" Akk. *banū; epēšu*

GAN - (۳) گان

کلمه "گان- که GAN) در توپونومهای ترکی بصورت "گان- قان - غان - جان" و یا بصورت پسوند "-آن-وان" میآید با کلمه سومری "کاناگ"- "کانا-آغ" به معنی "وطن" و "سرزمین سومری" میتواند همراهیش باشد. پسوند "گان" و "جان" و... توپونومهای ایرانی بسیار بکار میروند و یادگاری است از زبان باستانی التصاقی این سرزمین.

در سومری به وطن "کلم" یا "قلم" میگویند و بصورت "قنانق" یا "کاناق" نوشته میشود، احتمال کلمه ترکی "کند و کنت و کنزنکنژ" با همین کلمه سومری یعنی "کاناگ-قنانغ وطن" همراهیش باشد و کلا در اصل معنی "ده- روستا" نمیدهد چون کلمه ترکی برای ده "کوی" است که باز در سومری یافت میشود در ضمن کلمات "کوی محله" و "کوشک=قصر" هم ریشه سومری دارند.

kalam

kalam [LAND] wr. kalam; **ka-na-aĝ₂**; ka-naĝ "the Land (of Sumer)" Akk. *mātu*

چون کلمه ترکی برای ده "کوی" است که در سومری به معنی اطراف کردن یا محل اطراف کردن است.

ku

ku [PLACE] wr. **ku** "to place, lay (down), lay eggs; to spread, discharge" Akk. *nadû*; *uṣṣu*

در ضمن علاوه بر لغت سومری "کاناغ" به معنی وطن و سرزمین ، ما لغت دیگر سومری هم داریم که میتواند با "گان-قان" همراهش باشد که آنهم هم لغت "گا نا" به معنی " زمین و زمین مشخص" میباشد که احتمالا همراهش با "کاناغ" است:

gana [FIELD] wr. gana₂; gan₂-ne₂ "field; area (of a geometric figure)" Akk. *Eglu*

villages

gukin [TOTALITY] wr. *gu₂-kiḡ₂*; *gukin*; *gukin₂*; *gu₃-kin*; *gu₃-kin₅* "villages, settlements; the inhabited world; totality, world" Akk. *dadmū*; *kisšatu*

شیخ

با در نظر گرفتن تمام معانی و نکاتی که تا به حال ذکر شده است به این نتایج میرسیم:

۱- خود نام "آتوریادگان" التصافی و متعلق به زبانی همراه با سومری است.

۲- معنی "آتوریادگان" به سومری می‌شود:

آئور پاد گان:-(A)

پا با جایگزینی ترکی "آتور": آد-آر، "پاد": بار-ندئران، "گان": گان پا وطن

ترکی ات-آرین بار-ندردقی کند-گنژیئر

فارسی سرزمین/وطن، محافظت شده، از طرف خدای آفتاب آتوُر(خدای آفتاب آثُوری توانا)

آتُور پاد گان: (B)

با جایگزینی ترکی "آتور": اد-آر ، "باد": بار-ندیران(قلعه، معبد) "گان": گان یا وطن
 ترکی ات-آر-ین گنی یا یئر-وطنی باراناق (قلعه - معبد) ینین سرزمین معبد خدای آفتاب توانا (آتور) فارسی

معنی (B) همان معنی است که تبریزی بانام تبریز و آذربایجان پیوند میدهد یعنی با وجود "آتشکده" یا معبدی برای "خدای آفتاب و روشنایی" در تبریز و مرتبط بودن نام آذربایجان با آن و در ضمن در ریشه ترکی و اغوری آنهم تاکید میکند و بر تپه بودن این عبادتگاه تاکید مینماید و نام آجان را هم میآورد. در ضمن باید در فرصتی مناسب بر روی نام "تبریز- توریز" یا همانطوریکه در نوشته های آسوری میاید " تار- ماکیس" هم تحقیقات عمیقی کرد که احتمال قسمت اول نام "تار-ماکیس" یعنی "تار- بنوی میتواند در ارتباط با نام "أتوُر" باشد و بنوعی باز باستانی و مقدس بودن این شهر را محک بزند. در قبوری که در تبریز در پشت "گوگ مچید" پیدا شده است انسانها به طرف آفتاب دفن شده اند یعنی صبح بسوی مشرق- و اگر ظهر دفن شده باشند رو به بالا و اگر عصر دفن شده باشند رو به غرب دفن شده اند البته با کوزه هایی پر از گندم و شیر و آب و وسایل زینتی و دفاعی تا در آن دنیا و یا در موقع زندگی دوباره بتوانند از آنها استفاده کنند. این نوع احترام به آفتاب نشان میدهد اعتقاد به "أتوُر- آر" یا "خدای آفتاب و روشنایی توانا" در آذربایجان و تبریز ریشه ای بوده است و احتمال اینکه برای همین "أتوُر- آر" معبدی تپه مانند هم در همین جوار موجود بوده باشد. در ضمن اینرا نشان میدهد که در زمانهای قدیم مذهب "أتوُری" مردگان خود را دفن میکردند نه مثل "زرتشتیان- ساسانی" که آنرا در غاری به اسم "دخمه" میگذاشتند تا پرندهای بخورند و بعد اسکلت باقی مانده را در چاهی میانداختند. پیداست که دین اتواری یا آهوری که بعدا از طرف پارسها هم مورد پذیرش قرار میگیرد دچار تغییرات زیادی گشته است (بخصوص در زمان ساسانی) که ما آنرا با نام "زرتشتی فعلی" میشناسیم.

در ضمن "خدای آفتاب توانا" یعنی "أت-آر" که معنی تحت اللفظی آن میشود "آفتاب-مرد، آفتاب-انسان" در بالا میتواند بعنوان "خدای بنیانگذار و محافظ" شهر هم محسوب گردد که در سنت سومری هر شهری "خدای محافظی" دارد که در جنگهایی که بر علیه آن شهر انجام میگیرد بعنوان سردار مسئول محافظت شهر شرکت میکند و این هم میتواند بعنوان یک افسانه در مقابل اسکندر هم ساخته شود و از اساطیر "أت-آر" شخصی یا سرداری اساطیری بنام "آتور پاد" ساخته شود درست مثل "کور او غلو" و "فلاچاق نبی" قرون اخیر. در مورد "خدایگان سازنده و محافظ شهرها" در سومر باید اینرا هم اضافه کرد که تعدادی از آنها پادشاهان جنگجو هستند که بعدا به "خدایی محافظ آن شهر" ارتقا عییدا کرده اند. همین سنت را ما در

بین ترکان میبینیم که "افراسیاب و پسران و دخترانش" در کتاب دیوان لغات الترك بعنوان "خدایگان سازنده و محافظ" شهر معرفی میگردند و شهرهای بسیاری بنامشان میگردد و از دیگر خدایگان سازنده و محافظ شهر در "دیوان لغات الترك" نام اسلامی "ذوالقرنین" است که با توصیفاتی که از او میشود یعنی ساکن دو دنیا "تاریکی و مردگان" و "دنیای نور و زندگی" درست شبیه خدای چوپانی "دومزید" است که در فارسی احتمالاً "جمشید" باشد و مطابق دیوان لغات الترك همان "جم کیشی" معرفی میگردد.

پس طبیعی است که ما به نام خدای آفتاب و روشنایی "أت-آر" بعنوان "خدای محافظ" در اساطیر نقل شده از اسطرابون برخورد کنیم و همین طور بعنوان "خدای-خاقان أغوری شهر ساز یا معبد ساز" هم برخوریم که در "برهان قاطع" بدستور این خاقان اساطیری أغوری لشکریانش با آوردن دامنی از خاک (بیر آنک توپراق) شروع به ساختن تپه معبدی "زیگوراتی" میکنند که بعداً نام آذربایجان میگیرد. در ضمن چنانچه از دیوان لغات الترك دیده میشود این سنت حتی در مورد ایلات هم ثابت است مثلاً "بیات" هم نام خدای "محافظ" است و هم نام ایلی که او محافظت میکند. ما به نامی مشابه با "أتور" برای تبریز در نوشته های ماقبل هخامنشی و اسکندر هم بر میخوریم و آنهم در نام تبریز یا "تار-ماکیسا" است و احتمالاً این "تار-برگرفته از "أتور، ات-آر" باشد و این خیلی قبل تر اسکندر و اساطیر سرداری به اسم "آتورپات" است که کسری نام "آتورپات-گان" را بدان مناسب میکند و...

من بحث درباره نام "تارماکیسا" را به بعد و نوشته دیگری میگذارم تا بتوانیم باهم، بیشتر با آن سفر کنیم (به هر حال خود) خلخالی هم باشم، زاده تبریز با شناسنامه ای صادره از سراب و دوران بچشم در ایندو شهر یعنی در سراب و تبریز گذشت و بعد بازگشت به خلخال با گذری دو ساله به شبسترکه کلاس دوم را آنجا خوانده ام و باز بقیه را در خلخال گذرانده ام و وظیفه خود میدانم به تمام این نواحی سری بزنم و بنوعی در جستجوی خود باشم چون توضیحاتی که حذفیونی مثل کسری داده اند قانع کننده نمیباشدند و خیلی از اعصار تاریخی و فرهنگی بشرو منطقه را حذف میکند و "نبوده" میانگارد. یافته های باستانی اخیر در منطقه آذربایجان و کل ایران وجود این تمدنها بسیار باستانی تر از هخامنشی را نشان میدهد که حذفیون حتی اطلاعی هم از آنها نداشته اند و تعدادی از آنها باز هم در صدد انکار این یافته ها هستند (کور دوتوقون بورا قمار). اکثر سعی و حذفیات انجام شده بوسیله حذفیون فقط باطری این بوده است که اثبات کنند ("ایرانی، آریایی است" و "آنهم از نوع خالصش"!!!) و بیشتر از تاریخنگاری واقعی به تاریخسازی ساخته ذهن خود و آریاسازی تاریخ میپرداختند اکثر لغات پهلوی را به اتهام "هزوارش و دساتیر" حذف کرده و با وارد کردن لغات جدیدتریا سانسکریتی و هندی بجای آنها یک "پهلوی" غیر واقعی و تقلیلی ساخته اند. با ترجمه ایی که پورداود از "اوستا" کرده حتی دامنه حذف و تحریف بداخل این ترجمه اوستا هم کشیده شده است که با ترجمه هایی که بعداً از طرف خود علمای دینی زرتشتی شده است تقاضات فاحشی دارد و باز تحت نام تصحیح برای چاپ آثار ادب فارسی را مورد بازبینی های عمیق و حذفیات عمدۀ خود قرار داده اند (مثلاً نقاوت‌هایی که حذفیات و دخالت‌های بیجا در چاپهای مختلف برهان قاطع بوجود آورده است). و بعد همین حذفیون به عنوان تنها محافظان فرهنگ و ادب پارسی و با فحش و ناسزا به ترک و عرب و یونان و افغان و دین وغیره ... و حتی فحاشی به تاریخ‌نویسان و ادبیان و عالمان گذشته ایران، برای خود سبکی خشن، غیر علمی، حذفی و فحاش، در تاریخ‌نویسی و پژوهش علوم انسانی درست کرده بودندو الان که نژادپرستی و اروپاپرستی و آریاپرستی از مُافتاده است و همه چیز دیگر

چینی و کره ای و ژاپنی و آسیایی گشته اند و غرب در بحران فرو رفته است، دیگر این نژادپرستی بُرش خود را از دست داده است و دیگر نمیتوان با این اوْج گیری آسیا و آسیایی از "نژاد برتر آریا و برتر بودن آرپایان و خوار شمردن آسیایی ها" سخن به میان آورد و در ضمن جوانان ما هم باسواند شده اند و با این لایی ها خوابشان نمیرید، مسلمان دیگر این نوع نوشته های غیر علمی و حذفی جایگاهی در بین اهل عقل و منطق نمی یابد و آنها هم بدبانل نوشته هایی منطقی که تمام جوانب تاریخ و فرهنگهای این منطقه غنی را احاطه کند، میگردند که بتواند کمبودهای شناختی که "حذفیون" در علوم انسانی قرن اخیر ایران وجود آورده اند را جبران کند.

تذکر (۱)

واقعیت اینست که تعدادی شاید بر من ایراد گیرند که چرا من در اینجا موقع مثال آوردن از حذفیون فقط به "معین" یا "پورداوود" اکتفا کرده و مثلاً چرا به کسری مرتضوی یا دکتر مرتضوی یا یحیی ذکاء و دیگران نپرداخته ام. باید بگوییم که اصل موضوع من راجع به ریشه یابی ۲ یا ۳ نام بود و در آنجا به علل "اشتباه بودن" ریشه یابی های گذشته پرداخت و توضیحی هم راجع به این علت دارد که علت اصلی آن تفکر "حذفی" بود که با اصرار بر نژادگرایی آرایی پایه این اشتباه محسوب میشود. در اینجا سعی کردم اشتباه بودن تفکر حذفی را شرح دهم و دامنه صدمات آنرا که تنها به "زبانشناسی" محدود نمیشود، مشخص نمایم.

چون دامنه صدمات بسیار وسیع است و حذفیون برای ما یک زبان پارسی باستان ساخته اند که وجودی محدود دارد و زبان پهلوی را تغییر داده و یک زبان پهلوی جدید خالص ساخته اند که عملاً وجود تاریخی ندارد چون هزاران لغت آنرا به اتهام "هزوارش و دساتیر" حذف کرده اند و بجایش لغات هندی (به تعداد بسیار زیاد) و یا لهجه های محلی (به تعداد کم) تحت نام "زندي و پازندی" وارد کرده اند و حتی در زمان و تاریخ "زبان پهلوی" هم دچار تناقض گویی هستند. در مورد "اوستا" هم همین تناقض گویی های حذفیون ادامه دارد و حتی برای اینکه به "اوستای خیالی" خود برستند در موقع ترجمه آن به فارسی آنرا هم مورد حذف و تحریف قرار داده اند (ترجمه پورداوود) بطوریکه زرتشتیان مجبور به ترجمه جدیدتری شده اند که دینشان را آنچنان که هست بنماید نه بصورت تحریف شده و حذفی.

حذفیون سعی کرده اند دین زرتشتی را "ضد اسلام" نشان دهند در حالیکه دین زرتشتی قبل از اسلام بوجود آمده است و نمیتواند بر علیه دینی باشد که بعداً بوجود خواهد آمد. و حذفیون سعی کرده اند اینچنین نشان دهند که دین اسلام بر علیه زرتشتی و ایرانی بوده است در حالیکه دین اسلام در مکه و مدینه پامیگیرد و هزاران کیلومتر دور از محیط زرتشتی و ساسانی است.

حذفیون سعی کرده اند به همه بقیه لاند که یک دشمنی ابدی بین ترک و عرب و ایرانی یا پارسی بوده است در حالیکه اینهم ساخته و پرداخته ذهن آنهاست و فرهنگ غیر حذفی ایران تماماً عکس این توهمنات القابی حذفیون را ثابت میکند و بدین سبب هم تمام ادبیات و تاریخ نویسی "فارسی" عملاً مورد حذف و بازبینی "حذفیون" قرار میگیرد تا نتواند خلاف "توهمنات نژادی" آنها باشد.

حذفیون سعی کرده اند به ایرانی بقیه لاند که او نه تنها با اقوام باستانی مقابل هخامنشی ایران و اقوام ما بعد هخامنشی منطقه هیچ گونه آمیختگی ندارد بلکه او، یعنی ایرانی، باید دشمن قسم خورده آنها باشد و آنها با نژاد گرایی به ایرانی القاء میکنند که آنها آرایی خالص میباشند (تاریخ نویسی و زبانشناسی حذفیون هم برای این تلقینات کار میکند). در حالیکه ایرانی با مشخصات فیزیکی اروپاییان متفاوت است و بیشتر شبیه همسایگانش است تا سوئدی و آلمانی!!!

افرادی مثل کسری و دکتر مرتضوی و یا یحیی ذکاء و دیگران ... هم شعبات محلی و حلقة ضعيفتر "حذفیون" میباشند و پرداختن به آنها عملاً آسان نمودن موضوع را بدبان خواهد داشت و مشگل مرا به عنوان ریشه یابی چند نام و علل اشتباهاتی که در این موارد شده است را حل نمیکرد و تشخیص ریشه ایی این علل را بدبان نخواهد داشت.

تذکر (۲)

و برای اینکه ببینید چرا من سعی نکردم به "حذفیون" غیر مهم و یا "حذفیون محلی" بپردازم؟ برای دیدن علت آن در اینجا بصورت گزرا نگاهی به یکی از مجلات نژادگرای جبهه ملی" می‌اندازم تا ببینید که من در تمام این موارد چقدر حق بوده‌ام:

من مطالب را از مجله ایی به اسم "ایران مهر" شماره ۵ آذر ۱۳۸۲ می‌آورم . سر دبیر مجله "پروفسور" سید مصطفی سجادی و "حقوق‌شناس" است و ادعای ریاست یک گروه حقوق بشری را هم دارد و صد البته چشمان به وجود "حقوق بشر حذفی و نژادگرای آریایی" هم روشن می‌شود چون این ماهنامه "کلانژادگرا" در ضمن "حقوق بشری" هم هست!!!؟ در این مجله دارای یک سر مقاله "حقوق بشری آریایی و حذفی" است که در آن ضمن اشارات مقدمه ایی به در و بر و دوختن ناشیانه آسمان به زمین و تقاط آن با موضوعات کناری حقوق بشری ، ناگهان لحن این سر مقاله "حقوق بشری آریایی" را از "حقوق" به "اتهام" و از "بشر" به "شر" تغییر میدهد و جناب پروفسور در نقش داستان ظاهر گشته و به ترکها "تفهیم اتهام" می‌کند و تمام افرادی را که زبان ترکی آذربایجانی را ترکی می‌خوانند ضمن پانترکیست خواندنشان مورد اتهام قرار میدهد که برای صرفه جویی در وقت خواننده همه آنها را نمی‌آورم ... و بعد در حین "تفهیم اتهام" به این "متهمان" ناگهان نژاد گرایی اش گل می‌کند و برای انکار وجود میلیونها ترک در ایران، این رئیس "گروه حقوق بشری جبهه ملی!" چنین مینویسد:

"این را می‌گوییم و سپس اضافه می‌کنیم که تبلیغات پان تورکیز نادرست است، زیرا: او لا (همچنان که دکتر مرتضوی در مقاله مندرج در این شماره ای ایران مهر نوشته است)، مردم آذربایجان تا چندین قرن پس از اسلام ، به شاخه ایی از زبان پهلوی سخن می‌گفتند اند. ثانیا (همچنان که دکتر فاروق صفوی زاده در مقاله‌ی مندرج در این شماره نوشته است)، مردم آذربایجان از جهت نژادی آریایی اند نه ترک..."

صفحه ۵ همان مجله ایران مهر

بعد از این سر مقاله نژاد پرستانه "حقوق بشری" جناب پروفسور که پر از ضد و نقیض گویی‌های "حذفیگرای نژاد پرستی کوچه بازاری" است در همان شماره مجله مقاله ایی از "دکتر مرتضوی" درج می‌کند که ببیشتر نتیجه ویران کننده "لغت شناسی حذفی" را بر فرهنگ ایران نشان میدهد و دلیلی است برای شکست خورده انگاشتن این نوع توهمات نژادپرستانه غیر منطقی و بازگشت به قرنها فرهنگ منطقی و غیر حذفی منطقه... و باز ماهنامه ایران مهر مقاله دیگری هم بقلم "دکتر فاروق صفوی زاده" که بطور خالص بر پایه "نژاد پرستی حذفی" نوشته شده است را بعنوان "مقاله و دلیل قابل استناد" چاپ کرده که برداشتی کوچه بازاری و کاریکاتوروار از افکار نازیسم آلمان است. من در اینجا اول مقداری از نوشته "دکتر فاروق صفوی زاده" را به نام "مردم آذربایجان آریایی اند، نه ترک" آورده و سپس بصورتی خلاصه به مقاله ۸ صفحه ایی "دکتر مرتضوی" با تیتر "زبان دیرین آذربایجان" می‌پردازم.

همانطور که قبل اشاره شد پروفسور سید مصطفی سجادی سر دبیر ماهنامه "ایران مهر" با تکیه به مقاله "دکتر فاروق صفی زاده" مینویسد "این را میگوییم و اضافه میکنیم که تبلیغات پان تورکیزم نادرست است، زیرا: "اولا... مردم آذربایجان تا چندین قرن پس از اسلام، به شاخه ایی از زبان پهلوی سخن میگفتند اند. ثانیا (همچنان که دکتر فاروق صفی زاده در مقاله‌ی مندرج در این شماره نوشته است)، مردم آذربایجان از جهت نژادی آریایی اند نه ترک ...". قابل توجه است که دکتر فاروق صفی زاده - سر دبیر مجله‌ی آناهید از طرف پروفسور سجادی به عنوان نیروی "کمکی" و متخصص "امور نژاد آریایی" برای جواب دادن به پانترکیستهای وحشتناک و متهمین این پرونده و کارشناسی نقض و انکار "آریایی بودن ترکان" از طرف این متهمان پانترکیست به نوشتن این مقاله دعوت شده است تا در دادگاه "حقوق بشر آریایی" جناب پروفسور مورد استناد قرار گیرد. متهمان پانترکیست این جنایت وحشتناک (یعنی انکار آریایی بودن ترکان) به ترتیب از طرف مجله "ایران مهر" اینطور معرفی میگردند: متهمان ردیف اول پرونده ۱ - دکتر جواد هیئت - ۲ - حجت‌الاسلام عظیمی قدمی - ۳ - دکتر محمدزاده صدیق! و این مقاله علمی نژادی ایچنین شروع میشود که اول سر دبیر یعنی جناب پروفسور حقوق شناس یعنی پروفسور سجادی تحت عنوان یادداشت سر دبیر توضیح میدهد که چطور و چرا مجبور به آوردن "دکتر صفی زاده" به عنوان نیروی کمکی شده است. و در ضمن در یادداشت سر دبیر معلوم میگردد که هر کس با مقوله "آذربایجان نیست، آذربایجان است" موافق نباشد "پانترکیست وحشتناک" محسوب شده و وارد لیست جنایتکاران و متهمین ردیف اول پرونده در بالا یاد شده میگردد و در کنار دکتر هیئت و حجت‌الاسلام عظیمی قدمی و دکتر صدیق جای میگیرد:

"یادداشت سر دبیر"

در شماره پیشین در صفحه‌ی خوانندگان، وعده داده بودیم که در این شماره پاسخ یکی از دانشجویان دانشگاه تهران را که حمله کرده بودند، بنویسیم. در این فاصله دوستی آذربایجانی مقالاتی از از آقایان جواد هیئت، حجت‌الاسلام عظیمی قدمی و دکتر محمدزاده صدیق که قبل از همین زمانه چاپ شده بود، به دفتر مجله آورده‌اند. اینک، مقاله‌ای که در آن اظهارات به قلم یکی از همکاران ما نوشته شده است، به خوانندگان تقدیم میکنم و قول میدهیم که اگر پاسخ مستند و عالمانه‌ای در رد این اقوال به مجله برسد، آن را نیز در همین تعداد صفحات (چهار صفحه) چاپ خواهیم کرد."> دکتر سجادی همان ماهنامه ص ۱۶

و چنانچه در این "یادداشت سر دبیر" هم دیده میشود منظور "پروفسور سجا دی" در سر مقاله اولی خود از پانترکیستها همین سه نفر "دکتر هیئت و حجت‌الاسلام عظیمی قدمی و دکتر صدیق" است و که نیروی کمکی یعنی "دکتر صفی زاده" هم برای جواب دادن به آنها آورده شده است چون در بالا مینویسد: "اینک، مقاله‌ای در رد آن اظهارات (یعنی سه نفر بالا) به قلم یکی از همکاران نوشته شده است، به خوانندگان تقدیم میکنم و قول میدهم که اگر پاسخ مستند و عالمانه‌ای در رد این اقوال به مجله برسد..."

و حالا خواهیم دید که دکتر صفی زاده چطور جواب عالمانه خود را به این سه نفر با تشییه نمودشان به "عده ای نا آگاه" شروع میکند و شروع به نوشتن سطوري مغشوش میکند که در آن از علم زبانشناسی مجهولی حرف میزند که کارش بجای زبانشناسی، "نژاد شناسی" است (احتمالاً علم زبانشناسی را با علم ژنتیک عوضی گرفته است) و...: "حال آنکه، بر پایه علم زیان شناسی ثابت است که در ایران نژادی به نام نژاد ترک و گویشی به نام گویش ترکی وجود نداشته و نداردو..." و ادعاهای مغشوش خود را درباره آریایی بودن بقول خودش "گویش‌های آذربایجانی و استانبولی و ترکمنی" ادامه میدهد که آنها را جزو "زبانهای آریایی ایرانی" میخوانند (باز اینجا زبانشناسی را با ژنتیکی قاطی میکنند). که منشعب از "پهلوی ساسانی" میخواند (همان پهلوی که پورداود و دوستان حذفیش آنرا از نظر "زبانی-نژادی" آلوده و غیر خالص تشخیص داده و هزاران لغت را به بهانه هزووارش و دستایری از آن حذف کرده...) و سپس با عبارات "...بعضی در مطبوعات، جوانان آریایی آذربایجانی را اغفال کرده..." و متهم دانستن ضمیمی ۳ نفر بالا مطالیش را ادامه میدهد و من با آوردن "بدون شرح" چند سطور اولیه این مقاله "علمی!" از بحث بیشتر راجع به آن خودداری میکنم تا بندۀ هم متهم به "اغفال جوانان آریایی آذربایجانی" نگردم و قضاآوت در این مورد را به خواننده میسپارم. در ضمن اینهمه تاکید که از طرف حذفیون بر "نژاد و آریا" میگردد در محیط‌های

علمی و فرهنگی اروپا از این نوع تاکیدات سالهای است که خبری نیست و واقعاً این تفکر حذفی، شور اینرا هم در آورده است:

"سال هاست از سوی عده بی ناگاه ادعا میشود در ایران چهل میلیون ترک وجود دارد و زبان ایرانی آذری را گوییشی ترکی و مردم آذری آریایی را ترک قلمداد میکنند. این عده آگاهی چندانی از مباحث و علم زبانشناسی و تاریخ و فرهنگ ندارند. حال آن که، بر پایه علم زبانشناسی ثابت است که در ایران نژادی به نام نژاد ترک و گوییشی به نام ترکی وجود نداشته و ندارد. مردم آذری و زبان های آذری، هیچ پیوندی با نژادی به نام نژاد ترک ندارند. گوییش های آذری و ترکمنی و استانبولی، همگی جزو زبان های آریایی ایرانی و منشعب از پهلوی ساسانی میباشد. در این گفتار به مهاجرت غزها که به غلط به نام ترک مشهور شده اند و واژه ای ترک از دیدگاه اتیمالوژی (ریشه شناسی) <اتیمالوژی درست است نه اتیمالوژی> اشاره میگردد. بعضی در مطبوعات، جوانان آریایی آذری را اغفال کرده و ادعای وجود نژادی مجھول و گوییشی مجھول به نام ترک و ترکی از سوی این ها اعمال می شود. این نشریات با چاپ و نشر گفتار هایی بسیار ضعیف و غیر علمی، با دشمنان ایران زمین هم آوا می شوند و از سوی عده ای ناگاه با نام استاد دانشگاه و ... به اغفال جوانان آریایی آذری می پردازند."

دکتر فاروق صفوی زلده در ص ۱۶ همان ماهنامه

حال اگر بخواهیم به بررسی مقاله ۸ صفحه بی دکتر مرتضوی بپردازیم خودشان زحمت کشیده اند و خلاصه آنرا در انتهای مقاله داده اند و با در نظر گرفتن اینکه این مقاله درباره جمع بندی تمام یافته هایی است که حذفیون در تحقیقات خود که در ۱۵۰ سال اخیر و بخصوص در ۱۰۰ سال آخر برای اثبات "زبانآذری" انجام داده اند و با حساب اینکه جمع این یافته ها بسیار ناچیز و تقریباً هیچ است، باید گفت که با این حساب تنوری "زبان آذری کهن" حذفیون شکست خورده محسوب میگردد:

"توضیح: بنا بر آنچه گفته شد تعداد و آمار آثار بازمانده از آذری کهن، تا جایی که بنده اطلاع دارم، به شرح زیر است:

آذری های مسلم: چهل دو بیتی، پنج غزل، یک بیت در پایان یک غزل، چهاده فصل پایان رساله ی مولانا روحی انارجانی، بیست و ازه در کتاب *البلغه*، در حدود پنجاه و سه واژه در منابع مختلف، و شاید پنج عبارت کوتاه.

آذری های مشکوک: سه دو بیتی، سه قطعه، دو قصیده.

توضیح: بی تردید با پژوهش بیشتر آثار دیگری از آذری کهن در متون نظم و نثر و کتابهای لغت به دست خواهد آمد و همچنین تثبیت آثار مشکوک و تعیین مختصات زبان آذری و لهجه های گوناگون آن امکان پذیر خواهد شد." دکتر مرتضوی ص ۱۵ همان ماهنامه

سالها "حذف" و "نفى" وجود ترک و ادبیات غنیش در ایران بوسیله حذفیون و تلاش برای جایگزینی آن با فرهنگ والای آریایی و زبان تقریباً خجالی "آذری کهن" که تمام یافته هایشان از اینور و آنور درباره چیزی که دکتر مرتضوی و حذفیون "آذری مسلم" مینامند، بعد از ۱۵۰ سال پژوهش "چهل دو بیتی، پنج غزل و چهاده فصل پایان رساله ... پنجاه و سه واژه ... و شاید پنج عبارت" و این تمام حجم این "ادبیات غنی" برای یک دفترچه هم زیاد است که قرار است جانشین جلد ها آفریده ادبی بزبان ترکی آذری باجانی گردد. و تازه این یافته ها آنچنان ناهمگون و منطبق به زبانهای مختلف است که اصلاً باهم نمی خواند تا چه رسد به ادعای "زبان کهن آذری" ولی دکتر مرتضوی قول میدهد که در آینده چیز های جدیدی خواهدن یافت و این آشتفتگی هم بعل لجه های این زبان است که در آینده و با یافته های اینده تشخیص داده خواهد شد(احتمالاً یک صد سال دیگر هم وقت اضافی دیگری برای اینکارها از خوانندگان فرصت میخواهد):

"توضیح: بی تردید با پژوهش بیشتر آثار دیگری از آذری کهن در متون نظم و نثر و کتابهای لغت به دست خواهد آمد و همچنین تثیت آثار مشکوک و تعیین مختصات زبان آذری و لوجه های گوناگون آن امکان پذیر خواهد شد." دکتر مرتضوی ص ۱۵ همان ماهنامه

اینجا ما مشاهده میکنیم که دکتر مرتضوی از نتایج بدست آمده کاملاً نا امید است ، با امید به اینکه چیزهایی در آینده کشف شود با استناد به این "مدارک کشف نشده" زود "مختصات زبان آذری" را تعیین و حتی به تعیین "لوجه های گوناگون" این آشتفتگی که زبان آذری خیالی باشد مبهر دارد و خود را در این عالم خیالی از گلی که فرو رفته بیرون میکشد. قابل توجه است از این زبان به اصطلاح آذری به قول دکتر مرتضوی چیز قابل ملاحظه و مهم بی کشف نشده است تا به توان با استناد به آن "مختصات" این زبان را تعیین نمود و تا به حال این زبان خیالی علارغم کلی هیاهو تعیین مختصات نشده است!!! و امید دکتر مرتضوی این است که در آینده در سایه کشفیات خیالی این تعیین مختصات قابل انجام باشد.

یعنی مطابق گفته های ایشان من ترک نیستم و بزبانی حرف میزدم (آذری کهن) که خودش معلوم نیست و فاقد مختصات هم است و تمام ارشیه ادبی که برایم از این زبان فاقد مختصات و مغشوش مانده یک دفترچه مهد کودکی را هم پرنمی کند!!! اینهم دستاوردهای فرهنگی حذفی برای آذربایجانی ها!!!

تذکر (۳)

"پهلوی"، زبانی نوشتاری

- پهلوی نوشته، در واقع در کنار آرامی و در بین النحرین بصورت زبانی مخلوط و بیشتر مخلوط با زبان آرامی، نشو و نما می کند. خط پهلوی تحت تاثیر آرامی بوجود می اید و درواقع خط آرامی است با کمی تغییرات! درست مثل خط فعلی فارسی که عملاً خط عربی است، با کمی تغییرات! ولی همین خط پهلوی کامل نیست و تعداد زیادی از صداها و حروف را دارا نمی باشد و در حدود ۱۸-۲۰ حرفاً کم دارد و بیشتر کلمات در این زبان بصورت عادت و حدسی خوانده میشند و حروف ننوشته شده نیز بصورت عادت و حدسی از طرف خواننده متن در ذهنش حس زده میشند. بدین جهت بعد از گذشت زمان حس زدن این "حروفی" که نیستند ولی بر حسب عادت خوانده میشند" غیر ممکن گشته و عملاً خواندن به اصطلاح کنیه های پهلوی به علت کثرة "حروف غایب" یا "۱۸ حرفة" و مشکل بودن حس زدن آنها غیر ممکن میگردد بطوریکه پورپیرار میگوید برای خواندن یک جمله نسبتاً کوتاه پهلوی میتوان آنرا به ۴۰۰۰ نوع خواند و فهمیدن اینکه منظور از نوشته جمله، کدام یک از این ۴۰۰۰ جمله است، غیر ممکن میباشد. چنانچه گفتم پهلوی به عنوان زبان نوشتاری در کنار آرامی بکار میروند بطوریکه بیشتر آثار مانی به آرامی است و قسمت اندکی از آن به پهلوی نوشته شده است . بعلت ناقص بودن الفباء، پهلوی نوشتنه شده در جاهای مختلف میتواند بیشتر تحت تاثیر زبانهای محلی و نقاط مختلف باشد، بخصوص انتخابی بودن صداهای جایگزین بجای صداها و حروف غایب این تاثیرات را بیشتر میکند و چون فقط زبان نوشتاری در جاهای دیگر میشود و زبان بومی و عمومی مردم "پهلوی" نیست بنا بر این پهلوی پشتیبانی محاوره ایی عام ندارد(چون فقط اشراف در موقع نادر از آن استفاده میکنند). این تاثیر پذیری از زبانهای عمومی غیر پهلوی محلی را بیشتر میکند. برای نوشن اوتای بعد از اسلام مجبور به ساختن الفباء برای جبران

کمبود حروف میشوند که به الفبای اوستایی معروف است، و تنها کاربرد آن در اوستایی بعد از اسلام است. یکی از کارهای غیر اخلاقی "حذفیون" اینست که سعی کرده اند این زبان مخلوط نوشتاری را به اصطلاح خودشان از وجود کلمات غیر آریایی (آرامی و آکدی و سومری و زبانهای بومی ایرانی) پاکسازی بکنند و بجای این کلمات پاکسازی شده، کلمات دیگری از سانسکریت و هندی و لهجه روستاها جایگزین نمایند. با این نوع "پهلوی مصنوعی" که در چند دهه اخیر ساخته اند هیچ چیزی از پهلوی ساسانی قابل فهم نیست چون فاقد اکثر لغات پهلوی قدیم است و بدلیل نیست که فهمیدن پهلوی ساسانی با این اصول، بصورت غیر ممکن، در آمده است. اشتباه دیگر حذفیون اینست که این زبان نوشتاری مخلوط با آرامی را، زبان رایج ملل مختلف ایرانی وزبان ملی عامه مردم از دوران اشکانی تا قرون اخیر فرض میکنند (بیشتر از فرض سعی میکنند بصورت حتم بقیلاند) و برایش حتی لهجه های محلی هم می تراشند در حالیکه این زبان بخاطر نوشتاری بودن بیشتر میتواند در دیوان و تجارت و بین اشراف بکار رفته باشد نه در بین عوام. و زبان عامه، ملت بخصوصی، نیست. همانطور که الان دانشگاهیون و آنها یکی که با خارج رفت و آمد میکنند از زبان انگلیسی به عنوان زبان ارتباطی استفاده میکنند آرامی و در کنارش پهلوی هم، همین کار بردا در دوران ساسانی ایفا میکنند و بزبان "پهلوانان و شهری" که در بر هان قاطع بدان اشاره میشود تبدیل میگردد که در اینجا پهلوانان را میتوان طبقه نجبا و امراء لشکر و شهری را معادل دیوانی و تجاری دانست در ضمن خود پهلوی مطابق بر هان قاطع معنی شهری هم میدهد. این زبان نوشتاری یعنی پهلوی را میتوان با زبان نوشتاری ولی مرده لاتینی هم مقایسه نمود. در قرون وسطی مطالب نوشته شده از طرف کشیشهای آلمانی الاصل به علت اینکه آنها زبانشان متفاوت از لاتینی بود، نوشته های لاتینی آنها نیز متفاوت از نوع لاتینی بود که کشیش های ایتالیایی مینوشتند(و نوع آلمانی آن تا حدودی هم غلط بود) لذا بر اساس این نوع اسناد نمی توان نتیجه گرفت که زبان آلمان بجای زرمنیک، زبان لاتین شمالی و زبان آن زمان انگلیس زبان لاتین شمال غربی بوده و مردم آن دیار متکلم بدین لهجه هایی از لاتینی بوده اند و برای این استناد بدین کنیم که در آن زمان چون نوشته های آلمانی و انگلیسی پیدا نمی شوند و تمام نوشته های لاتینی هستند، پس ساکنین اصلی آن مناطق لاتینهایی بوده اند که اینطور حرف میزند و بعد از آمدن آلمانها و انگلیسی های زبانشان به زرمنیک تغییر یافته!!! (بد نیست یک شعبه از حذفیون هم برای اروپای شمالی درست کنیم و به خرابکاری فرنگی در آنجا هم دست بزنیم !!!). ولی حذفیون ما با نبودن هیچ دلیل قوی هر روز بیشتر پهلوی را به فهلوی آذری و شمال غربی و غیره تقسیم میکنند، و بر روی این مسئله که پهلوی زبان همه گیر و عمومی مردم منطقه بوده ، اصرار میورزند. و با این حال باز باید در نظر گرفت که پهلوی نوشته بعلت کمبود حروف الفبایی بیشتر و بیشتر تحت تاثیر زبانهای محلی و عوام قرار داشت، ولی زبان عوام و عموم مردم نبود و بنوعی نقش فینگلیش (زبان فارسی-انگلیسی اینترنتی) فعلی را هم داشت که هیچ خالص نیست. اصرار حذفیون در "وجود زبان عام پهلوی برای ایران" فقط بخاطر اینست که بتوانند به همه بقیلاند که همگی از نژاد آریایی خالص بوده ایم و خالص هم مانده ایم. قابل توجه است، ضدیتی که حذفیون آریا پرست بر علیه زبان ترکی و ترک دارند تنها یک علت دارد و آنهم آریایی نبودن این زبان است والا همچنین ضدیتی بر علیه کردی و کرد در آنها ملاحظه نمیگردد و بر عکس بسیار هم مورد پسند و حمایتشان واقع میشود چون بنظرشان کرد را "آریایی" برآورد کرده اند! و این نوع نژادگرایی مشکل بزرگی برای تاریخ نویسی بخصوص تاریخ فرنگ و تمدن منطقه و ایران ایجاد کرده است و اکثر تاریخ تمدن منطقه و ایران نانوشته و حذف شده مانده است (مثلاً جای تمدن عیلامی و شوشی و سومری و اورارتویی و ماننا یی و توروکی و گوتی و لولوی بی و ... در کتابهای درسی مدارس خالیست) و علوم انسانی از دوره رضا خان "پهلوی" فقط برای تبلیغ این مطلب یعنی آریایی بودن بکار گرفته شده است که اینهم به ضدیت با تاریخ و فرنگ واقعی خود، دشمنی بیدلیل با ملل منطقه و دین و تاریخ خودی انجامیده است (وضعیت غیر عادی !، که در هیچ جا اروپا مشابه آن قابل مشاهده نیست) و امید است بعد از غلبه به تعصبات غیر منطقی و غیر عقلانی "حذفی" و گذر از این مرحله طولانی "آریاپرستی حذفی" با در نظر گرفتن کل فاکتورهای تاثیر گذار، تاریخ واقعی تمدن منطقه، مورد پژوهش قرار گیرد، و بتوان نسلی، منطقی تر، تربیت کرد که بتواند با تاریخ و فرنگ و معنویات خود و منطقه آشنا کند و کلا بی اطلاع از تمام این موارد بار آورده نشود.

تبریزی در "برهان قاطع" مینویسد:

"پهلوی ۱- بروزن مثنوی، معنی پهلوانی- شهری- و زبان شهری باشد، و منسوب به پهلوان و زبان فارسی هم هست^۲ "برهان قاطع".

و معین با عجله با تحمل عقاید حذفی خود سعی میکند با زیر نویسهایش معنی "پهلوی" را در "برهان قاطع" تحریف کند چون در این معنی "پهلوی" زبان غیر رایج مخصوص "خواص شهری" و یا طبقه اشراف و بازرگانان شهری است. معین با تحریف در زیر نویسهایش در برهان قاطع، معنی میکند اینطور نشان بدهد که پهلوی زبان کل مردم ایران از دوران پارتی (و حتی از دوران سنگنشته های هخامنشی) به بعد بوده است و در زیر نویسی که معین در "برهان قاطع" برمعنی داده شده به لغت "پهلوی" نگاشته چنین مینویسد:

"۱- مرکب از: پهلو(ه.م) + ی (پسوند نسبت)؛ معنی نخستین آن پارتی است ، سپس معنی زبان معمول در عهد پارتیان و بعدها زبان عهد ساسانیان [رک : مقدمه آقای پورداود بر مقدمه نگارنده برهان حاضر(برهان قاطع)] - نیز معنی ، خسروی و سلطنتی آمده ؛ امروزه پهلوی بزبانی ایرانی که اصطلاحاً پارسی میانه مینامند اطلاق میشود و آن را بر دو قسم تقسیم کرده اند: پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی (یا باصطلاح برخی پارتی) ، پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی (باصطلاح بعضی پارسیک)".

محمد حسین بن خلف تبریزی در "برهان قاطع" راجع به لغت "پهله" مینویسد :

"پهله - بفتح اول و ثالث و سکون ثانی ولايت اصفهان و رى و دينور میباشد^۳".

و معین با تفکر حذفیش زود با زیر نویس شماره ۳ به آن دخالت میکندوسعی میکند با آوردن شهرهایی برای "پهله" بر روی اینهم تاکید کند که آذربایجان و همدان هم جزو پهله است در حالیکه "برهان قاطع" اصفهان و دور و برش را پهله حساب میکند و حالا باز در زیر نویسی که معین در "برهان قاطع" برمعنی داده شده به لغت "پهلوی" نگاشته چنین مینویسد:

"۳- "بهله ، اسم يقع على خمسة بلدان: اصفهان والرى و همدان و ماه نهاوند و آذربیجان "مفاتيح"

تبریزی در "برهان قاطع" به معانی پهلو میپردازد و چنین مینویسد:

"پهله - بفتح اول و سکون ثانی و ضم لام بواو کشیده، معروف است و بعربی جنب خوانند ۳- و بفتح لام شهر را گویند مطلقاً چه پهلوی معنی شهری باشد - و نواحی اصفهان را نیز گفته اند. و مردم شجاع و دلاور باشد - و مردم بزرگ و صاحب حال میگویند چه مراد از راه پهلوی راه بزرگان یزدانی است ۴- و نام ولايتی هم هست که زبان پهلوی منسوب بآن ولايت است وبعضی گفته اند که لغت پهلوی زبان پایتخت کیان بوده است ۵ و جمعی گویند نام پرسام بن نوح است و پارس او بوده و پارسی و پهلوی بد یشان منسوب است، و مغرب آن فهلو باشد^۶ ."

با در نظر گرفتن اینکه "برهان قاطع" بروش سنتی غیر حذفی نوشته شده است در اینجا تبریزی هیچ معنی را از قلم نینداخته و تمام معانی را آورده است که با جمع بندی این معانی منهای معنی اول "جنب" میبینیم این معانی بنوعی با هم و با معنی "زبان پهلوی" رابطه دارند و تکمیل کننده همیگر میباشد. مهمترین آن اینست که بر "پهلو" بیشتر به معنی "شهر" تاکید میگردد و "پهلوی" در واقع همان "شهری" است. در ضمن نواحی اصفهان هم "پهلو" خوانده میشوند و به طبقه اشراف هم "پهلو" گفته میشود که در اینجا بصورت "مردم شجاع و دلاور" و "مردم بزرگ و صاحب حال" خوانده میشوند. و به "روحانیون" هم اطلاق میگردد که اینجا بصورت "راه پهلوی راه یزدانی است" آورده شده است و در ضمن نام ولايتی هم هست که "زبان پهلوی منسوب بآن ولايت است" و که قبل این ولايت را "نواحی اصفهان" معرفی کرده بود. در ضمن "پهلوی زبان پایتخت کیان" یا زبان درباریان ساسانی در بین النحرین است. و چون در تاریخ غیر حذفی و برای تبریزی، بعد از اینکه بین النحرین بdest ایرانیان افتاد آنها وارث و ادامه دهنه تمدن و سلسله های بین النحرینی محسوب میگردند پس پارسیان را بعنوان وارثین وارد افسانه های

بین النحرين ميسازد و ميگويد پهلوی "نام پرسام بن نوح" است و "پارس او بوده و پارسی و پهلوی بدشان منسوب است، و مغرب آن فهلو باشد".

در مورد بین النحرين خواندن سلسله های ایرانی باید دانست که اکثر نوشته های گذشته بر روی آن تاکید دارد و آنرا در "آثار الباقیه" بیرونی میبینیم و همینطور "الفهرست" ابن نديم هم بر همین عقیده است و کلا سلسله های افسانوی ایران را بین النحرين میداند (پیشدادیان) و اکثر افسانه ها هم بر خاسته از بین النحرين است مثل کیومرث، جمشید(دمزید) و ... که من در جلد بعدی بر روی این مسائل جستجو خواهم کرد. حتی نام ایران نیز به احتمال به بین النحرين گفته میشد که به سومری سرزمین وسط دو رود گفته میشد و بعداً بوسیله سامیها به تلفظ "آرام" و به همان معنی بکار برده شد.

نتیجه: چنانکه در بر هان قاطع دیده میشود پهلوی به زبان ناحیه اصفهان گفته میشد است ولی تاکید اول تبریزی بر روی معنی شهری برای پهلوی است. احتمال اینهم است که زبان پهلوی اول به زبان ناحیه اصفهان گفته میشد که بنوعی در ارتباط با زبانی بوده که بعداً در دربار ساسانی در کنار آرامی بعنوان زبان درباری بکار گرفته شده و باز در کنار آرامی به زبان نوشتاری و دفتری هم تبدیل میگردد و باز در ردپای آرامی به زبان شهری-اشرافی نواحی ایران تبدیل میگردد. که این زبان بغیر از نواحی اصفهان پیوستگی محکمی با زبان مردم نداشته و فقط از طرف اشراف و تاجران و دیبران بکار گرفته میشود و چون پا در جای آرامی میگذارد بیشتر لغات عمده دفتری و دینی آرامی-بین النحرين را در مرکز ساسانیان یعنی بین النحرين به خود میگیرد! و این مشخصات عمده به ارت برده از آرامی است که به بهانه هزوارش و دساتیر مورد خصم و قلع و قم حذفیونی مثل پورداوود قرار میگیرد تا یک پهلوی آریایی تمیز و استاندارد حذفی ساخته شود که هیچگونه پیوندی با تاریخ و محل رشد پهلوی واقعی ندارد. تلاش حذفیون برای کشاندن "پهلوی" از ساسانی به خامنشی و پارتی(اشکانی) و همچنین ، از بین النحرين به وسط و حتی شرق ایران برای این است تا جایگاهی در تاریخ برای این پهلوی تصفیه شده ناب آریایی و تازه ساز حذفیون، پیدا شود.

معین ، در زیرنویسیه شماره ۶ ، که بر معانی بی که در "بر هان قاطع" "برای "پهلو" آمده است، سعی میکند از همه امکانات ممکن و خیلی وقتها بیمورد و بیدخل کمک بگیرد تا پهلوی را به زبان ملی از دوران اشکانی برساند و حتی از سرک کشیدن به ارمنستان هم ابایی ندارد تا اینچنین تلقین کند که فرضیات حذفیون عین حقیقت است و چنین مینویسد:

" ۶ - پهلو ، پهله ، پارت ، پرتو- اسم پارت در زبان پارسی باستان Parthava بوده (کتبیه های داریوش اول) ، بمروز زمان پرثوه به پرهوه و پلهوه بل شده. بعض نویسندها از منی "پهلوانی" را موافق تلفظ زمان خود Palhowni ضبط کرده اند، سپس برای سهولت تلفظ ه بر ل مقدم شد و حرکت واو حذف گردید و شد "ایران باستان ص ۲۱۸۴" ، بنابر این معنی اصلی و اولی "پهلو" یعنی پارت، و "پهلوی" یعنی پارتی. فردوسی بهمین معنی گوید:

[لشکر کشیدن سیاوش] گزین کرد از آن نامداران سوار

هم از پهلوی ، پارس ، کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروج.

"شاهنامه بخ ج ۳ ص ۵۵۱ ."

و بعدها بهمین مناسبت عنوان و لقب روسای خاندانهای: قارن، سورن و اسپاهبد که از تزاد اشکانیان بوده اند و هم در عهد اشکانی و هم ساسانی اعتبار داشتند "پهلو" بود، چنانکه میگفتند: قارن پهلو، سورن پهلو، و اسپاهبد پهلو "کریستنس. ساسان ص ۱۰" . اما اینکه مؤلف بر هان "پهلو" را بمعنی شهر دانسته و همچنین نواحی اصفهان ، بعيد نیست چنانکه ماد - نام قوم بزرگ شمال و شمال غرب ایران - بعدها بصورت ماد (پهلوی ماد) بعده ایی از شهرها و نواحی مانند : ماه نهاوند ، ماه بصره ، ماه کوفه و ماهی دشت (تبریز)

و غیره اطلاق شده ، همانگونه نیز نام پرثو، پارت، پهلو بعده ای از شهرها و نواحی که با این قوم رابطه داشته، اطلاق شده است از آن جمله است: پهلو شاهسدان *Pahl-i shahisdan* ، مورخان قبیم پهلو شاهسدان را در ناحیه ای در صفحه کوشان دانسته اند و شاهسدان مبدل شاهستان است و موسی خورنی مورخ ارمنی در کتاب ۲ بند ۲ تاریخ خود ، پهلو شاهسدان را پهلو آروادن نوشته. ارشک بزرگ (مؤسس سلسله اشکانی) در همین پهلو سلطنت را بدست گرفت، و ظاهرآ پهلو شاهسدان همان گرگان کنونی است. "ایران باستان ص ۲۵۹۵ متن و حاشیه". فردوسی در این ابیات "پهلو" را بمعنی شهر اورده : [لشکر کشیدن سیاوش]

از ایران هر آنکس که گوزاده بود دلیر و خردمند و آزاده بود...

بفرمود تا جمله بیرون شدند ز پهلو سوی دشت و هامون شدند.

"شاہنامہ بخش ۳ ص ۵۵۸".

یکی تیز برگشت گرد سیاه. "ایضاً همان صفحه"

ز پهلوبرون رفت کاووس شاه

ورک : اشتق ۳۴۳ ، ورک : پهله.

< معین در زیرنویس ۶ بر لغت "پهلو" در "برهان قاطع" >

در حاشیه نویسی بالا، معین، بدون اینکه رحمی به خوانندگان بکند آنها را به رگبار اطلاعات غلط میندد و "پهلوی" که قرار بود مال دوران ساسانی باشد اول به دوران "پارتیانگ سر میخورد و سر از ارمنستان در میآورد و "پهلو" که قرار بود نام "نواحی اصفهان" باشد سر از گرگان در میآورد و بعد سری به "ماد" هم زده میشود و ماد به "ماه" تبدیل میشود و سر از "بصره و کوفه" در میآورد یعنی شهر هایی که به هیچ وجه در دست مادی ها نبودند چون در دست آشوریان بودند. آقای معین لغت شناس ادعا میکند که "ماد" به پهلوی "ماه" تلفظ شده است باید از آقای معین پرسید کدام سند پهلوی راجع به "ماد" نوشته شده است که تاریخ شناسان از آن بی اطلاع مانده اند؟ چون همچنین سندی هم به زبان آشوری و بابلی نیست. با خاطر کمبود مدارک راجع به "مادها" و فاصله تاریخی بیش از هزار سال از دوران نوشتار پهلوی اکثر اطلاعات ما راجع به ماد مبنی بر نوشته های آشوری و "بابلی" است! دوران امپراطوری ماد بنا به مدارک آشوری و بابلی ۷۰-۵۰ سال و بنا به منابع دور دست و کمتر معتبر یونانی ۱۲۰ سال است و کلا زیاد نیست.

راجع به کلمه "ماه" در زبانهای خاورمیانه معنی "زیبا، دلپذیر و بزرگ" را تا دوران حال داده است چون سومری همین کلمه را بدین معنی داریم:

wr. mah; mah₂ "(to be) great" Akk. *kabtu*; *mādu*; *rabū*; *śīru*mah [GREAT]

و بصورت پیوسته کلمات جدیدی هم میسازد مثلاً راجع به مکان به معنی دلپذیر در کلمه سومری "کری-ماه" = "باغ-دلپذیر" = پارک، بکار میروند:

wr. ^{šeš}*kiri*₆-mah "pleasure garden, park"kirimah [GARDEN]

تبریزی در "برهان قاطع" راجع به لغت "پهلوان" مینویسد:

"پهلوان - بر وزن نهروان، مردم سخت و توانا و دلاور- و قوی جثه و بزرگ- و ضابط- و درشت اندام - و درشت گوی را گویند ۱.".

اما معین در زیر نویسی که بر آن مینویسد بدون توجه به نوشته های "برهان قاطع" شروع به نوشتمن راجع به اشکانیان میکند و کلا ساز خودش را میزند. او که قبل از سعی کرده بود "پهلو" را که "برهان قاطع" به نواحی "اصفهان" میگفت به ۵ محل بسط دهد، حالا با پیش کشیدن "پارتیان" سعی میکند به جغرافیای وسیعتری و از نظر زمانی "پهلوی" را به زمان طولانیتری ببرد.

در پایین خواهیم دید که زبانشناسی "حذفی" چطور هرنوع که دلش بخواهد ریشه یابی میکند! و تنها معنی "پهلوان" را همان "پارتی" میداند و خود لغت "پهلوان" را همان "پارتیان" قبول میکند!!! این اسانید حذفی زبان فارسی به خود این اجازه را میدهنند لغات زبان فارسی را هر نوع که مطابق سلیقه شان است معنی کنند و برایش ریشه بتراشند (مگر همینها بخود این اجازه را نداده اند که هزاران لغت را از پهلوی "حذف" کنند! اوستا را مطابق سلیقه شان ترجمه و تحریف کنند و "برهان قاطع" را مثل اکثر آثار فارسی به بهانه تصحیح مورد تصفیه قرار دهند! و تمام این خرابکاری را بنام ملی گرایی ایرانی و مدافعان فرهنگ ایرانی انجام دهند). در اینجا معین برای اینکه کم نیاورد اشاره به این میکند چون پارتیان آدمهای دلیر و قوی بودند پس پهلوان بدین معنی هم هست. پس باید سوال کرد آیا قبل از پارتیان کسی در بین پارسیان دلیر نبود که برایش لغتی داشته باشد؟ تازه از کجا معین فهمیده است که قوم پارت "قوی و دلیر" بوده است آنهم آنقدر که صفت پهلوانی تنها در انحصار آنها باشد! مگر این همان پارتیان نیستند که تقریباً اطلاعاتمن راجع به آنها صفر است و تنها مدارک و اسناد معتبرمان راجع به آن دوران، سکه هایی به زبان یونانی نه پهلوی است که بر رویش به یونانی نوشته شده است: "فیلو επίτις" یعنی "دوستدار یونان" یعنی بنوی سیطره یونان را قبول کرده بودند (معین در این نوع ریشه شناسی های سلیقه ایی سابقه زیادی دارد از جمله میگفتکه لغت "آسمان" یعنی "سنگ مانند" چون پارسیان خیال میکرند آسمان از جنس سنگ است!) در ضمن پیسوند "آن" در سومری معانی مختلفی دارد و یکی از آنها استفاده برای حالت جمع "خدایان و انسانها و قهرمانان اساطیری" است و بعداً با همین کاربردها وارد "آکدی و بابلی" میشود و بعد "وارد آرامی" میگردد و احتمالاً از آن وارد پهلوی هم شده باشد (چون میبینم معین متوجه این موضوع نیست و به مشغل برخورده است).

معین ، در زیرنویس به شماره ۱ ، که بر معنی ایی که در "برهان قاطع" برای "پهلو" آمده است، چنین مینویسد:

"۱ - پهلوان منسوب به پهلو (پارت) است. الف و نون در اینجا علامت نسبت است نه نشانه صغیر جمع، و نظایر آن در فارسی بسیار است: بامدادان، منسوب ببامداد (هنگام بامداد)، گیلان منسوب بگیل (مکان گیل)، توران منسوب بتور (مکان تور)، ایران باستان ص ۲۶۰، پاپکان منسوب بپاپک (فرزند او: ارشیلر بپکان)؛ مجازاً پهلوان بمعنی سخت توانا و دلیر آمده (قوم پارت دلیر و قوی بودند)، معرب آن پهلوان. "نفس""

تبریزی در "برهان قاطع" راجع به لغت "پهلوانی" مینویسد:

"پهلوانی - بر وزن لن ترانی ، شهری و زبان شهری را گویند - و منسوب به پهلوانی هم هست - و زبان فارسی باستانی را نیز گویند که فارسی قدیم باشد. ۲."

نتیجه کلی: چنانکه میبینید یک کشاکش آشکاری بین معنی بی ای است که لغت نویسی‌غیر حذفی فارسی تا به حال به پهلوی میدهد که عدتاً "شهری" میباشد با معنی جدید حذفیون به معنی "اشکانی - پارتی". و بعداً خواهیم دید که چطور دکتر مرتضوی هم همین تحریفات را بنوع محلی بسط میدهد و سعی میکند "پهلوی" را در "برهان قاطع" زبان نوشتاری "شهری" دوره ساسانی محسوب میشود به عنوان زبان همه گیر و روسایی آذربایجان نشان دهد و "پهلو" را که "برهان قاطع" در پیشتر موقع سعی کرده جدا از "زبان پهلوی" بگیرد و جغرافیايش را "نواحی اصفهان" مینویسد از طرف مرتضوی به آذربایجان گسترش میابد.

یکی دیگر از مشکلات زبانشناسی حذفیون مطلق گرایی آنهاست و علت آنهم اینست که آنها بدنبال زبانشناسی و لغت شناسی واقعی نیستند بلکه تمام "تاریخ" و "زبانشناسی" برای آنها "ابزاری" هستند برای اثبات آریایی بودن! و برای اثبات آن حتی به "سند سازی غیر واقعی" به "لغت سازی" و هر نوع ترفندی حاضرند تن دهند. اکثر کتابهای ادبیان قدیم به بهانه "تصحیح" برای استفاده ابزاری توسط "حذفیون" مورد تصفیه و دخالت‌های عمدۀ قرار گرفته است که نمونه اش هم همین "برهان قاطع" است که با اینکه در چاپهای مختلف معین آزادانه مطالبی را از آن حذف و یا بدان می‌آفزاید و یا تغییراتی میدهد با این حال باز هم تحمل نکرده با زیرنویسهایش معانی نوشته شده در برهان قاطع را سعی می‌کند در جهت "آریایی بودن" و "خالص بودن" هدایت کند بطوريکه حجم زینویسهایی که معین با دیدگاه حذفی خود در برهان قاطع نوشته بیشتر از نصف حجم کتاب را گرفته و حجم کتاب را از دو جلد به پنج جلد رسانیده است.

استفاده ابزاری از زبانشناسی و مطلق گرایی گاهی وقتها در سماجت بر یک معنی داشتن یک کلمه در زبانشناسی "حذفی" مشاهده می‌گردد. یعنی برای حذفیون وقتی که با سماجت به یک معنی بخصوص می‌چسبند دیگر تمام معانی دیگر لغت بدور انداخته می‌شود مثلاً در آن موقع دیگر ما سه معنی برای لغت "شیر" نداریم که یکی "شیر آب"، دیگری "حیوانی گوشتخوار بنام شیر" و دیگری "شیر مادر". حالا ممکن است اینها سه کلمه ولی از سه ریشه مختلف باشند و حتی از سه ریشه زبانی مختلف باشند. برای حذفیون وقتی یک ریشه به "آریایی بودن کمک می‌کند" آن معنی و آن ریشه مطلق می‌گردد. مثلاً در مورد "پهلوی" نمیتوانند دو گانه بودن دو نوع زبان پهلوی را قبول کنند یکی "پهلوی نواحی اصفهان" که زبانی ادبی نیست و نوشته نمی‌شود ولی خالصتر است و در آن جغرافیای محدود زبان عوام است و متفاوت از زبان "پهلوی ساسانی" است که نوشته می‌شود در "اشراف شهری" بعنوان زبان نوشتاری مورد قبول است بسیار مخلوط با آرامی است (از هر جهت) زبان عموم مردم نیست زبان روستایی نیست و قابل فهم برای عوام نیست. و رابطه بین این زبان نوشتاری و اشرافی پهلوی با پهلوی اصفهان را میتوان با رابطه بین زبان هندی و فارسی با زبان "اردو" دانست که در اصل زبانی ترکی-مغولی بود و زبان اشراف و روسای لشکری را تشکیل میداد و زبانی بود شهری و نوشتاری و بعد با التقاطی که با هندی و فارسی پیدا می‌کند یک زبان بخصوصی را تشکیل میدهد. حالا اگر یک متعصبی پیدا شود و به بهانه ترک بودن نام "اردو" (اردو = لشکر و شهر) تمام لغات عده ای را که از فارسی و هندی در زبان "اردو" هست "حذف" کرده و بجاش لغات "ترکی قدیم" و یا لغاتی مصطلح در "روستا های ترک" را وارد کند مسلماً نتیجه بست آمده بطبعی به "زبان پهلوی" ندارد و یک تقلب محض محسوب می‌شود. بلایی که به سر "زبان پهلوی" با تصفیه آن از هزاران لغت بین النحرینی و جانشینی آنها با لغات سانسکریت، هندی و لهجه های روستاهای ایران آورده شده است عملاً همین است و کلا الان "پهلوی پژوهی" را در ایران، باید مرده تلقی کرد. برای بیرون آمدن از این بن بست باید دوباره همه چیز را از صفر شروع کرد و "زبان پهلوی" را باید آنچنان که هست، قبول نمود و بدون تصفیه آن (زبان پهلوی) از هزاران لغت بین النحرینی و وارد نمودن لغات از شبه قاره هند و روستا ها به تحقیق در مورد این زبان دبیری-اشرافی پرداخت. در پایین به بن بستی که تاتی پژوهی به روش حذفی دچار شده است را نشان خواهیم داد.

تذکر (۲)

وقتی که "قایماق" به تلفظ پهلوی از "خامه" تبدیل میگردد و "دوگو-دویو" به همانطریق "دو گاو" میگردد!!!

و زبانشناسی به روش طنز!!! متولد میگردد!!!

گفته بودم که من بدین خاطر به مسئله "حذفیون محلی" و "کناری" نمیردازم چون مسئله بسیار آسانتر میگردد و گاهی وقتها مسئله از جدیت خارج شده و جنبه فکاهی و طنز بخود میگیرد قبل از اینکه به گروه حذفیهایی بپردازیم که بینبال زبان پهلوی کهن و خالص بومی(نه پهلوی مخلوط نوشتاری که بصورت محدود بین کاتبان و اشراف مورد استفاده است) در آذربایجان میگرددند باید اول بدانیم: ۱- این چرا برایشان مهم است؟

۲- پهلوی چه زبانی میتواند باشد؟

۳- چه زبانی در آذربایجان میتواند بوده باشد؟

۱- چرا حذفیون میخواهند اثبات کنند که آذربایجان به پهلوی کهن حرف میزده است؟- جواب این بسیار ساده است و کل زبانشناسی و تاریخ نگاری حذفی حول آن بوجود آمده است: آیرانیان آریایی های خالص میباشند و هیچ گونه آمیختگی نژادی و زبانی با نژادهای غیر آریایی نداشته اند و ترک بودن آذربایجان وجود تعداد زیادی از ترکان در اکثر نقاط ایران عملا این تئوری خالصیت نژادی را دچار اختشاش میکند و بدین خاطر حذفیون آریا گرا سعی میکنند چنین الغا کنند که اولاً افرادی به اسم ترک و زبان ترکی در ایران نه بوده است و نه هم وجود دارند (حذف) و آنهایی که هستند نه ترک بلکه آذری آریایی هستند و تحت زور این زبان ترکی غیر آریایی را یاد گرفته اند (کدام زور معلوم نیست) و باید از یادببرند(حذف) و با فارسی جانشینش بکنند (نوشته های دکتر صفو زاده هم بیشتر حول این آریایی بودن میگردد).

۲- پهلوی نوشته در واقع در کنار آرامی و در بین النحرین بصورت زبانی مخلوط و بیشتر مخلوط با آرامی متولد میگردد. و راجع به آن قبلاً شرح داده شده است.

۳- چه زبانی التصاقی قدیمی در آذربایجان به صورت بخصوص و در اقصی نقاط ایران میتوانسته وجود داشته باشد؟
واقعیت اینست که انبوه نامها جغرافیای و یا توپونومهایی با ریشه باستانی و التصاقی مارا بیشتر و بیشتر
مطمئن میکند که بهمراه این نامها ملی هم بوده اند که بدین زبانها در آین نقاط متکلم بوده اند. و تأثیرات
مکرر التصاقی در فارسی از دوران دور تا به حال هم این همزیستی و التصاق مکرر را میتواند تائید کند.
دکتر زهتابی از زبان خوزی که تا این اوخر در خوزستان بود به عنوان یادگار احتمالی از زبان شوشی
و اعلامی حرف میزند. ولی در مورد زبانهای التصاقی شاید بتوان به زبان آذری هم رسید که همه آنهایی
که مستقیم با آذربایجان در ارتباط بودند در مورد متفاوت بودن آن از دیگر زبانها حرف زده اند (و من
تپونوم آتورپادگان را در ارتباط با فرم قدیم این زبان میدانم) ولی افرادی مثل این ندیم از قول این مقطع
زبان آذربایجان را "فهلوی" میداند البته این ندیم را نمیتوان شخص موقنی برای این نقل قولها دانست
چون در همان کتابش (الفهرست) مینویسد که این حیان ۶۰۰ جلد کتاب نوشته و ... ولی "پهلوی"
مینتوانست مثل جاهای مختلف به عنوان زبان کتابت اشراف بکار رود و البته با تفسیر الفبایی خود منطقه
بخاطر ناقص بودن الفبای پهلوی واکثر آنهایی که دکتر مرتضوی بعنوان سند فارسی زبانی آذربایجان
آورده یا از قماش این ندیم هستند و یا اینکه با آذربایجان ارتباطی تنگاتنگ نداشته اند و شاید هم یک
آذربایجانی به عمرشان ندیده اند. بعنوان مثال افراد غیر مطلع میتوان از این حقول نام برد که
در "المسالک و الممالک" زبان آذربایجان را "فارسی" معرفی میکند که البته چون جزو محدود افراد و
غیر مطلع است حتی از طرف دکتر مرتضوی هم مورد پذیرش قرار نمیگیرد چون او "آذری، پهلوی"
دری" را بدون اینکه تفکیک کند "فارسی" مینامد.

ولی خود دکتر مرتضوی هم مجبور به اعتراف میشود که : "یاقوت حموی در معجم البلدان درباره زبان یا لغت مردم
آذربایجان و تبریز میگوید : "آنان را گوییشی است که بدان آذریه گفته میشود و جز خودشان کسی آنرا
نمی فهمد". مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم زبان مردم اقالیم ثمانیه (ایران امروز) و اقالیم
الاعاجم را به "دریه و منغلقه" تقسیم میکند که دکتر مرتضوی برای رد گم کردن "منغلقه" را زود سعی
می کند دوباره فارسی معرفی کند و بدون هیچ گونه بحث زبانشناسی، با معادل خواندن "آذری" با
"پهلوی" زود از خود اصطلاح "فارسی منغلق آذربایجان" را اختراع میکند در حالیکه این زبان منغلق
احتمالاً زبانی جدا از فارسی و پهلوی (شهری) است والا آنرا همان فارسی یا پهلوی مینامیدند.

حمد الله مستوفی که از طبقه بندی این زبان عاجز است سعی میکند آنرا بزبان نوشتاری خواص شهری یعنی پهلوی ارتباط
دهد ولی متوجه متفاوت بودن آنهم هست لذا مراغه را دارای "پهلوی مغیر" و زبان زنجان را "پهلوی
راست" و زان گشتاسفی را "پهلوی به جیلانی بازسته"؟ ذکر میکند و این نامهای درهم و گاهی بیمعنی
را مرتضوی سند گران بها برای فارسی زبان بودن آذربایجان نشان میدهدو میخواهم از جانب دکتر
بیرسم "پهلوی به جیلانی باز بسته" یعنی چه؟ آیا نام زبان یک ملت است که وقتی از او میپرسند
زیانت چیست؟ او جواب بدهد زیانت "پهلوی به جیلانی باز بسته" است، یعنی پلاخره باز است یا بسته؟
آیا این برداشت مغفوش مستوفی از زبانی ناشناخته نیست که حتی یک نام درست حسابی هم برایش
پیدا نمیکند؟ قبل توجه است که بزرگترین سند دکتر مرتضوی که وجود فارس بودن ترکهای آذری را
در دوران مغول اثبات میکند همین عبارات "پهلوی مغیر" و "پهلوی راست" و "پهلوی به جیلان باز
بسته" است که معنی اولی یا "پهلوی مغیر" می تواند "پهلوی غیر قابل تشخیص" هم باشد و باز
"پهلوی راست" و "پهلوی به جیلان باز بسته" هم میتواند دوباره یک تلاشی برای نشان دادن
متفاوت بودن این زبان باشد. و چنانچه قبلاً گفته شد پهلوی یک زبان دیوانی و نوشتاری است نه اینکه
مصطلح در بین مردم. قبل از زبان پهلوی زبان رایج بین کاتبان آرامی و یونانی بود بطوریکه زبان
رایج بین اشرافا شکانی و نام بعضی از آنها یونانی است و در نوشته های سکه های اشکانی زبان
بکار بردشده هم یونانی است ولی زبان یونانی زبان کل مردم زیر سلطه انها نبود و نمیتوانبا نشان
دادن سکه های مسی اشکانی با نوشته یونانی به این نتیجه رسیدکه تمام مردم نواحی مختلف ایران
یونانی بوده باشند.

باز مطابق نوشته دکتر مرتضوی، احمد بن ابی یعقوب یعقوبی در کتاب البلدان مردم آذربایجان را مخلوطی از "الجمع
الآذریه" و "جاودانیه" میداند که دو حالت است ۱- ملاک بیشتر دینی باشد تا زبانی و باز اعراب به

غیر عرب "عجم" میگویند و ملاک ریشهٔ ملی بخصوصی نیست. آیا این مذهب "آذریه" بازمانده همان مذهب "آتوری" نیست که بررویش تکیه میکردم؟ و "برهان قاطع" نیز بررویش تکیه مینماید. بخصوص با تکیه بر آتشکده‌های آذربایجان! ۲- منظور زبانی باشد یعنی دو زبان متفاوت "آذری" و "جاودانی" که در مورد دوم یعنی زبان بودن "جاودان" شک مینتوان داشت.

و دکترمرتضوی مجبور به اعتراف مدارک قوی بر علیه تئوری خود نیز میشود و اعتراف میکند: "قول ناصر خسرو در سفرنامه درباره شعر نیک گفتن و فارسی نیکو ندانستن قطران تبریزی گاهی چنین تعبیر شده که مردم تبریز و از جمله قطران، در آن روزگار فارسی نمی‌دانسته اند..." و بعد سعی میکند بنوعی خواننده را قانع به خلاف این گفته ناصر خسرو کند و ثابت کند که کل مردم در آذربایجان به پهلوی (فهلوی) حرف میزند.

نویسنده زبانشناس تبریزی "برهان قاطع" که خود زبانشناس بوده و پهلوی را هم بلد بود هیچ موقع آذربایجان را پهلوی زبان نمیشناساند و بر عکس بر ترک بودن نام آذربایجان تاکید میکند(داستان تپه ساختن خاقان آغورو ریشهٔ ترکی داشتن نام آذربایجان) در حالیکه مطابق تئوری حذفیون باید در زمان تبریزی هنوز تبریز به نوعی پهلوی حرف بزند. باور کنید اگر اینچنین میبود تبریزی مقداری لغت پهلوی تبریزی با ذکر منبع وارد "برهان قاطع" میکرد که بر عکس آن کلی لغت ترکی آذری وارد شده بوسیلهٔ "تبریزی را در بر هان قاطع" میباییم. یعنی تبریزی که اینهمه بر وجود "معابد آثری یا آتشکده‌ها" در تبریز و آذربایجان باستان تکیه میکند از چشمان تیز بین او "فارسی آذربایجانی" در صورت بودنش نمیتواند بگریزد و که هیچ از اینچنین زبانی نام نمیرد و نه از نامهایی همچون "پهلوی راست" یا "پهلوی غیر" و یا "پهلوی به جیلان باز بسته" و... و پیداست که این زبانشناس اگر نامی از این زبانهای فرضی نمیرد به علت اینست که اینها را خود مستوفی برای نشان دادن "زبان متفاوت" بکار میگیرد. "برهان قاطع" پهلوی را زبان درباری و اشراف شهری(پهلوانان) میشناسد و در ضمن "پهلو" را به "نواحی اصفهان" محدود میکند و از بودن زبانی به نام پهلوی مربوط به همان نواحی (نواحی اصفهان) هم خبر میدهد و حتی اشاره ایی هم به پهلوی تبریزی و غیره نمیکند و اینهم از نبودن اینچنین زبانی در دوره اوست که مطابق گفته دکتر مرتضوی و دیگر حذفیون در آن زمان زبان آذربایجان را هنوز یک زبان فرضی پهلوی تشکیل میداده است!!!

دکترمرتضوی اعتراف میکند که واژه "آذری" را آنها بصورت "قراردادی و فرضی" برای نتیجهٔ مشخصی برای "یک زبان خیالی آرایی ناب" بکار میگیرند، که آنهم نام "زبانی فرضی" است که تمام آذربایجان به لهجه های مختلف این زبان خیالی حرف میزنند و این "زبان فرضی و خیالی" حتماً زبانی آرایی و خود لهجه ایی از فارسی است:

"...بنابراین نباید، ...تصور کرد که "آذری" به زبانی که در هر زمانی در آذربایجان مورد تکلم است قابل اطلاق می باشد و مثلاً می توان آذری را به ترکی اطلاق کرد. بلکه "آذری" اصطلاحی است حاکی از زبان ایرانی دیرین آذربایجان که بخش یا دوره اسلامی زبان ایرانی آذربایجان را از دوره مادی تا عصر صفوی در بر میگیرد." < همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان >

درباره زبان مادی محققین خارجی بدین نتیجه رسیده اند که مادی ها از قبایل مختلف تشکیل شده بودند و عمدۀ آنها التصاقی زبان بوده اند و باید اینرا هم گفت که سند نوشته شده به زبان مادی پیدا نشده است بلکه این نتیجه را با مقایسه نامهای مادی و قبایلشان که در نوشته بابلی ها پیدا شده آنها را بدین نتیجه میرساند و ماد تنها قسمت جنوبی آذربایجان و قسمت همدان را شامل میشود نه همه آذربایجان را(که در زمان کیکسار به امپراتوری تبدیل شده و بعدا هم از بین میروند). راجع به زبان مادی و دستور زبانش و طرز لغتسازی در آن، باز نه خود دکتر مرتضوی و نه کسری و نه حذفیون دیگر، پژوهش علمی قابل استنادی ندارند و تمام گفته های ایشان در مورد زبان مادی بی پایه و فاقد سند معتبر است. و باز از دوره مادی تا دوره صفوی را ایشان با کدام مدارک نوشته آنزمانها سنجیده اند و چطور ایشان به این نتیجه رسیده اند؟ سنگ نوشته های قدیمی که در جایجای آذربایجان بدت آمده، تعدادی به زبان ارارتی است که آنهم یک زبان

التصاقی و غیر آریایی میباشد و خلاف این پیشفرض "آذری آریایی" و "زبان فرضی آریایی" دکتر مرتضوی را ثابت میکند و مشگل این "حذفها" و ندیدنها از همان شروع کار روش میشود. یعنی جناب دکتر مرتضوی تحقیقات خود را بر روی چیزهایی که بررویش سند است شروع نمیکند و به کتیبه خوانی "اورارتوبی" غیر آریایی ولی التصاقی نمیپردازد بلکه این مسئله یعنی وجود این کتیبه های باستانی را پنهان نگه میدارد و سعی میکند "مادها" را هم که بزبانشان کتیبه ای نیست "آریایی" نشان دهد و بعد "یک زبان فرضی و خیالی آریایی" برای تمام زمانها برای آذری‌بایجان بسازد و یک نام عاریتی و قرضی "آذری" هم برای آن بنده چون این نام را در اینجا و آنجا دیده است و بعد این "زبان آذری حذفی شده فرضی و خیالی" ایندفعه به "پهلوی - فهلوی" پیوند بخورد. در حالیکه خود این "پهلوی" هم زبانی مخلوط با آرامی بود و قبل از بوسیله "حذفیون" مورد "تحريف و حذف" قرارگرفته و زبان ساخته شده بوسیله حذفیون پهلوی اصلی نیست بلکه آن یک زبان ساختگی جدید است که نام یک زبان قدمی ریشه دار را بر رویش نهاده اند. و در واقع چیزی مصنوعی و ساختگی را بنام "پهلوی اصلی" بخورد مردم میدهند. دکتر مرتضوی حتی در اینجا پیشنهاداتی هم برای درست کردن یک ترکی تقلیبی دارد و این در حالیست که در مورد لهجه های متفاوت ترکی بی اطلاع محض است. دکتر در ضمن زبان ترکی آذری را هم جزو زبانهای ایرانی دسته بندی میکند!! و اصطلاح آذری را هم برای آن ممنوع میکند چون این اصطلاح را میخواهد برای "زبان آریایی خالص و خیالی" خود محفوظ نگهدارد. باید توجه کرد که دکتر مرتضوی، ایرانی را فقط "آریایی محض" فرض میکند که اینهم "پیش فرضی غلط و خیالی" است و همین فرضیه اصلی و غلط "حذفیون" را تشکیل میدهد:

"... اگرچه لهجه‌ی امروزین رایج آذری‌بایجان با هیچ یک از ترکی‌های اصلی مشابه ندارد و چنانچه گفتیم جز قالب ستوری واستخوان‌بندی کلی، اکثر مواد لفظی و معنوی آن ایرانی محض می‌باشد، معهذا شایسته است لهجه امروزین آذری‌بایجان را «زبان کنونی آذری‌بایجان» یا «گویش کنونی آذری‌بایجان» یا «گویش آذری‌بایجانی» بنامیم و اصطلاح «آذری» را که نماینده هویت تاریخی زبان ایرانی آذری‌بایجان است، به زبان دیرین این سرزمین که ظاهراً تا میانه و شاید تا اوآخر عصر صفوی در تبریز و شهرها و روستاهای آذری‌بایجان زنده بوده، اختصاص دهیم.> همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذری‌بایجان<

دکتر مرتضوی بعد شروع میکند همین زبان "فرضی و خیالی آریایی" خود را که لفظ عاریتی "آذری" را سعی کرده بصورت انحصاری مخصوص آن خواند، بطور ناگهانی "واقعی" می‌انگارد و سعی میکند تمام اصطلاحات را زیر مجموعه این "زبان خیالی و آریایی خالص" خود خواند. البته تمام اینها موقعی است که هنوز یک کلمه هم بر مبنی زبانشناسی راجع به ادعای خود نمینویسد و بصورت آزاد این زبان خیالی خود را تا به دوران ماد بسط داده است. ولی در همین نوشته زیرین خود هم با مشگل منطقی مواجه میشود چطور تمام اصطلاحاتی مثل تبریزی، ارومی، مراغی و غیره را عنوان زیر مجموعه آذری و خود آذری را به عنوان زیر مجموعه پهلوی نشان دهد؟ با چه بحث زبانشناسی و کتابهای کشف شده به این زبانها، میتوان رابطه بین آنها با آذری آریایی ولی مفقود و سپس رابطه این آخری را با زبان نوشتاری و مستندی مثل پهلوی را سنجید؟ چنانچه بعداً خواهیم دید (قبل این اعتراف را برای شما آورده ام) خود دکتر مرتضوی به نبودن مدرک و شکست این تئوری اعتراف خواهد کرد و تقریباً برای اثبات "مختصات" این زبان هم هیچ سندی نمیتواند رائه دهد و این زبانی فرضی بود که او قبل از گفته بود از زمان ماد تا اوآخر صفوی همه آذری‌بایجان با آن حرف میزند و حتی بصورت خیالی برای آن تعیین مختصات هم کرده بود "ایرانی و آریایی خالص و فهلوی" با این شکست اعتراف به آن، نالمیدانه دل به اینده میبیندد و امیدوار میشود که اشخاصی در اینده به مدارک و اسنادی در این مورد برسند و همه را اثبات کنند:

"۲- "آذری" نام عمومی و عنوان کلی است برای لهجه های گوناگون رایج در آذری‌بایجان است که گاهی در مفهوم عام «vehlovi» و گاهی در مفهوم خاص مثلاً «تبریزی، زنجانی، اردبیلی، مراغی، ارومی» و غیره استعمال می شود. نویسنگان هم در این باره سلیقه ها و شیوه های متفاوت دارند یعنی در بعضی منابع به جای

«آذری» مصادیق جزئی آن از قبیل اردبیلی، مراغی و زنجانی و در بعضی منابع اصطلاح عام آذری به کار رفته است." > همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان

" بنا بر آنچه گفته شد تعداد و آمار آثار بازمانده از آذری کهن، تا جایی که بنده اطلاع دارم، به شرح زیر است:

آذری های مسلم: چهل دو بیتی، پنج غزل، یک بیت در پایان یک غزل، چهاده فصل پایان رساله‌ی مولانا روحی انارجانی، بیست و ازه در کتاب *البلغه*، در حدود پنجاه و سه واژه در منابع مختلف، و شاید پنج عبارت کوتاه.

آذری های مشکوک: سه دو بیتی، سه قطعه، دو قصیده.

توضیح: بی تردید با پژوهش بیشتر آثار دیگری از آذری کهن در متون نظم و نثر و کتابهای لغت به دست خواهد آمد و همچنین تثیت آثار مشکوک و تعیین مختصات زبان آذری و لهجه‌های گوناگون آن امکان پذیر خواهد شد." > دکتر مرتضوی ص ۱۵ همان ماهنامه

دکتر مرتضویهم مثل حذفیون دیگرکه برای یافتن مدارک کافی و قابل استفاده برای وجود "زبان خیالی و فرضی" خود یعنی "زبان فرضی آریای آذری" خود را دچار مشکلات زیادی میباید، بنابر این سعی میکند که برای این "زبان خیالی و فرضی" لهجه‌ها و شعبه‌های خیالیتری بتراشد و باز هم این لهجه‌های خیالی و بدون مدرک و مختصات را معادل زبانهای دیگر، از نقاط مختلف ایران بگیرد و شاید بتواند با این معادل گیری بدون مدرک معتبر زبانشناسی، خود و زبان فرضی با نام فرضی "آذری" را، از این وضعیت مشکل نجات بخشد و بین طریق زبان زنجان به لری، زبان تبریز به رازی (ری) و زبان اردبیل به طالشی و گیلکی و بعد به شهری تبیل میگردد و ملجمة تمام اینها "فهلوی آذری" میگردد و کلاً کنترل مسئله از دست خود دکتر مرتضوی و دوستان همفکرش هم خارج شده و اصلاً متوجه نیستند این زبان آذری به چه پریشان گویی آنها را کشانده است فقط بینید این زبان به اصطلاح زنجانی چطور هم لری میشود هم قزوینی و بعد از ری سر در می آورد و گاهی لری و همدانی:

" بررسی «آذری» به علت گستردگی بودن پنهان و نامشخص بودن مرزهای آن دشوار است... دشواری بررسی بدین معنی است که جز به مدد وقت های علمی و فنی خاص نمی توان مثلاً لری را از بعضی گویش های آذری به خصوص زنجانی تشخیص داد و به سادگی ممکن است اشتباه پیش بیاید. مثلاً اردبیلی با گیلکی و طالشی، وزنجانی با قزوینی و رازی و گاهی لری و همدانی قابل اشتباه است." > همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان

" بدون تردید «آذری» همان «فهلوی» یعنی «آذری» در واقع «فهلوی در آذربایجان» می باشد و نسبت به «فهلوی» همان مقام را دارد که لری و همدانی و گیلکی و طبری و رازی و قزوینی و غیره... ". > همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان

و این آشتفتگی به "آذری" هم میرسد و مترادفات موجه و ناموجه پیدا میکند بعد از کمی تردد و آذری های مختلف را بهانه آوردن این زبان خیالی با نام عاریتی "آذری" بعد از عبور از "فهلوی" مترادف "فارسی" میگردد و تبریز سر از "ری" در آورده "رازی" میشود و اردبیل لفظ "شهری" را به ارث میرد و زنجان لری و... البته و صد البته تمام این مترادفات بدون هیچ بحث علمی زبانشناسی و بدون هیچ مراجعه به اسناد قدیمی از این به اصطلاح زبانها انجام میگیرد:

"متراffفات «آذری» را میتوان به شرح زیر بر شمرد: آذری، آذربای، فهلوی آذری، آذریه، فارسی(از باب اطلاق عام)، رازی، شهری ... چنانکه از این مدارک برمی آید «رازی و شهری» به معنی «آذری تبریزی» و «آذری اردبیلی» استعمال شده است."> همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان

دکتر مرتضوی و گروه حذفیون محلی قبل او یعنی کسری و قزوینی و ... برای اولین بار در تاریخ زبانشناسی موفق به ساختن یک اسم و مشخصات فرضی برای یک زبان شدند و بعداً بدنبال مدارک دال بر وجود آن زبان گشتد. و قسمت طنز مسئله از آنجا شروع میشود که آنها موفق به یافتن مدارک معتبر برای این زبان فرضی با نام عاریتی «آذری» نمیشوند در حالیکه راجع به وجودش سالیان سال تبلیغات شده بود. در این حال که عده ایی باهوش متوجه توهالی بودن ادعای «زبان فرضی آذری» میشوند و میبینند اسمش هست ولی خودش نیست! گروه حذفیون محلی اول نسل کسری و بعد نسل دکتر مرتضوی شروع میکنند از همکران خود در شهرستانها و روستاهای آذربایجان برای یافتن مدارک کمک بطلبند و هر کس در نسخ خطی چیزی و لغطی ناخوانا یا عجیب(یا غلط املایی) پیدا میکند، زود به پیش این حذفیون در تبریز میدود و به ثبت میرساند. بدین سان کنترل مطالب از دست خود حذفیون هم خارج شده و این جمع کردنها به طرز تبدیل میشود. آن موقع زمان دائر شدن ادارات هم هست و سطح سواد در جامعه پایین است و هرجوانی با نیمچه سوادی با تکه کاغذی که رویش لغتی نوشته شده، و برایش سند زبان آذری است به پیش "حذفیون" سرازیر میشود به امید آنکه حذفیون کمکی بکنند تا در ادارات استخدام شوند و با معلم آموزش و پرورش گردند. چون خود کسری هم با نداشتن تحصیلات حقوقی بکمک دکتر افسار یزدی بعنوان قاضی نشسته به استخدام وزارت عدیله در آمده بود و ... بیشتر لغاتی که بدین صورت از طرف افراد غیر علمی برای گذران امورشان جمع شده بودند، بدرد نخور و مضحكه ایی بیش نبودند و حتی بعضی از آنها با بد تلفظ کردن لغات ترکی سعی میکرند آنها را بعنوان لغات باستانی باقیمانده از زبان آریایی باستان "آذری" بخوانند. در این بین حذفیون مقلدانی هم در شهرستانها و روستاهای پیدا گرده بودند و کتابهای غیر علمی و گاهی خنده داری برای این زبان باستانی آذری مینوشتند. نامهای روستاهای نامهای جغرافیایی هم بوسیله همین تفکر عوض میشد تا آریایی گردد و خلی و قتها هرچی به ذهنشنان می آمد انرا به عنوان نام آریایی روستاهای میگذاشتند که در این بین به نامهای مضحك هم بر میخوریم: مثلاً "ساری قیه = نپه سنگ زرد" تبدیل میشود به "سارقهه"، "آخما قیه = نپه سنگ لغازان، ریزان" تبدیل میشود به "احمقیه"، "أنوُسْ روستایی در خلخال" تبدیل میشود به "آن آویز"، "آلوار روستایی در کنار هروی خلخال" تبدیل میشود به علی آباد و ...

مدارک جمع شده با این ذهنیت غیر علمی و تعصب زده در واقع بهیچ وجه از نظر علمی بدرد بخورو قابل استفاده نیست و فرضیه وجود "زبان آریایی آذری" به علت کمبود "مدارک معتبر زبانشناسی" شکست میخورد. دکتر مرتضوی در ضمن اعتراف به شکست این فرضیه سعی میکند خود را از افراد و نوع مدرک جمع کردنشان و بیسوسادیشان جدا کند ولی بعداً خواهیم دید که مدارکی که می آورد و استدلالش درست مثل آنهاست چون برای اثبات وجود این زبان فرضی و خیالی بغيراز مدارک دروغین و تو خالی و یا غیر نمیتوان به چیزی دست یافت. بعداً خواهیم دید که آن مدارک و اسناد قلیل هم که دکتر با اکراه بعنوان مدرک معرفی میکند چیزهای تو خالی درمی آیند.

دکتر مرتضوی که از شکست نتایج بدست آمده برای تائید تز زبان خیالی و فرضی آریایی که از طرف حذفیون برایش نام "آذری" به قرض گرفته شده است شدیداً متاثر است سعی میکند در یک اعتراف سخت این شکست را علت یابی نماید تا بدین وسیله حساب خود را از این کم سوادان جدا نگهدارد:

" ۱ - انجام تحقیقات علمی معتبر برای بعضی از محققان به علت فقدان اطلاعات کافی از اصول علمی زبان شناسی امکان پذیر نبوده و بدین سبب این قبیل پژوهندگان ناگزیر در تحقیقات خود از معیار نویق و سلیقه شخصی استفاده کرده اند و روشن است که معیار نویق و سلیقه نمی تواند وسیله معتبر و قابل اعتمادی در این قبیل پژوهشها باشد شگی نیست که درباره زبان کهن آذربایجان تحقیقات دقیق و عمیقی نیز وجود دارد، مثل رساله «زبان قدیم آذربایجان» از دانشمند مأمور علیه و. ب. هنینگ (W.B.Henning, The Ancient Language of Azerbaijan) ولی این تحقیقات نیز به علت کافی نبودن و کمی مواردی که در دسترس

آن دانشمند بوده، خالی از عیب و نقص نیست و نمی‌توان به استنتاج هایی که بر اساس مواد بسیار محدود به عمل آمده بیش از «یک نظریه زبانشناسی» ارزش قائل شد. > همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان <

در بالا مرتضوی به بن بست خوردن هینینگ را هم اعتراف میکند و در اینجا خود شروع به اعتراف میکند، در چیزهایی که بعنوان مدارک آذربایجانی مسلم" جمع کرده و از هر کتاب کلماتی را در بیتی "آذربایجان" تشخیص داده است و وقتی تمام آنها را در کنار هم میگذارد هیچکدام با هم نمی خواند چون یکی نه آذربایجان بلکه لری در میاید که کاتب و رونویس نسخه خطی که لر بوده بدان افزوده و دیگری از ری بوده پس چند جمله "رازی" در یکجا بکار برده است و کاتب و رو نویسی کننده نسخه ایی جدید از کتابی کهنه که متعلق به یک شاعر اردبیلی که احتمالاً این کاتب اصلان طالش بوده و یا گیلک بوده پس در موقع رو نویسی کتاب لغتی را هم از زبان خودش گذاشته و یا اصلاً دیگری یک لغت را خوب تشخیص نداده و انچنان که بنظر ش می آمده نوشته است. تمام اینها از نظر امثال دکتر مرتضوی به زبان باستانی آذربایجانی نسبت داده میشود در حالیکه تمام اینها را کسانی که با کتب خطی آشنا هستند میدانند و حال دکتر مرتضوی سعی میکند خود را از این مخصوصه و اختشاشات بیرون کشد:

"۲- متأسفانه طبقه بندی آثار باقی مانده، یعنی تشخیص این موضوع که کدام دسته از این آثار مربوط به گویش کدام شهر و منطقه و در کدام زمان است، به طور دقیق و قابل اعتماد امکان پذیر نمی نماید و زمان و مکان اغلب آثار باقی مانده، کاملاً مشخص نیست، مثلاً نمی توان بر اساس غزل آذربایجانی همام یا دویتی های آذربایجانی شیخ صفی الدین، گویش مردم تبریز و مردم اردبیل را در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم به همان صورت که در آن غزل و آن دویتی ها منعکس شده، دریافت، زیرا امکان تحریف و «جدیتر شدن» در این قبیل آثار متفقی نیست... هرگاه مثلاً دویتی شیخ صفی را مردمی تبریزی و شعر همام را شخصی زنجانی یا قزوینی در قرن دهم هجری نوشته باشد، گذشته از تغییراتی که امکان دارد با توجه به زبان رایج قرن دهم در آن اشعار راه یافته باشد، بعد نیست که لهجه شخص نویسنده نیز در صورت اصلی اشعار تأثیر بخشندۀ باشد." > همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان <

در پایین باز دکتر مرتضوی مشگلات قبلی را بازگو میکند و از اینکه یکی "گیلکی- طالشی- لری و .." را بجای آذربایجانی سعی بکند جا بزند ناراحتی خود را ابراز میدارد:

"۳- در تحقیقاتی که میکنیم صرفاً به دست آمدن قاعده ای را نباید دلیل کشف و شناخت یکی از قواعد ویژه زبان آذربایجانی بدانیم، چون امکان دارد آن قاعده مخصوص زبان آذربایجانی نباشد، بلکه درباره لهجه های دیگر ایرانی شمالی یا غربی مثلاً قزوینی یا طالشی یا گیلکی قدیم یا رازی نیز صدق کند." > همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان <

و سعی میکند همکاران را کمی به علمی بودن و اراده و کلا به کارهای غیر علمی و خارج از هرگونه اصول زبانشناسی همکاران خط بطلانی بکشد و بدین موضوع پایان دهد، چون اصول شخصی و غیر علمی به نتایج غیر قابل قبول و متزلزل رسانیده و فرضیه زبان آریایی آذربایجانی بشکست انجامیده است:

"۴- پیش از هر کار، بایسته است تمام کوشش ممکن برای به دست آوردن موارد بیشتر از آذربایجانی قدیم و همچنین به دست آوردن صورت صحیح هر یک از آثار گویشی بازمانده مبذول گردد. برای تأمین این منظور، در درجه دوّم، تصحیح دقیق انتقادی آثار زبانی و گویشی، گذشته از معیارهای عمومی تصحیح نسخ خطی، استفاده آگاهانه و محتاطانه از علم زبان شناسی و معیارهای گویش شناسی نیز در حد معمول بایسته می نماید. تاکنون در مورد تثبیت صورت صحیح سلیقه شخصی و استابتاط سطحی اشخاص و گاهی نیز بر عکس

و حی مُنْزَل پنداشتن یک یا دو نسخه و غالباً ترکیب این دو شیوه رایج و جاری بوده و نتایج متزلزل و غیر قابل اعتمادی به بار آورده است. < همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان >

دکتر مرتضوی که کلاً از نبود و کمبود اسناد راجع به زبان خیالی خود ملقب به لفظ عاریتی "آذربایجانی" حرف زده بود و کل یافته های "آذربایجانی مسلم" و "آذربایجانی مشکوک" خود را چنین شرح داده بود:

"آذربایجانی مسلم: چهل دو بیتی، پنج غزل، یک بیت در پایان یک غزل، چهاده فصل پایان رساله‌ی مولانا روحی انارجانی، بیست و واژه در کتاب *البلغه*، در حدود پنجاه و سه واژه در منابع مختلف، و شاید پنج عبارت کوتاه.

آذربایجانی مشکوک: سه دو بیتی، سه قطعه، دو قصیده."

حالا به شرح چند تا از این چهل دو بیتی "آذربایجانی مسلم" که بصورت جداگانه از اینجا و آنجا چیده اند مبیردادزد که از نظر او آبرومندترین و معترضترین این اسناد و مدارک است. و کلاً معلوم میشود که اکثر این دو بیتی ها اشعار فارسی سروده شده بوسیله شاعران آذربایجانی هستند که مثلاً در یک مصرع از این دو بیتی ها کلماتی کمی با فارسی میتواند متفاوت نوشته شده باشد و اینهم میتواند غلط کاتب متون باشد یا اینکه افزوده ایی با سلیقه شخصی افراد کاتب کتاب به زبان محلی کاتب مثلاً در لرستان و در اعصار بعدی باشد که خود دکتر مرتضوی هم قبلاً به این مسئله اعتراف کرده است و در واقع با این نوع "کشف اسناد زبان آذربایجانی" بیشتر شبیه مثل "طفوان در استکان" عمل شده است. او یک غزل از همام تبریزی می آورد که به دو نوع در دو نسخه خطی نوشته شده اند و برای من هردو تایش فارسی هستند ولی او معتقد است که دومی "آذربایجانی" است. لطفاً دقت کنید این همان آذربایجانی است که اصرار داشت زبان مادری ها نیز همین بوده است!!! زبان مادری یعنی اینکه ما قبل، فارسی غیر قابل فهم سنگشنده های بیستون، ولی این آذربایجانی مادری و قدیمیتر، فارسی امروزی از آب درآمده پس کو آن "فهلوی" و "مادری"؟؟

"نسخه چاپ مؤسسه: (مثلاً غیر آذربایجانی)

بدیم چشم مستندر قدم از سرگوان و بر دلی کویا نبی مست

به اب زندگی ای خوش عبارت لوانت لاوه اچ من دیل و یان بست

نسخه مرحوم نخجوانی: (مثلاً آذربایجانی)

بدیم چشم مستندر قدم از دست کوام آذربایجانی برو کو نبی مست

به آب زندگی ای خوش عبارت لوانت لاوه چمن دیل و گیان بست"

< همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان >

چنانچه دیدید همه ما هم این زبان "مادری" را متوجه میشویم و هم این زبان "فهلوی" را !!! چون زبان معمولی شعر پارسی است پس در آنصورت اشعار فارسی شهریار و نظامی و دیگر شعرای پارسی گوی آذربایجانی را هم باید وارد این فهرست نمود بخصوص اگر یک غلط املایی هم داشته باشند به یکی دیگر از این اسناد گگانبهای زبان آذربایجانی آرایی تبدیل میگردند!!! اگر شما فکر میکنید فهلوی نامیدن اینطور اسناد از شوخ طبعی من است نه از طرف دکتر مرتضوی!! شما را با ادامه نوشته دکتر آشنا میکنم:

"برای این که کیفیت تحریف و تغییر در آثار گویشی و دشوار پژوهش های مربوط به لهجه شناسی و لزوم احتیاط و شگاکی علمی در این باره کاملاً معلوم گردد به این دو بیتی فهلوی باباطاهر توجه بفرمائید:

کشی مون اربخواری از که ترسی کشی مون اربخواری از که ترسی

به این نیمه دلی از کس نترسم
دو عالم دل تو داری از که ترسی

صورت صحیح و قدیمی این فهلوی خوشبختانه در کتاب المجم فی معاییر اشعار المعجم مذکور است و حدود تصویر ناپنیر تحریفاتی را که در مدت چند صد سال امکان دارد در یک فهلوی صورت گرفته باشد به خوبی نشان میدهد:

ارکری مون (به) خواری اچ که ترسی ورکشی مون (بزاری) اچ که ترسی

از ای نیمه دلی نترسم اچ کیچ
ای گهان دل ته داری اچ که ترسی "

من راجع به فهلوی نامیدن بدون دلیل این دو بیتی بالا منسوب به بابا طاهر اعتراض دارم و نمیخواهم حتی دنباله این حرف را هم بگیرم که این اشعار کوتاه فارسی مخلوط با لهجه محلی نامشخص میتواند یک نظیره ایی باشد که یک کاتب مازندرانی یا یک کاتب لر بر اشعار باباطاهر عربان گفته باشد! همچنان که برای حیدر بابای شهریار نظیره هایی به زبانهای مختلف گفته شد و یا رباعیات خیام هم نظیره خودرا به ترکی و غیره دارد!! فقط اعتراض من اینست که دکتر مرتضوی چرا بدون هیچ بحث علمی زبانشناسی با اصرار اینرا "vehlovi" میخواند؟ آیا این زبان سنگو شته های پهلوی ساسانی است و آیا اینست زبان کتاب مانی به فهلوی؟ آیا این همان "آذری" ادعایی شماست که میگفتید هم اشکانیان بدان حرف میزندند و زبان مادی ها هم بوده و بعد تا زمان صفوی هم زبان آذربایجان را بصورت ممتد تشکیل میداده است؟

در پایین باز یک سند مثلاً معتبر و آبرومند و حتی دانشمندانه حذفیون بوسیله دکتر مرتضوی معرفی میگردد که دوباره ببینیم این زبان آذری مورد ادعای دکتر مرتضوی و دیگر حذفیون شاید بتواند با این دو بیت اثبات گردد. اما باز این دو بیت هم قابل استناد در نمی آید و دکتر مرتضوی در عالم خیال و رویا آرزو میکند کاش که این دو بیت بدین وبدان صورت نوشته میشد و بعد سعی میکند از آن شکل دو بیت خیالیش که وجود ندارد به نتایجی مثبت بررسد:

"دوبیتی منسوب به یعقوب اردبیلی که به لهجه آذربایجانی مردم اردبیل در سده های گذشته) سروده شده (منکور در هفت اقلیم) غالباً بین صورت نوشته شده:

رشته دستت بلا کلکون کریته تو بستان هزاران خون کریته

در آینه نظر کن تا بوینی
که وینم زندگانی چون کریته

صورت صحیح این فهلوی یا آذری اردبیلی بی تردید چنین است:

اشته دستت بلا کلکون کری ته تا به دستان هزاران خوی کری ته ... "

چنانچه ملاحظه فرمودید که دکتر مرتضوی در حالت رویا شعر بالا را چنین در رویا دیده است:

اشته دستت بلا کلکون کری ته **تا به دستان هزاران خوی کری ته ...** و آنرا باز فهلوی ایده آل خود مینپندارد و من میخواهم بدانم کجای این بیت فهلوی اصلی یعنی ساسانی است؟ آیا این هم فارسی نیست؟ آیا تصور دکتر مرتضوی از پهلوی یک تصور عامیانه و غیر علمی نیست؟ آیا او بی اطلاع از زبان پهلوی ساسانی نیست؟

در پایین باز هم یک به اصطلاح فهلوی مشهور منتسب به شیخ صفی الدین اردبیلی بوسیله دکتر مرتضوی بعنوان دلیل آورده میشود که کلمات ترکی آنهم (اویان = آن طرف) بنام لغات فهلوی به خواننده قبولاندہ میشود:

"ج) این فهلوی مشهور متعلق به شیخ صفی الدین اردبیلی و به زبان اردبیلی در سده های هفتم و هشتم سروید شده است
(سلسله النسب صفویه):"

صفیم صفائیم گنجان نمایم به دل دَرَذْرَمْ تَنْ بِيدَوَایم

کس به هستی نبرده ره به اویان از به نیستی چو مردان خاک پایم"

باز هم پهلوی نامیدن این شعر بسیار سلیقه ای است و بخصوص دکتر مرتضوی که لغت ترکی "اویان = آن طرف" که منظور در اینجا (آن دنیا) هست، را باز وارد لیست لغات زبان فرضی آذری خود، البته ایندفعه با نام فهلوی میکند و این روشناسی بسیار دور از علم زبانشناسی و ریشه شناسی است و باعث میشود من هر نوع اعتماد خود را راجع به "صداقت علمی" ایشان از دست بدhem چون واقعا کار کم به تقلب واضح میماند. در مورد لغت "درَذْرَمْ" که از طرف مرتضوی معادل "دردمند" و معادل Dardajar ترکی میداند من هیچگونه نظری ندارم چون حتی از اینکه چه لغت "درَذْرَمْ" در شعر را و چه "Dardajar" با تلفظ درست نوشته باشند هم شک دارم. (با ملاحظه روش سلیقه ای که بکار میرند.)

چنانچه در مثالها و سندهای آورده شده مشاهده میگردد اکثر این اشعار برای فارسی زبان بخوبی قابل فهم است چون فارسی است و ربطی به زبانی ندارد که در تعریف آذری از طرف دکتر مرتضوی نوشته شده بود بدین شرح: "یاقوت حموی در معجم البلدان درباره زبان یا لغت مردم آذربایجان و تبریز میگوید: "آنان را گوییشی است که بدان آذریه گفته میشود و جز خودشان کسی آنرا نمی فهمد". با دقت در مثالهای آورده شده ما میبینیم که چیزی نیست که این اشعار را غیر قابل فهم کند و در ضمن مرتضوی در موقع شرح نوشته ناصر خسرو هم چنین نوشته بود:: قول ناصر خسرو در سفرنامه درباره شعر نیک گفتن و فارسی نیکو ندانستن قطران تبریزی گاهی چنین تعبیر شده که مردم تبریز و از جمله قطران، در آن روزگار فارسی نمی دانسته اند...". باز هم با این شرح ناصر خسرو نمیتوان اطمینان حاصل کرد که مثالهایی که دکتر مرتضوی آورده است میتواند زبان مادری قطران باشد چون مثالهای آورده شده فارسی هست و کسی که به این زبان حرف بزند مشکلی بنام ندانستن فارسی نخواهد داشت در حالیکه ناصر خسرو میگوید که "قطران تبریزی خوب شعر فارسی میگوید ولی فارسی را خوب بلد نیست" و کلا اگر زبان این شعرها زبان آذری محسوب میشد نه فارسی پس چه احتیاج به آنهمه اسمای عجیب و غریب و مغشوش برای نامیدن این زبان بود، خیلی ساده همان نام فارسی را برایش بکار میرند. مسلماً دکتر مرتضوی در فرضیه اصلی خود یعنی زبان آذری آریایی اصیل و فهلوی، به بیراهه رفته است و بدین دلیل موفق به دستیابی به سندی واقعی نگشته است.

بعد از اینکه دکتر با آوردن به اصطلاح اسناد، ضعیف، سطحی و بسیار کمی که از اینجا و آنجا در طول ۱۰۰ سال پژوهش سه نسل حذفیون گردآوری شده بود و این به اصطلاح مدارک، که مثلاً آبرومندترین و محکمترین آن را مشاهده نمودیم دیگر تئوری زبان فرضی آریایی آذری با شکست مواجه میشود و دکتر مرتضوی و دوستان حذفیش دیگر امیشان را برای یافتن این لغات و اشعار پهلوی یا آذری از منابع فارسی قطع میگردد بنابراین این ایندفعه به سراغ کلمات ترکی میروند و شروع به "ضبط" و "پهلوی" کردن این کلمات میکنند و روش طنز زبانشناسی حذفی وارد مرحله جدیدی میشود.

قبل اگفته بودم که دکتر مرتضوی برای جبران فقر مدارک راجع به زبان فهلوی آذری در مدارک فارسی بصورت ناگهانی زبان ترکی آذری را به شعبه زبانهای ایرانی تبدیل میکند و تمام دسته بنده زبانشناسی علمی جهان را به هم میریزد و تمام آن بدون هیچ نیمچه بحث علمی زبانشناسی انجام میگیرد:

"... اگرچه لهجه‌ی امروزین رایج آذربایجان با هیچ یک از ترکی‌های اصیل مشابهت ندارد و چنانچه گفتیم جز قالب دستوری واستخوانبندی کلی، اکثر مواد لفظی و معنی‌آن ایرانی محض می‌باشد، معهذا شایسته است لهجه امروزین آذربایجان را «زبان کنونی آذربایجان» یا «گویش کنونی آذربایجان» یا «گویش آذربایجانی» بنامیم و اصطلاح «آذری» را که نماینده هویت تاریخی زبان ایرانی آذربایجان است، به زبان دیرین این سرزمین که ظاهراً تا میانه و شاید تا اوآخر عصر صفوی در تبریز و شهرها و روستاهای آذربایجان زنده بوده، اختصاص دهیم.> همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان

و حالا با خیال راحت اصطلاحات رایج در آنرا سعی می‌کند بعنوان لغات "فهلوی-آذری رویایی" خود بقبو لاند و در نبود یک بحث و روش علمی زبان‌شناسی در بحث‌های ایشان، کار از حوضه علمی زبان‌شناسی خارج شده و بیشتر جنبه شعبدۀ بازی بخود می‌گیرد. او با بکار گیری تبدیل این حرف به آن حرف در پهلوی به طرق سلیقه ای خودش لغات ترکی را به فارسی و پهلوی نا مشخص خودش بدل می‌کند و این در حالیست که

در خطوط مختلف پهلوی بیشتر حروف نیست و در خطوط مختلفش بین ۱۲ تا ۱۸ حرف نوشته نمی‌شود و تمام اینها بصورت حدسی خوانده می‌شود و این باعث اختنشاش در فهم جمله نوشته شده به زبان پهلوی است. پورپیرار یک جمله را برای مثال می‌آورد که آنرا میتوان به ۴۰۰۰ نوع خواند. این آشتفتگی باعث شد که برای نوشتن اوستا در بعد از اسلام الفبای جدیدتری اختراع گردد که به آن الفبای اوستایی هم می‌گویند. خوب باید از دکتر مرتضوی که از تبدیل شدن حرفها به هم در زبان پهلوی حرف میزند، پرسید آقای دکتر اصلاً اینهمه حرف و صدا مگر در الفبای پهلوی وجود دارد که تا شما بتوانید بر آن بصورت نوشته استناد بکنید تا مطابق این اسناد بتوانیدن از این تبدیل شدنها نام به میان آورید. واقعاً آیا آقای دکتر مرتضوی‌پهلوی ساسانی و خطش را توائسته اند بخوانند که خود را متخصص پهلوی و لهجه‌های پهلوی!!! و خط و الفبای پهلوی!!! و تبدیل شدن این حرف به آن حرف در پهلوی فلان دوره در فلان لهجه بدانند!!! آقای دکتر هیچ بحث جدی راجع به این مسائل ندارد و بحث ایشان راجع به تبدیل شدن این حرف به آن حرف در پهلوی فاقد یک پایه و اساس علمی مستدل است ولذا ما هم تبدیل شدن قایم‌اق به خامه، دوگو به دو گاو و ساری قه یه به سارقیه و آخماقیه به احقيقه را نمیتوانیم جدی بگیریم و الا با این نوع تبدیلات صدایی فرضی همه چیز را میتوان به هر چیزی تبدیل کرد و کل علم زبان‌شناسی و لغتشناسی به هم میخورد و میتوان نتیجه گرفت که هر لغتی میتواند با این نوع تغییرات صدایی فرضی به لغات دیگر تبدیل شود و هر معنی‌ی دلخواهی را هم بگیرد:

"۶- اجزاء میخواهی نشان دادن چگونگی مواد ایرانی و آذری در گویش کنونی آذربایجان به ذکر چند مثال اکتفا بکنیم

: - دگو (= دوگاو)، اصطلاح روستایی به معنی «(زراعت) دو گاوه».

- چرگو car-go (= چهار گاو)، اصطلاح روستایی به معنی «(کشاورزی) چهار گاوه»

- گرگه karga (= کارگاه)، اصطلاح روستایی و همچنین نام محل و روستا.

- پشه peşak (= پیشاہنگ)، اسب پیشاہنگ و پیشتاز.

- قیماخ qeymax (= خامه، خامک). در آذری قدیم صدای «قی» = qey «معادل «خا» در زبان پهلوی و فارسی، و صدای «-اخ» = -ax «معادل ak در پهلوی و a (= e) در فارسی است و بدین ترتیب xamak در آذری qeymax تلفظ می‌شود.

- قيقناخ qeyqanax (= خاگینه = خاگینک). طبق قاعدة فونوتیک مذکور در بالا در این مورد نیز «خا» به «قی» و «-ک = -ax» به «-اخ» تبدیل شده است.

انایین anayin (بی‌آیین، رشت، بنتركیب). این واژه صورت بسیار کهن خود را حفظ کرده و از لحاظ ساختمان در ریف واژه‌های اوستایی متاخر یا پهلوی اشکانی به نظر می‌رسد و قابل سنجش با صورت باستانی «نفرین» یعنی «انافرین» است..> همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان

این همان زبان پهلوی است که در برهان قاطع از آن به عنوان زبان دربار و اشراف و پهلوانان یا نجای شهری و زبان اداری و دیوانی یک امپراتوری یاد شده بود که اینجا در کمبود سند معتبر از طرف دکتر مرتضوی از زبان شهری و درباری و دیوانی به زبان ناب روسنایی تبدیل شده است و دکتر مرتضوی که نتوانسته است از این زبان شهری و علمی یک لغت بدرد بخور و یک شاهد مستند گیر بیاورد حالا چشم امیدش را به لغاتی روسنایی ترکی مانند "دو گاوه"، "چهار گاوه"، "اقایاق" و "فایقاناق" دوخته است. فقر سند درباره زبان خیالی آذربایجانی-پهلوی دکتر مرتضوی و دیگر حذفیون آنچنان عمیق و ریشه ای است که با وام گیری و قرض گرفتن لغات روسنایی ترکی هم حل نمیشود. حالا یک به یک لغات آورده شده را مورد بررسی قرار میدهیم:

۱- **لگو** (=دوگاو)، اصطلاح روسنایی به معنی «(زراعت) دو گاوه».

لغت بالا اگر دکتر مرتضوی آنرا خوب تلفظ کرده و در آن دستکاری نکرده باشد دوگو از مصدر ترکی دوگمک = خورد کردن و کوپیدن است و در کشاورزی چه خورد کردن کلوخ را گویند و چه جدا کردن شلتوك و سبوس از دانه را. در ترکی آذربایجانی گویند که نام برنج جدا شده از شلتوك است و آنرا میتوان در دیوان لغات الترک هم یافت:

"**ڭى**: (لغت غزی است). مغز ارزن پس از گرفتن سبوس و ئىخالە آن." <دیوان لغات الترک>

و مرتضوی مینویسد:

۲ - **چَركو** (=چهار گاو)، اصطلاح روسنایی به معنی «(کشاورزی) چهار گاوه»

لغت بالا اگر دکتر مرتضوی آنرا خوب تلفظ کرده و در آن دستکاری نکرده باشد برایم کمی نا آشنا است ولی میتوان آنرا با جغری یا بصورت گرد گرداندن یکی گرفت (مرحله خرمن گرداندن گاوها بصورت گرد بروی محصول برای خورد کردن خوش ها) و کلمه چرخ بر گرفته از ترکی و زبان های التصاقی است . و در ضمن در ترکی به دوک نخ هم جهره و جغری گفته میشود. چرخ بصورت جغری در دیوان لغات الترک می آید:

"**جَغرى** : چرخ . چَرك . صقر. نوعی مرغ شکاری . و بدان نامیده میشود مرد «جغری بک» <دیوان لغات الترک>

"**جغرى** : ڦلک . چَرك . آسمان، گفته می شود: «ڦلک جغریسی»، یعنی، ڦلک سماء . ڦلک آسمان . <کوك><دیوان لغات الترک>

"**جغرى**: چرخ آسیاب و دولاب و مانند آن. و نیز چرخه ابریشم. و هر چرخ چاه و بکره." <دیوان لغات الترک>

و مرتضوی مینویسد:

۳- **گرگه** (=کارگاه)، اصطلاح روسنایی و همچنین نام محل و روستا.

لغت بالا اگر دکتر مرتضوی آنرا خوب تلفظ کرده و در آن دستکاری نکرده باشد به گوشم آشنا نیست و لغتی بین صورت مصطلح نیست.

و مرتضوی مینویسد:

۴- **پـشـه** (=پیشاہنگ)، اسب پیشاہنگ و پیشتاز

لغت بالا اگر دکتر مرتضوی آنرا خوب تلفظ کرده و در آن دستکاری نکرده باشد بدین صورت به گوشم آشنا نیست و لغتی بدین صورت مصطلح نیست. ولی میتواند تلفظ "باشا یا بشه" باشد و اسبی و سواری است که در "باش/ بش = سر" گروه به جلو میرود:

"بَش : > = باش<. سر. رأس ."[\(ديوان لغات الترك\)](#)

"باش : سر. رأس. و > بش<."[\(ديوان لغات الترك\)](#)

کلمه "پاشا" در ترکی بعنوان "سرلشگر" هم از "باشا" معنی "سر گروه" گرفته شده است.

و مرتضوی مینویسد:

۵- قیماخ **qeymax** (= خامک). در آذری قدیم صدای «قی= qey» «معادل «خا» در زبان پهلوی و فارسی، و صدای «-اخ = -ax» معادل **ak** در پهلوی و **a** (= e) در فارسی است و بدین ترتیب **xamak** در آذری **تلفظ می شود.** **qeymax**

با اینکه تلفظ دکتر مرتضوی از "قایماق" زیاد ادبی و موفق نیست با این حال قابل تشخیص بود امیدوارم که لغات دیگر را هم خوب تلفظ کرده باشد. دکتر مرتضوی که اینقدر از ترکی بی اطلاع است که حتی یک تلفظ درست هم نمی نویسد چطور متوجه شده است که فرق ترکی آذری با لهجه های دیگر ترکی زیاد است و ... و اینهمه اظهار نظر های اساسی راجع به زبان و دستور زبان و لغات ترکی کند و نهایت حکم به فارسی بودن آن دهد؟

راجع به قایماق که دکتر در مورد آن زبانشناسی را وارد مرحله شعبده بازی میکند تا زبانشناسی به روش طنز به مرحله تکاملش برسد. (تبديلات و تغييرات "من در آوردى" فونيتیکي زبان پهلوی جناب دکتر را بخوانيد!! اين بيچاره زبان پهلوی بلايی نشد که دکتر مرتضوی و بقیه حذفیون به سرش نیاورده باشند!)

در اینجا من کلمات همريشه با قایماق را از دیوان لغات الترک می آورم تا کمی هم بحث زبانشناسی با اتكا به خود کلمات داشته باشيم لغت "قی" در ترکی قدیم معنی "سیال" را میدهد در ضمن معنی "سیال غلیظ شده" یا "شیره" مانند را هم میدهد. بدین صورت "قایماق" معنی غلیظ شده و یا به حالت خامه درآمده را میدهد:

"**قیاق** : < **قیق**>. سر شیر . روی شیر. یا پوست تنک و رویه نازک که از وزیدن باد بر شوربا و غیره بسته شود."[\(ديوان لغات الترك\)](#)

و در دیوان لغات الترک باز چنین نوشته است:

"**قیق** : < **قیاق**>. < **قئق**>. سر شیر. رویه شیر. قیماق. و گفته اند:

سَرَمِشُ الْغُنْ قِيَاق سَرَمِشُ سُوئِنْ قِيَاق»

می گوید که کم شد ریغ حبه های گاورس و پاک کرده شد رویه و قیماق از شیر، پس سزاوار است که پخته و باهم خورده شود."[\(ديوان لغات الترك\)](#)

"**قئق** : (در لغت ارغو و بلغار) سر شیر. (با ابدال یاء به نون < قیق >. و < قیاق >.)[\(ديوان لغات الترك\)](#)

پس در ترکی هم "قیاق" معنی سر شیر و قایماق میدهد و هم لغات "قیق" و "قنق" و تمام این لغات از ریشه لغوی "قی" بمعنی غلیظ کردن مایع سرچشمه میگیرد که بعضی وقتها معنی تخمیر هم میدهد مثلا در لغت "قمیز" که بصورت لغوی تخمیر شده و غلیظ شده را میدهد و نوعی شیر تخمیر شده است. ریشه "قی" برای حالت شیره یا مایع غلیظ شده هم بکار میروند مثل لغات زیر:

"قئیغ سُجِک": یعنی آشامینی و مایع ستبر و غلیظ. رُبَّ. <قئیغ نانک>. <دیوان لغات الترك>

"قئیغ نانک": ستبر و سفت و غلیظ در چیزهای مایع. به رُبَّ «قئیغ سُجِک» گویند یعنی، رُبَّ و مایع غلیظ و ستبر. <قئیغ سُجِک>. <دیوان لغات الترك>

"قویوق quyuq": مایع غلیظ، و مایعی که ته آن دُرد داشته باشد. <سنگلاخ>

"قیماق qıymaq": روا داشتن، و ریز ریز و شرحه شرحه کردن. <سنگلاخ>

در لغت "قیماق" که الان غذای پخته شده مخصوص آذربایجان را نشان میدهد که تقریباً بنوعی شیر غلیظ شده با کمک آرد است و بخارتر غلیظ شدن همین ریشه لغوی "قی" به معنی غلیظ در ساخت نام آن بکار رفته است.

ولی در لغت قیقاناق که طرز تهیه آن درست مثل غذی "قیما" در دیوان لغات الترك است ولی بجای آنکه بر روی آن شکر بپاشند آنرا در شیره غرق میکنند.

"قیما": نام نوعی از نان روغن و آن چنان است که خمیر را نازک کنند به دستور خمیر قطایف پس آن را در روغن داغ و جوشان میان تابه و دیگ ریزند و نازک و رقیق کنند تا بپزد سپس بردارند و بر آن شکر پاشند و بخورند. <دیوان لغات الترك>

و مرتضوی مینویسد:

۶- قیقاناق qeyqanax (= خاگینه = خاگینک). طبق قاعدة فونوتیک منکور در بالا در این مورد نیز «خا» به «قی» و «-ک = -ax» به «-اخ = ax» تبدیل شده است.

گفتم که قیقاناق درست مثل "قیما" درست میشود فقط بجای پاشیدن شکر آنرا در شیره غرق میکنند که شیره و مایع غلیظ شده به ترکی "قی" نامیده میشود و باز "قیمیق" هم در دیوان لغات الترك بصورت "قنق" هم آمده است. در ضمن قیناق در اینجا معنی سرخ شده و سخت شده را هم میدهد. الان فعل "قورماق" هم از ریشه لغوی "قور-قوی" به معنی خشگ کردن می‌آید که در دیوان لغات الترك باز "فور" به معنی خشگ می‌آید و بدین صورت است که میشود:

قیقاناق = قی + قناق = شیره + سرخ شده یا خشگ شده و عملاً غذا را شرح میدهد که اول آنرا سرخ میکنند و بعد رویش شیره میریزند.

پس آیا ریشه کلمه "قی" به معنی غلیظ کردن مایعات، خمیری کردن، خشگ کردن میتواند با کلمات "خامه"، و "خمیر" نزدیکی ریشه ای داشته باشد؟ به نظر من آری ولی نه به طریقی که دکتر مرتضوی میرود و بصورت تبدیلات صوتی!!! ونه به طریقه "دو گاو" و "چهار گاو" !!! چون این طریق علمی و اقناء کننده نیست. من این نزدیکی را دوران زبانهای التصافی ملل و تمدنهای ما قبل هخامنشی میدانم که میراث زبانی آنها در همه زوایا قابل مشاهده است!!! و در مورد این کلمات برای اینکه ببینیم آیا هردو از یک ریشه اند باید از دو طرف حرکت کرد و در دو

طرف ریشه ها را مورد بررسی قرار داد که ممکن است یکی باشند و یا اینکه تنها شبیه هم باشند بدون اینکه ریشه مشترک داشته باشند و یا به هردو، از یک زبان سوم ممکن است وارد شده باشد.

و مرتضوی مینویسد:

۷- **انایین anayin** (بی آین، زشت، بدترکیب). این واژه صورت بسیار کهن خود را حفظ کرده و از لحاظ ساختمان در ردیف واژه های اوستایی متأخر یا پهلوی اشکانی به نظر می رسد و قابل سنجش با صورت باستانی «نفرین» یعنی «انفرین» است. < همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذربایجان >

لغت بالا اگر دکتر مرتضوی آنرا خوب تلفظ کرده و در آن دستکاری نکرده باشد به گوشم آشنا نیست و لغتی بدین صورت مصطلح نیست. در مورد اینکه این واژه اشکانی باشد من کاملاً شک دارم چون همچنان که گفتم از دوران اشکانی اطلاعات موثقی در دست نیست در مورد زبانشان هم اطلاعات موثق در دست نیست. سکه های مسی اشکانی هم نوشته هایشان به یونانی است ولی ادعا میشود که یک تکه چرمی نوشته با کلی شک متعلق به آن دوران است و خط آن نیز دقیق تشخیص داده نشده است و چند کلمه احتمالی روی آن هم بدقت معلوم نیست پس دکتر مرتضوی برای ریشه یابی کلمه "انایین" به کدام منبع نوشته اشکانی مراجعه و با مقایسه کلمه "انایین" با کلمه مشابهش در آن سند به این نتیجه رسیده است که "انایین" اشکانی است؟ متوجه میشویم که دکتر مرتضوی اصلاً هیچ کار زبانشناسی در این مورد و موارد مشابه انجام نمیدهد و ادعا هایش عملاً هیچ ریشه علمی ندارند.

در مورد "تلفظ" این کلمه بوسیله دکتر مرتضوی مطمئن نیست که درست نوشته باشد یا نه و عملاً با این تلفظ مطمئن نیستم در زبان ترکی آذربایجانی وجود داشته باشد ولی با مشاهده معنی آن کلمه ای که تا حدودی همان معنی را بدهد و از نظر تلفظ کمی نزدیک با "انایین" باشد اینست:

«أُنومى : جذام. خوره» <ديوان لغات الترك>

انواعی معنی جذامی و زشت و حتی طرد شده میتواند بعنوان کلمه نزدیک به تلفظ دکتر مرتضوی مطرح شود ولی اینکه این درست همان کلمه ای باشد که دکتر مرتضوی آورده اند مطمئن نیست چون کلمه ای با تلفظی که مرتضوی آورده است برایم کلمه ای نا آشناست در ترکی آذربایجانی است.

نتیجه: باز ما دست آوردها سال پژوهش راجع به زبان آریایی و خیالی که با نام عاریتی آذربایجانی به ما معرفی شده است بوسیله نوشته خود دکتر مرتضوی معرفی میکنیم که بعنوان سند بسیار اندک است و گاهی وقتها چیزی که بعنوان سند معرفی شده است یک شعر دو بیتی فارسی است با یک لغت نا آشنا یا بدنوشته که برای حذفیون سند محاسب شده است. در مورد اسناد شعری مثلاً معتبرترین آنها قبل از قرار گرفت و چون همین نوشته اعلام میکند که به مقدار بسیار اندک لغات فهلوی آذربایجانی هم دست یافته "بیست واژه در کتاب البلاغه، در حدود پنجاه و سه واژه در منابع مختلف" و بازتعدادی از آنها که خیلی قوی محسوب میشند مانند "دوگاو"، "چهارگاو"، "قايماق"، "قايقاناق"، "پشه" و "انایین" بصورت خلاصه مورد بررسی قرار گرفت. حالا این دست آورده فقیر را دوباره برایتان از قلم خود مرتضوی می آورم:

"آذربایجانی مسلم: چهل دو بیتی، پنج غزل، یک بیت در پایان یک غزل، چهاده فصل پایان رساله ای مولانا روحی انارجانی، بیست واژه در کتاب البلاغه، در حدود پنجاه و سه واژه در منابع مختلف، و شاید پنج عبارت کوتاه.

آذربایجانی مشکوک: سه دو بیتی، سه قطعه، دو قصیده. "دکتر مرتضوی ص ۱۵ همان ماهنامه"

در بدست آوردن این دست آورده قلیل و شکست پروره زبان رویایی آذربایجانی تنها دکتر مرتضوی دست نداشت بلکه دکتر مرتضوی در واقع خود آنرا دست آورده تمام حذفیونی میداند که به دنبال این زبان خیالی بودند . دکتر مرتضوی نام آنها را اینچنین مینویسد:

"مرحوم احمد کسری - مرحوم عباس - مرحوم سعید نفیسی - مرحوم قزوینی - پروفسور هنینگ - محمد امین ادیب طوسی - یحیی ماهیار نوابی - مجتبی مینوی - صادق کیا - عبدالعلی کارنگ - احسان یارشاстр - یحیی نکا - رحیم رضازاده ملک - محمد مقام - رشید عیوضی - هوشنگ ارژنگی - رفیعه قنادیان - جلال متینی." > همان مجله مقاله دکتر مرتضوی زبان دیرین آذری‌باچان

که با احتساب خود مرتضوی ۲۰ نفر میشوند و صدها نفر افراد غیر مهم تر را هم اگر به این لیست به افزاییم و سالهای تلف شده را در نظر بگیریم متوجه میشویم که عملاً چیزی راجع به این زبان خیالی پیدا نشده است چون با آن مشخصات آریایی همچنین زبان خیالی وجود خارجی نداشته است و عملاً چیزی هم که به عنوان سند می‌آورند در واقع متعلق به زبانهای دیگر است از جمله، لری، گیلکی، طالشی، ترکی ...

پس باید اندیشید علت این شکست چه بوده است؟ بنظر من علت شکست، اصرار غیر عقلانی بر روی مستثنا نژادآریایی و تعصب بیش از حد در این مورد و در ضمن تفکر "تک بعدی حذف و انکار فاکتورهای غیر آریایی" است . و برای اینکه تمام اینرا از نوشتة یک حذفی توضیح دهم برایتان نوشتة دکتر صفوی زاده را در مجله ایران مهر می‌آورم تا علت شکست این پژوهش ها را بهتر متوجه شوید:

" سال هاست از سوی عده بی ناگاه ادعا میشود در ایران چهل میلیون ترک وجود دارد و زبان ایرانی آذری را گوییشی ترکی و مردم آذری آریایی را ترک قلمداد میکنند. این عده آگاهی چندانی از مباحث و علم زبانشناسی و تاریخ و فرهنگ ندارند. حال آن که، بر پایه علم زبانشناسی ثابت است که در ایران نژادی به نام نژاد ترک و گوییشی به نام ترکی وجود نداشته و ندارد. مردم آذری و زبان آذری، هیچ پیوندی با نژادی به نام نژاد ترک ندارند. گوییش های آذری و ترکمنی و استانبولی، همگی جزو زبان های آریایی ایرانی و منشعب از پهلوی ساسانی میباشد. در این گفتار به مهاجرت غزها که به غلط به نام ترک مشهور شده اند و واژه ای ترک از دیدگاه اتیمالوژی (ربشه شناسی) <اتیمالوژی درست است نه اتیمالوژی> اشاره میگردد. بعضی در مطبوعات، جوانان آریایی آذری را اغفال کرده و ادعای وجود نژادی مجھول و گوییشی مجھول به نام ترک و ترکی از سوی این ها اعمال می شود. این نشریات با چاپ و نشر گفتارهایی بسیار ضعیف و غیر علمی، با دشمنان ایران زمین هم آوا می شوند و از سوی عده ای ناگاه با نام استاد دانشگاه و ... به اغفال جوانان آریایی آذری می پردازند. "

دکتر فاروق صفوی زاده در ص ۱۶ همان ماهنامه

با در نظر گرفتن دست آوردهایی که راجع به زبان فرضی آذری داشته اند بعنی پنجاه لغت که تقریباً همه اش متعلق به زبانهای دیگر است و چهل شعر دو بیتی که در هر دو بیتی احتمال میدهد یک کلمه آذری فرضی باشد و آنهم متعلقبه زبانهای دیگر از آب درمیاید، آیا بایسته است من بپرسم من چرا باید زبان خودم را ول کرده و بخواهم به زبانی فرضی ناب آریایی با نام عاریتی آذری حرف بزنم که هیچ چیزی از آن در واقع موجود نیست و تنها امشش را تکرار میکنند. من با ۵۲ لغت، آنهم قرضی از اینجا و آنجا چه کاری میتوانم انجام دهم و یا آنکه تاریخ ادبیات من محدود به ۴۰ دو بیتی باشد که از آنهم دو بیتی تنها یک کلمه اش مظنون به آذری بودن است و آنهم اگر قرضی از زبانهای دیگر نباشد که هست!!! پس روی سخنم با حذفیون است که چرا اصرار میکنید که من چیزی را که دارم از دستم بدhem و بجای آن به زبان اصلی خیالی که برایم تراشیده اند برگردم درحالیکه چیزی که به من به عنوان زبان اصلیم میدهدند در واقع وجود خارجی ندارد و وجود خارجی هم نداشته است چوندر واقع هیچ است. نتیجه بندی اورده شده بوسیله دکتر مرتضوی نشان میدهد که چگونه حذفیون نسلها بدنیال سرابی دویده اند و هرچه بیشتر بدنیال سراب دویده اند بیشتر در درون صحرابی علف فرو رفته اند. مگر چند نسل قرار است با دویده بدنیال یک سراب عمر خود را هدر کنند. نژاد آریایی جستن سرابی بیش نیست!

تذکر (۵)

بلایی که به موہبٰت تبدیل شد

تا به حال دیده ایم که حذفیون چطور پهلوی را که یک زبان مخلوط با آرامی و زبانهای بین النحرینی بود با حذف کلمات بین النحرینی به بهانه هزوارش و دستیر عمل از لغات اصلی تشکیل دهنده اش تصفیه کرده و مثلاً آریایی ناب کردند و با وارد نمودن لغات هندی، سانسکریتی و لغات روستاها به زبان دیگری تبدیل کرده اند که فقط نام پهلوی را به عاریت گرفته و کاملاً در تضاد با زبان پهلوی سنگنشه های ساسانی و زبان پهلوی کتاب مانی است. حالا این زبان مصنوعی و رویایی آریایی ناب با نام عاریتی پهلوی را در حال زاد و ولد میبینیم که زبان مصنوعی و خیالی دیگری میزاید و نام یک زبان واقعی دیگر را به صورت عاریتی بر خود مینهد و آنهم نام "آذری" یا "آتوری" است. در واقع نام "آذری" از نام زبانی می آید که با احتمال زیاد باقی مانده یک زبان التصاقی باستانی است و توپونومهای یا نامهای چغرا فیایی و ... در آذربایجان این را تا حدود زیادی اثبات میکند. مسلم است که این زبان "آتوری-آذری" در داد و ستد با زبانهای همسایه بوده است و حتی در دوران بعد حتماً با زبانهای آرامی و بعد با زبان پهلوی (اصلی) داد و ستد داشته است و اگر برمبنای این واقعیتها یک پژوهشی انجام میگرفت حتماً نتیجه بخش هم میبود ولی اصرار متعصبانه بر آریا محوری، باعث شکست یک تکاپوی همه جانبه ۱۵۰ ساله در این زمینه شد یعنی از دوران ماقبل آخنده-آخنده-آخنده (در روسیه تزاری) تا به حال این اصرار بغیر از وقت تلف کردن و بدنبال سراب دویدن، چیز دیگری نبوده است.

اصرار حذفیون از خالی کردن اسم آتوری-آذری از محتواش و پر کردن آن با آریایی علت اصلی شکست تئوری زبان رویایی آریایی آذری بود و تک بعدی نگاه کردن با این روش حتی پژوهش در مورد زبان پهلوی را هم به بن بست رسانیده است چون این پژوهش ها فقط برای این انجام میشد تا اثبات شود که زبان پهلوی که در واقع زبان اداری و درباری و شهری بود که در بین النحرین رشد کرده است از آن صورت خیالی و زوری یک زبان خالص و آریایی همه گیر ساخته شود!!! و همین دیدگاه هم در مورد زبان آذری آریایی رویایی به همین دلیل با شکست مواجه گشته است.

و همه اشتباهاتی که روش حذف و انکار پیش آورده و مخصوصاً ملجم زبانشناسی و نژادگرایی که پژوهش بر روی زبان و تاریخ را به بن بست و شکست کشانیده را می توان در این نوشتة دکتر صفوی زاده دید و از خود پرسید آیا با این ذهنیت و خیالات آریایی و حذف نمودنها و انکار نمودنها، میتوان یک پژوهش تاریخی و زبانشناسی را موفقانه به پیش برد؟

" سال هاست از سوی عده یی ناگاه ادعا میشود در ایران چهل میلیون ترک وجود دارد و زبان ایرانی آذری را گوییشی ترکی و مردم آذری آریایی را ترک قلمداد میکنند. این عده آگاهی چندانی از مباحث و علم زبانشناسی و تاریخ و فرهنگ ندارند. حال آن که، بر پایه علم زبانشناسی ثابت است که در ایران نژادی به نام نژاد ترک و گوییشی به نام ترکی وجود نداشته و ندارد. مردم آذری و زبان آذری، هیچ پیوندی با نژادی به نام نژاد ترک ندارند. گوییش های آذری و ترکمنی و استانبولی، همگی جزو زبان های آریایی ایرانی و منشعب از پهلوی ساسانی میباشد. در این کفتار به مهاجرت غزها که به غلط به نام ترک مشهور شده اند و واژه ای ترک از دیدگاه انتیمالوژی (ریشه شناسی) <انتیمالوژی درست است نه انتیمالوژی> اشاره میگردد. بعضی در مطبوعات، جوانان آریایی آذری را اغفال کرده و ادعای وجود نژادی مجھول و گوییشی مجھول به نام ترک و ترکی از سوی این ها اعمال می شود. این نشریات با چاپ و نشر

گفتارهایی بسیار ضعیف و غیر علمی، با دشمنان ایران زمین هم آوا می شوند و از سوی عده ای نا آگاه با نام استاد دانشگاه و ... به اغفال جوانان آریایی آذربای می پردازند."

دکتر فاروق صفوی زلده در ص ۱۶ همان ماهنامه

همه چیز برای اثبات آریایی خالص بودن باعث شده است به فرنگ و زبان شناسی و تاریخ نویسی لطمات بزرگی زده شود و اینکار حتی به لغت سازی جدید نیز کشیده شده است که لغت های نامانوسی ساخته میشوند. در به اصطلاح پاکسازی زبان پهلوی از لغاتی با ریشه سامی و التصاقی هزاران لغت عمده اداری، دینی، حقوقی و هر لغتی که با فرنگ این سرزمین سروکار دارد از آن حذف گشته میشود و عملاً دست و پای پهلوی ساسانی بریده میشود. و چون دیگر با این تصفیه، لغتی نمیماند، تا بتوان پهلوی را زبان نامید، لذا لغات پروتزی از سانسکریت، هندی، و لهجه های محلی تحت نام و بهانه "زندي و پازندی" وارد پهلوی تصفیه شده میگردد تا بصورت پروتز جای دست و پای بریده پهلوی رویایی و جدید ساز را بگیرد. و مشکلات ریشه شناسی و زبانشناسی در ایران از همینجا آغاز میگردد، که بجای ریشه شناسی انژری ما در اثبات "رویای آریایی" بودن کلمات صرف میگردد و سعی میکنیم به هر صورتی، یک ریشه سانسکریتی، برای کلمات بیابیم و برای آن از کلمات هندی و سانسکریتی که در پهلوی رویایی و ساخت جدید جا سازی کرده اند کمک میگیریم (روش پوردازود و معین) و ... در این روش التقاطهایی که در تاریخ بوده در نظر گرفته نمیشود یعنی اینکه قبل از هخامنشی ملل باستانی و تمدنهای باستانی ماقبل هخامنشی که در ایران بودند- فرنگها و تمدنهای چسبیده به ایران و مهاجرتها و تماسهایی که بعداً تا به حال انجام گرفته است. حدفیون تمام این فاکتورها را در تاریخ ایران ندیده گرفته و برای ریشه یابی کلمات مطابق رویاهای خود بر پایه آریایی خالص و برای یافتن ریشه رویایی خود به شبه قاره هند سر میزنند در حالیکه جواب در همین جاست و در بطن تاریخ نهفته است و اگر با دیده واقعیت گرا بدان بنگریم با تمام عناصر و زوایایش قابل لمس است.

مشکل لغت شناسی و ریشه شناسی به روش حذفی اینست که سعی میکند احتمال هم ریشه بودن کلمه "سماء" و "آسمان" را که هم معنی هستند مخفی میکند ولی "آس" آسمان را مثل "آس" آسیاب سنگ معنی میکند و بدین طریق آسمان آریایی از جنس سنگ! میشود و برایش افسانه میسازد که پارسیان قدیم آسمان را از جنس سنگ میپنداشتند و به دادن اطلاعات غلط میپردازد که گویا پارسیان قدم که هنوز زبانشان در مرحله کلمه سازی است و تقریباً هیچ کلمه ایی ندارد، بطوريکه حتی کلمه ایی برای "آسمان" ندارند ولی با آن زبان بدون لغت، افسانه سازی کرده و به هم میگویند آنکه در آسمان هست سنگ است نه هو؟ با کدام لغتها؟ وقتی برای آسمان هنوز لغدرست نکرده اند ولی برای سنگ لغت دارند و مسلمان زبانشناسی با این روش حذفی تک بعدی با شکست مواجه شده است و احتیاج به روش جدید چند بعدی دارد.

باید در روش جدید، اصل مخلوط بودن فارسی با زبانهای پیشین التصاقی هم گنجانده شود و همچنین اصل تاثیرات سامی و آرامی در نظر گرفته شود و کلمه با کدامیک از اینها ریشه مشترک دارد مورد تحقیقات وسیع قرارگیرد و من هم سعی در اینکار کردم و اصل من یافتن کلمات با ریشه های التصاقی کهن در فارسی بود چون بدبیال کلمه و نام خاصی میگشتم و گاهی وقتها به وجودشان در آکدی و عربی هم اشاره میکرم ولی اگر بدبیال فارسی پژوهی بودم دامنه تحقیقاتم باید وسیعترمی بود و بدبیال ناگفته ها میگشم ، باید تمام کلمات فسخ شده پهلوی را دوباره در نظر میگرفتم و دستور زبان را از کتبیه ها با مقایسه آنها با سومری و آکدی و ایلامی تا با آرامی شروع میکرم ردهای همه را اگر قابل یافتن بود در عربی هم میبایافت سپس گذری به پهلوی حذف نشده میکرم و زبانهای ایرانیک فعلی را در نظر میگرفتم و تاثیر ترکی را هم در آن امتحان میکرم سپس در مورد دسته بندی یک کلمه فارسی نظر میدارم (همینکاری که در اروپا برای ریشه یابی یک واژه با مقایسه انجام میگرد) ولی چنانچه متوجه میشود ما همچنین زبانشناس و لغتشناس

مطلعی در ایران نداریم که صاحب این همه اطلاعات غنی باشد . و در عوض با مدلی بسیار ساده و غلط میخواهیم ریشه شناسی بکنیم و تحقیقات دستور زبان فارسی هم بکنیم و تازه انتظار نتایج درست هم داریم و با این روش قدیم لغتسازی هم میکنیم در فرهنگستانها !!لغت های ناب آریایی میسازیم مثل ارتش، که در واقع التصافی ناب است "ار" به سومری معنی "انسان و مردجوان" میدهد و "تش" معنی کشتن و "ارتش" معنی جنگجو میدهد و "سپاه" که به سومری "سپا" یعنی محافظ و یا "زی" در سومری به معنی "زیستن" و تازه زبانشناسان وطنی قادر به ریشه یابی واقعی واژه ها نیستند چون شناخت لازم زبانی برای حالت مقایسه ایی با چند زبان و فرهنگ همسایه را ندارند و اگر من ترجیح میدهم که به برهان قاطع رجوع کنم چون نویسنده آن تنها شخصی است که چندین زبان را بخوبی میشناسد و ریشه ها را مطابق دوره خود تشخیص میدهد و خیلی مطلع تر از فعلی هاست و برای من مطلع ترین زبانشناسی است که برای فارسی لغت نوشته است ...

چرا آرامی زبانی مخلوط است با فنیقی و بعدا با زبانهای منطقه و چرا پهلوی زبان نوشتاری مخلوطی است با آرامی و زبانها بین النحرینی و زبانهای منطقه و در واقع زبان نوشتاری مخلوطی است که محل رشدش هم بین النحرین است(بر عکس اسمش) و در موقع نوشتار تحت تاثیر زبانهای محلی پر از لغات زبان و لهجه های محلی است و موضوع عدم داشتن خط مناسب که باعث شده است در هر محلی هر که به هر نوعی که خواست مطابق نزدیک به زبان خودش آنرا تلفظ کند و مشکل لهجه ها از اینجا بوجود میآید درست مثل مشکل لاتینی که آلمانی بکار میرد با ایتالیایی و انگلیس. در دوران اغتشاش زبانی در قرون وسطی که اکثر از مناطق آلمانی لاتین غلط استعمال میشد و تحت تاثیر آلمانی واقع میشد در حالیکه لاتین مشکل الفبای پهلوی را هم نداشتند که در اینجا به چای صدا هایی که نبودند اینها باید صدای هایی از خود میگذاشتند و کلا پهلوی با این وجود به عنوان زبان نوشتاری با مشکل عظیمی رو برو شده بود. بیشتر از لهجه های پهلوی ما "لتلفظها و معادل دانستن الفبا با صدایها را داریم" چون "پهلوی را باید در اکثر نقاط به عنوان زبان نوشتاری دیوانی جستجو کرد، انهم با تلفظهای متفاوت و نباید به عنوان زبان زنده مردم مورد بررسی قرار داد و این مشکل حذفیون است که این مسئله را متوجه نمیشوند و با زور یک پهلوی خیالی و ذهنی برای خود میسازند.

راجعاً به تاتی پژوهی باید حساب آنرا از زبان خیالی و ناب آریایی جدا کرد و باید متد علمی و جدیدی برای پژوهش آن اندیشید چون متد حذفی آنرا لهجه است چندم فهلوی فرض میکرد و بكلی آنرا لهجه ایی روستایی از یک زبان فرضی آریایی ناب که نام عاریتی فهلوی بر رویش نهاده بودند فرض مینمود و عملاً هم این فرضیه تاتی پژوهی را با مشکلات مواجه کرد. بنابر این در روش جدید باید تاتی را نه به عنوان لهجه بلکه یک زبان در نظر گرفت و تمام مشخصات یک جزیره زبانی را به آن قائل شد. این روش جدید باید به تاتی به عنوان چند بعدی نگاه کند ۱- تاتی چه عناصری از زبانهای باستانی التصافی به ارت برده است. ۲- تاتی چه عناصری از زبان آرامی را به ارت برده است چون ۲۶۰۰ سال قبل یک کوچی هم از بین النهرین به منطقه گیلان و دره های همجوار قزل اوزن داشته ایم (بیشتر یهودیان تبعیدی) و در زمان ساسانیان یک کوچ بزرگ یهودیان همدان برای اجراب زرتشتی شدن به نقاط کوهستانی آذربایجان انجام گرفته که نتیجه آن تاتهای یهودی جمهوری آذربایجان است و تمام اینها میتواند در زبانهای تاتی و طالشی و گیلکی تاثیرات خود را داشته باشد، و همچنین مهاجرتهای دیگر و رابطه کلی تاتی با فارسی فعلی. در بعضی مواقع گرامر تاتی و طالشی و گیلکی فرق بسیاری با فارسی فعلی پیدا میکند و در بعضی مواقع رده هایی از التصافی در آن دیده میشود لذا احتیاج به پژوهش جدی و چند بعدی دارد. در قسمتی که محدود به من یعنی ردپای التصافی است، باید بگوییم اکثر نامهای آبادی های تات خلال با زبانهای التصافی قدیم همخوانی دارند. مثل کولور که به سومری دو معنی دارد ۱- کوهپایه ۲- مرکز کوهستان و یا شهر مرکز کوهستان. و حتی لغاتی مانند سوپا = سگ، که عیناً در سومری برای سگ نگهبان بکار میروند و کلا معنی نگهبان هم میدهد و ...

چنانچه گفتم باید از تمام ابعاد این زبان را مورد پژوهش قرارداد و مسلماً چیز محدودی که من گفتم فقط از یک بعد و بعنوان مثال بود و امیدوارم که در مورد این زبان یک پژوهش جدی چند بعدی انجام گیرد و در نظر

گرفته شود چون پیش فرض قبلی حذفی در مورد این زبان نیز نتوانسته به نتیجه مطلوبی برسد. و کلا باید طریق جدید ، متفاوت از طریق تک بعدی حذفی باشد.

قصد من با تأکید بر روی روش علمی و مخصوصا به کنار نهادن فرضیه شکست خورده زبان آذری آربایی از این جهت است که انرژی نسلی دیگر به هدر نرود چون این فرضیه خیلی قبلتر از فرضیه موشك و بعد کامپیوتر و بعد روبات شروع شده است، در فرضیه موشك افراد بسیار کمی بصورت مخفی، اول در آلمان و سپس در امریکا و شوروی سابق کار کردند و آنرا به نتیجه رسانندن و بعد بر روی ماه و مریخ هم نشستند و حتی ایستگاه فضایی هم درست کردند و نسلهای مختلف موشك هم در حال درست کردن انواع جدیدش هستند و راهشان بسوی سیارات دیگر به پیش میرود و کامپیوتر و روبات هم اگر دیرتر شروع شده باشند نتایج بدست آمده چشمگیر است. ولی ما بر روی یک فرضیه غلط آذری آربایی خیلی قبلتر شروع کردیم و تمام چندین نسل انرژی جوانان را هم صرف این تئورینومدیم و برای پیشبرد آن حتی از جوانان دبیرستانی روستاها هم بوسیله معلمین ادبیات یاری خواستیم و بعد حتی از روستاییان که بیسواند بودند با جمع کردن لغات مشکوک به آذری فهلویومن یاری گرفتیم و این در حالی بود که تمام امکانات دولتی آن زمان در اختیارمان بود، ولی نتیجه همان بود که دکتر مرتضوی آورد یعنی بی نتیجگی مطلق راجع به زبانی که حتی مختصات آنرا هم نمیتوانیم معین بکنیم چون وجود خارجی نداشت. کاشکی ما علمی حرکت میکردیم و اشتباه بودن این فرضیه غیر علمی را در همان اول اعتراض میکردیم و انرژی نسلهای جوان آذربایجانی را صرف پژوهشهای علمی واقعی میکردیم و شاید اگر ما یکدهم آن انرژی جوانان خود را صرف ساختن کامپیوتر و روبات کرده بودیم الان آنها یافته های ما بودند و سطح علمی و رفاح جامعه مان بسیار بالاتر میبود و این را هم بخوبی میبینیم که یک گروه علمی دانشجویی چطور وقتی اراده کرده است به یافته های علمی جدید هم دست یافته است. و ما هم میتوانیم بشرط اینکه انرژی خود را بدنبال فرضیه های غلط هدر ندهیم. یعنی وقتی یک فرضیه به غلط بودن رسید باید بدنبال فرضیه جدیدتری باشیم و فرضیه حذفیون یعنی آربایی ناب بودن ، از ریشه یک فرضیه غلط بوده و باعث عقب مانگی علمی و به هدر رفتن انرژی نسلهای ما گشته است.

آرآن-ARAN

(قسمت مغان و آران بعده تکمیل خواهد شد و مطالب زیر فقط جمع کردن مواد اولیه لازم است)

در "دیوان لغات الترك" چنین مینویسد:

۱- این: پهنهای هر چیز. عرض کل شیء. گویند: «بوبوز اینی نجا» یعنی، این کرباس چه اندازه است. عرض این کرباس چقدر است. و > شاهد ذیل «ئرق» <.

در "دیوان لغات الترك" چنین مینویسد:

۲- این : زمین پست و نشیب. هبوط.

در "دیوان لغات الترك" چنین مینویسد:

این: بیشة شیر و روباه و جایگاه هر درنده و دَد.

«بین» با یاء نیز گفته میشود. > ۱ - بین <. و > ۲ - بین <.

در "دیوان لغات الترك" چنین مینویسد:

آرا : => آرـ. میانه چیزی. وسط شئ. گویند: "کشی آرا کریم" = "خالقن آرا سئنا گیردیم". یعنی میان مردم و قوم داخل شدم.

و باز در "دیوان لغات الترك" مینویسد:

آرـ : میانه. وسط. بین. < مئل "توی مئب ڦوی آریشماں".

در فرهنگ ترکی به فارسی "سنگلاخ" مینویسد :

آران: سیخ هایی که در صید<گاه> و رهگذر و حوش نصب کنند، و <۲> به معنی محوطه ای برای خوابگاه دواب سازند، و <۳> به معنی محلی که هوای آن معتدل و مایل به گرمی باشد که مخفف ارآن مشدّ باشد. (و به تشدید راء ارآن) ۱- محل قراباغ که در آذربایجان است، و به معنی اسم پسر فارس این پهلو است که آذربایجان و ارمن و فرغان برادران اویند و قراباغ ارآن منسوب به اوست.

در فرهنگ ترکی به فارسی "سنگلاخ" مینویسد :

آرال : زمین خشگی که در میان آب واقع شده است.

آرا و آره : میان و وسط.

و تبریزی در "برهان قاطع" مینویسد:

اران : بتشدید ثانی بر وزن پران ، نام ولاتبی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آن است. گویند معدن طلا و نقره در آنجا هست (۱)، و بی تشدید هم گفته اند ۲- و حنا رانیز گویند که بدان دست و پای و محاسن خضاب کنند.

و تبریزی در "برهان قاطع" مینویسد:

مغان : بضم اول جمع مغ است یعنی آتش پرستان ۲- و نام ولايتی هم هست از آذربایجان و موغان نام شهر آن ولايت است.

و تبریزی در "برهان قاطع" مینویسد:

مغ - بفتح اول و سکون ثانی ، معنی ژرف است که بعربی عمق خوانند ۳ - و معنی رودخانه هم آمده است - و بضم اول ، آتش پرست را گویند ۴ - و بکسر اول مخفف میغ است * و آن بخاری باشد تیره و ملاصدق زمین.

توضیح معین: ۳- اوستا magh (سوراخ) ، پهلوی mogh ، از همین ریشه است "مغاک" (ه.م.) "اسشق ۹۸۵". ۴- در اوستا یکبار کلمه moghu (در ضمن کلمه مرکب moghu tbish در یسنا ۶۵: ۷) ذکر شده است (رک : اسشق ۹۸۴ پورداود . یسنا ۱ ص ۷۶) . عشسهده نیز بر همین عقیده است ولی استاد بنویست ارتباط این کلمه مرکب را با "مغ" را رد کرده و ریشه مغ را magu میداند که با maga هم ریشه است "مغان در ایران باستان ص ۱۲-۱۳". اما کلمات دیگری از همین ریشه در خود گانها آمده است، از آن جمله است maga (یسنا ۲۹: ۱۱ ؛ یسنا ۴۶: ۱۴ ؛ یسنا ۵۱: ۱۱) . مفسران اروپایی اوستا این کلمه را بمعانی مختلف گرفته اند . اگر این کلمه را بالغت

سanskrit magha که معنی ثروت و پاداش و دهش است مربوط دانسته ، بمعنی دهش و بخشش بگیریم مقرونتر بصوابست. "پورداوود . ایضا" ، در کتبه داریوش بزرگ در بهستان (بیستون) مکرر mogu (مغ) آمده است. گمانا که باسم بردها برادر کموجیه و پسر کورش سلطنت هخامنشیان را غصب کرده خود را پادشاه خواند ، یک مغ بوده است . در تورات و انجیل نیز چندین بار به این اسم برミخوریم: در کتاب ارمیا باب ۳۹ بند ۳ راجع بشکر کشی بخت النصر (تبو کدنزr ۵۶۲ – ۶۰۵ ق.م.) باورشلیم جزو سران و خواجه سرایان و سرداران ، بزرگ مغان (rab mag) نیز همراه پادشاه بابل بود. در مآخذ چینی این کلمه بصورت Mo.hu آمده . نویسنده یونان آنرا بصورت Magoi (کلمه mage در زبانهای اروپایی از همین ریشه است) و در عربی بصورت "مجوس" آمده است. رک : پورداوود . یسنا ۱ ص ۷۵ بعد . در پهلوی magupat (موبد) ، ارمنی ع mog ، ارمنی magu [WATER-LIFT] wr. mu-gu₂ "water-lift"

mugu

mugu [WATER-LIFT] wr. mu-gu₂ "water-lift"

river

gu'ena [SILT] wr. gu₂-en-na "river sediment, silt" Akk. qadūtu

id [RIVER] wr. id₂; id₃; id₆; id₇; id₅ "river, watercourse, canal" Akk. nāru

idlurugu [ORDEAL RIVER] wr. id₂-lu₂-ru-gu₂ "ordeal river"

pu [WELL] wr. pu₂ "lower course, footing; cistern, well; fish pond; source (of river); hole, pit; depth" Akk. asurrû; būrtu; šuplu

بولاق - بیل

stream

wr. a-ru-ub; a-ru-ub-ba "pitfall, trap" Akk. nahalluaruba [PITFALL]

wr.bal; bil₂ "to rotate, turn over, cross; to pour out, libate, make a bala [TURN]
libation; reign, rotation, turn, term of office; to revolt; to hoist, draw (water); to
transfer (boats over weirs etc. blocking a stream); to carry; to boil (meat in water);
to change, transgress (the terms of an agreement); conversion (math.)" Akk. elû;
nabalkutu; nakāru; naqû; palû; tabāku

wr. illu "water; source, spring; waterlogging?; flood waters" Akk. mû; mîlu; illu [WATER]
namba'u; zâbu

wr. nag-bu "waters; sources"nagbu [WATER]

water-lift

mugu [WATER-LIFT] wr. mu-gu₂ "water-lift"

aria [STEPPE] wr. a-ri-a "steppe" Akk. harbu; namû

arali

arali [EARTH] wr. a-ra-li; arali; arali_x(|URU×GAL|) "earth, land; underworld" Akk. eršetu

arah

arah [STOREHOUSE] wr. arah₄; arah₃; arah_x(|UŠ.BU.DA|) "storehouse, granary, storeroom; storage vessel" Akk. arahhu; našpaku

AN

an [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. šamû

gana [FIELD] wr. gana₂; gan₂-ne₂ "field; area (of a geometric figure)" Akk. eqlu

ganzer

ganzer [EARTH] wr. ganzer; ganzer₃ "earth, land; underworld, door to the underworld" Akk. eršetu; kanisurru

ara [TIMES] wr. a-ra₂ "times (with numbers); ways; way; omen; step (math.)"

harran [ROUTE] wr. har-ra-an "route, passage; path" Akk. *mētequ; urhu*

an

an [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. *šamû*

an [SPADIX] wr. a₂-an; an "date spadix" Akk. *sissinnu*

aneden

aneden [STEPPE] wr. an-eden "the high steppe" Akk. *ṣēru*

urin [GUARD] wr. urin "to guard" Akk. *naṣāru*

urin [PURE] wr. urin; u₂-ri-in "(to be) pure" Akk. *Zakû*

aria [STEPPE] wr. a-ri-a "steppe" Akk. harbu; namû

eria [WASTELAND] wr. e₂-ri-a; e₂-ri "wasteland" Akk. *harbu*

gara [DESERTED] wr. gar₄ "(to be) deserted" Akk. *harbuala*

an [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. šamû

gana [FIELD] wr. gana₂; gan₂-ne₂ "field; area (of a geometric figure)" Akk. eqlu

1- Aran = Duzenlik yer ve ya Step(Steppe) halinde olan yer.

Aran= Ar+an

Ar= Aria

An = An , Gana ve Anden

aria [STEPPE] wr. a-ri-a "steppe" Akk. harbu; namû
eria [WASTELAND] wr. e₂-ri-a; e₂-ri "wasteland" Akk. *harbu*
gara [DESERTED] wr. gar₄ "(to be) deserted" Akk. *harbuala*

an [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. šamû
gana [FIELD] wr. gana₂; gan₂-ne₂ "field; area (of a geometric figure)" Akk. eqlu

ganzer [EARTH] wr. ganzer; ganzer₃ "earth, land; underworld, door to the underworld" Akk. erşetu;
kanisurru

aneden

aneden [STEPPE] wr. an-eden "the high steppe" Akk. *ṣēru*

2 – Aran = Iki caynan çevrelenen ve mehsur yer .

Aran = Ar + An

Ar= Eria ya Aya

An = An , Gana ve Anden

eria [WASTELAND] wr. e₂-ri-a; e₂-ri "wasteland" Akk. *harbu*
aya [SURROUND?] wr. aya₄ "to surround?" = Azerice biz buna Ara deyuruk

an [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. šamû
gana [FIELD] wr. gana₂; gan₂-ne₂ "field; area (of a geometric figure)" Akk. eqlu

ganzer [EARTH] wr. ganzer; ganzer₃ "earth, land; underworld, door to the underworld" Akk. erşetu;
kanisurru

aneden

aneden [STEPPE] wr. an-eden "the high steppe" Akk. *ṣēru*

3- Aran =Batakliklar yeri. Iki Cay ortasi yilin buyuk zamani bataklik da ola biler.

Aran = Ar + An

Ar= Aya

An = An , Gana ve Anden

[aya](#) [MARSHLAND] wr. aya₄ "marshland" Akk. *išiktu*

[an](#) [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. šamû
[gana](#) [FIELD] wr. gana₂; gan₂-ne₂ "field; area (of a geometric figure)" Akk. eqlu

[ganzer](#) [EARTH] wr. ganzer; ganzer₃ "earth, land; underworld, door to the underworld" Akk. erşetu;
kanisurru

aneden

[aneden](#) [STEPPE] wr. an-eden "the high steppe" Akk. *ṣēru*

Tevrat'da biz Aram Padan , Aram Damaskos ve varımızdır!!!

[aria](#) [STEPPE] wr. a-ri-a "steppe" Akk. harbu; namû

arali

[arali](#) [EARTH] wr. a-ra-li; arali; arali_x(|URU×GAL|) "earth, land; underworld" Akk. erşetu

arah

[arah](#) [STOREHOUSE] wr. arah₄; arah₃; arah_x(|UŠ.BU.DA|) "storehouse, granary, storeroom; storage vessel" Akk. arahhu; našpaku

AN

[an](#) [SKY] wr. an "sky, heaven; upper; crown (of a tree)" Akk. šamû

[gana](#) [FIELD] wr. gana₂; gan₂-ne₂ "field; area (of a geometric figure)" Akk. eqlu

ganzer

[ganzer](#) [EARTH] wr. ganzer; ganzer₃ "earth, land; underworld, door to the underworld" Akk. erşetu;
kanisurru

Ara – ar-er sozi azerbaycan yerleri adında bir yapisdirci gibi islenmisdir.

way

[ara](#) [TIMES] wr. a-ra₂ "times (with numbers); ways; way; omen; step (math.)"

[harran](#) [ROUTE] wr. har-ra-an "route, passage; path" Akk. *mētequ; urhu*

Tukrce Kere : uc kere = uc defe

[ara](#) [TIMES] wr. a-ra₂ "times (with numbers); ways; way; omen; step (math.)"

پوتامیا تام:

tam

tam [CLEAN] wr. tam; tan₂ "(to be) bright; (to be) pure; to purify; (to be) clean"
Akk. *ebbu; elēlu; zakû*

dan

dan [PURE] wr. dan₆; dan₃; dan₄; dan₂ "(to be) pure, clear; to clean" Akk. *zakû*